



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

سرگذشت‌های عبرت‌انگیز از  
عاقبت‌گناهکاران

SINNER

معصومه بهنگم از روسی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# سرگذشت های عبرت انگیز از عاقبت گنهکاران

نویسنده:

معصومه بیگم آزر می

ناشر چاپی:

مهر امیرالمومنین ( علیه السلام )

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۶	سرگذشت های عبرت انگیز از عاقبت گنهکاران
۱۶	مشخصات کتاب
۱۶	اشاره
۲۰	فهرست مطالب
۳۴	مقدمه
۳۶	ریا
۳۶	ریاکاری
۳۶	چگونگی ورود ریا در عمل انسان
۳۷	ریادر روایات اسلامی
۴۰	نشانه های ریاکاران در کلام رسول خدا «صلی الله وعلیه وآله»
۴۰	مثال ظاهر سازان ریاکار
۴۱	عابدینی اسرائیل وریاکاری
۴۲	عبادت ربایی
۴۲	امام علی «علیهم وسلام» عملی بی ریا
۴۳	مجازات ریاکار
۴۵	تفاوت ریاوُسُمعه
۴۵	اخلاص و وارستگی
۴۶	اخلاص عمل
۴۷	نگهداری اخلاص در عمل
۵۲	سخن چینی
۵۲	نماتی وسخن چینی یعنی چه؟
۵۳	سخن چینی از نظر قرآن
۵۴	سخن چینی از دیدگاه روایات اسلامی:

۵۸	بدترین سخن چینی ها
۵۹	سخن چینی و دشمنی
۶۰	مفاسد سخن چینی
۶۱	سرانجام شوم
۶۳	درمان بیماری سخن چینی
۶۳	اما درمان به وسیله مخاطب
۶۶	نکته سنجی امام علی «علیه السلام»
۶۶	سخن چین چه می کند؟
۶۷	سخن چین خون آلود
۶۹	سخن چین توبه می کند!
۷۰	کیفر سخن چین و بی بندوبار
۷۱	نتیجه سخن چینی
۷۴	شراب
۷۴	بدمستی شرابخوار
۷۵	باشراب خوار معاشرت نکنید
۷۶	اما اعتیاد به الکل
۷۷	نتیجه گیری در بحث اجتماعی:
۷۸	انواع مشروبات الکلی:
۷۸	سم بودن الکل
۷۹	نتیجه بحث علمی در مورد الکل و الکلیسم:
۷۹	مشروبات الکلی از دیدگاه اجتماعی:
۸۰	مشروبات الکلی از دیدگاه اسلام
۸۰	زیانهای نوشابه الکلی در عمر:
۸۱	زیانهای اجتماعی الکل:
۸۲	زیانهای اقتصادی مشروبات الکلی:
۸۴	طمع

۸۴	طمع و سودجویی
۸۷	حکایت حضرت عیسی «علیه السلام» و مرد حریص
۸۸	نصیحتی از پیامبر گرامی اسلام «صلی الله علیه وآله»
۸۹	منصور عباسی و طمع
۹۲	حکایت عبرت آمیز درباره طمع
۹۴	ظلم
۹۴	پرهیز از ظلم به دیگران
۹۵	همکاری با ستمکاران در روایات اسلامی
۹۷	تحدید در رفت آمد با سلطان ظالم
۹۷	کمک کنندگان به ظلم، از آب کوثر ننوشند
۹۸	نشانه های ظالم
۹۸	ستمکارترین مردم
۹۹	اقسام ظلم
۱۰۰	بر آوردن نیازهای مومنین
۱۰۰	تجسم ظلم
۱۰۱	ظلم حکومت
۱۰۱	رفتار با ظلم
۱۰۱	مفهوم دوست داشتن بقای ستمگران
۱۰۲	کار برای سلطان ظالم
۱۰۳	این دسته باهم در ظلم شریکند
۱۰۴	مجازات ظلم
۱۰۷	مجازات ظالمین و یاران آنان
۱۰۷	درخواست از ظالم
۱۰۸	از مکافات ستم غافل مشو
۱۰۹	عدالت سیاسی سلمان و نتیجه عدالتش
۱۱۰	سزای شکنجه

- کیفرستم دراین جهان ..... ۱۱۱
- یک لحظه در جایگاه ظلم ..... ۱۱۲
- طاووس یمانی وهشام ..... ۱۱۳
- نهی ازهرگونه رابطه باسلطان ستمگر ..... ۱۱۴
- شعبی وحجاج ..... ۱۱۵
- تاثیرتیت به ظلم ..... ۱۱۶
- سرانجام وکمک به ظالم ..... ۱۱۷
- جنایت در بیابان ..... ۱۲۰
- راضی مباش که ظلم آنی زنده بماند ..... ۱۲۱
- عاق والدین ..... ۱۲۴
- عقوق چیست؟ ..... ۱۲۴
- عقوق والدین ..... ۱۲۵
- اثرات عقوق ..... ۱۲۶
- آثاروضعی بدی به والدین ..... ۱۲۷
- کیفرزودرس ..... ۱۲۷
- چرا دیوانه شد؟ ..... ۱۲۸
- ذلت و خواری ..... ۱۲۸
- کوتاهی عمر ..... ۱۲۹
- سختی جان کنند ..... ۱۲۹
- قطع نسل ..... ۱۳۰
- زیارت قبرپدرومادر ..... ۱۳۱
- روایت جالبی ازبوسیدن قبرپدرومادر ..... ۱۳۲
- نیکوئی به والدین ..... ۱۳۳
- ازبین بردن زمینه عاق والدین ..... ۱۳۴
- شیخ انصاری وجنازه مادر ..... ۱۳۶
- احترام استاد مطهری به پدرش ..... ۱۳۶



- ۱۳۷ ..... احترام به پدر و مادر در آیات حج
- ۱۳۸ ..... سفارش امام خمینی «ره» درباره احترام به پدر و مادر
- ۱۳۹ ..... توفیق پسر در سایه اطاعت از پدر
- ۱۴۰ ..... نفرین پدر و لطف حضرت علی «علیم السلام»
- ۱۴۲ ..... عاق پدر
- ۱۴۳ ..... عاق والدین (داستانی از حضرت نوح)
- ۱۴۳ ..... احترام رهبر معظم انقلاب اسلامی «مَدَظْلُهُ الْعَالِي» به پدر بزرگوارش
- ۱۴۷ ..... اثر نفرین مادر
- ۱۵۲ ..... بی احترامی به مادر
- ۱۵۴ ..... نفرین مادر
- ۱۵۶ ..... حکایت عجیبی در عاق
- ۱۵۸ ..... چگونه کتک زدن به مادر فرزند را بر وز سیه کشانید
- ۱۵۹ ..... نفرین مادر ز مخشری:
- ۱۶۰ ..... حکایت دیگر در مورد مادر
- ۱۶۱ ..... اویس قرنی و مادرش
- ۱۶۱ ..... حق مادر
- ۱۶۴ ..... اطاعت از مادر
- ۱۶۵ ..... بازگشت به زادگاه به احترام مادر
- ۱۶۵ ..... احترام استاد مطهری به مادرش
- ۱۶۶ ..... احترام به مادر پیر
- ۱۶۷ ..... پاداش احترام به مادر
- ۱۶۸ ..... غرور جوانی و محبت مادر
- ۱۷۰ ..... عَجَب
- ۱۷۰ ..... (خودخواهی، خودبینی، خودپسندی)
- ۱۷۰ ..... عَجَب چیست؟ و دارای چه آفاتی است؟
- ۱۷۲ ..... نکوهش عَجَب

- گفتگوی حضرت موسی «علیه السلام» با شیطان - ۱۷۲
- خودبینی یکی از همراهان حضرت عیسی «علیه السلام» - ۱۷۵
- معالجه عَجَب - ۱۷۶
- حکایتی از ابوذر غفاری در محضر پیامبر «صلی الله علیه وآله» - ۱۸۱
- حکایت فخر فروشی بر یک غلام - ۱۸۲
- نکته مقابل عَجَب «شکسته نفسی» - ۱۸۴
- خداوند تعالی و انتخاب حضرت موسی «علیه السلام» به پیامبری - ۱۸۵
- خودبینی ولیدین یزیدین مروان - ۱۸۵
- حادثه ای که بزرگان راتکان داد - ۱۸۶
- خودبینی فرعون - ۱۸۸
- عَجَب در عبادت - ۱۸۹
- غرور - ۱۹۰
- اشاره - ۱۹۰
- دوری از غرور - ۱۹۱
- نصیحت غرور شکن - ۱۹۱
- اقسام غرور - ۱۹۲
- مفاسد و زیانهای غرور - ۱۹۷
- آثار غرور - ۱۹۹
- درمان بیماری غرور - ۱۹۹
- مغرور نباش - ۲۰۱
- قارون و غرور - ۲۰۲
- مغرور نشوید؟ - ۲۰۳
- کیفر گُردمغرور - ۲۰۴
- کیفر رییس مغرور - ۲۰۵
- غیبت - ۲۰۸
- سخنی در غیبت: - ۲۰۸

- ۲۰۹ ..... اسبابی که موجب غیبت می شود: -
- ۲۱۱ ..... جهاتی برای تجویز غیبت
- ۲۱۳ ..... کفار غیبت
- ۲۱۳ ..... به گفتار بدگوش نکردن
- ۲۱۴ ..... علاج این موبقه
- ۲۱۶ ..... استماع غیبت حرام است: -
- ۲۱۷ ..... کلام شهید قاضی (رحمت الله علیه): -
- ۲۱۸ ..... نتیجه و سوء عاقبت غیبت: -
- ۲۱۹ ..... تشبیه بی سابقه -
- ۲۲۰ ..... بدتر از زنا: -
- ۲۲۱ ..... پرونده من این نیست
- ۲۲۴ ..... قطع رحم
- ۲۲۴ ..... نتیجه و کفردنیوی قطع رحم
- ۲۲۵ ..... مجازات قطع رحم و پراکندگی دلها
- ۲۲۵ ..... داستانی در قطع رحم: -
- ۲۲۸ ..... قطع رحم با امام زمان «عجل الله تعالی فرجه الشریف»: -
- ۲۳۱ ..... داستانی دیگر در قطع رحم: -
- ۲۳۲ ..... صله رحم
- ۲۳۳ ..... اهمیت صله رحم
- ۲۳۴ ..... نتیجه دلسوزی برای خویشان
- ۲۳۶ ..... صله رحم، حتی نسبت به بستگان بی اعتناء
- ۲۳۶ ..... مزاح و شوخی
- ۲۳۶ ..... اشاره
- ۲۳۶ ..... شوخی استهزاء
- ۲۳۸ ..... خنده و استهزاء
- ۲۳۹ ..... داستانی از قهرمان حلم و ادب

- ۲۳۹ ..... شوخی خطرناک
- ۲۴۱ ..... شوخی و مسخره
- ۲۴۲ ..... مزاح
- ۲۴۲ ..... شوخی از نعیمان بدری
- ۲۴۳ ..... نمونه هایی از شوخی های پیامبر «صلی الله علیه وآله»: .....
- ۲۴۶ ..... مزاح در کلام امام صادق «علیه السلام» .....
- ۲۴۸ ..... همجنس بازی
- ۲۴۸ ..... (لواط، مساحقه) .....
- ۲۴۹ ..... «تاریخچه پیدایش همجنس بازی» .....
- ۲۵۰ ..... دامنه همجنس بازی
- ۲۵۲ ..... تعریف همجنس بازی Homosexualite .....
- ۲۵۳ ..... سن همجنس باز .....
- ۲۵۴ ..... اثبات همجنس بازی و تشخیص آن .....
- ۲۵۶ ..... همجنس بازی و وراثت .....
- ۲۶۱ ..... نظریه طرفداران اکتسابی بودن همجنس بازی .....
- ۲۶۴ ..... علل عمده ای که اغلب در بروز انحراف همجنس بازی مؤثر نمی دانند. ....
- ۲۶۸ ..... همجنس گرایی از دیدگاه قرآن: .....
- ۲۷۰ ..... عواقب شوم همجنس گرایی در فرد: .....
- ۲۷۱ ..... عواقب شوم همجنس گرایی در اجتماع .....
- ۲۷۲ ..... فلسفه تحریم همجنس گرایی: .....
- ۲۷۳ ..... مجازات همجنس بازان .....
- ۲۷۹ ..... راه های پیشگیری و درمان .....
- ۲۷۹ ..... مراقبت های لازم .....
- ۲۸۲ ..... درمانها .....
- ۲۸۲ ..... زوال لغزش .....
- ۲۸۴ ..... همسایه .....

- ۲۸۴ ..... همسایه آزاری
- ۲۸۵ ..... حدود همسایگی
- ۲۸۵ ..... تادیب همسایه مزاحم
- ۲۸۶ ..... حقوق همسایه
- ۲۸۷ ..... درباره حق همسایه
- ۲۸۷ ..... همسایه خوب
- ۲۸۸ ..... همسایه بد
- ۲۸۸ ..... داستانی درباره همسایه از صاحب کتاب مفاتیح الکرمه
- ۲۹۰ ..... حق همسایگی در سخن امام صادق «علیه السلام»
- ۲۹۱ ..... حق همجواری در آیین اسلام
- ۲۹۲ ..... حضرت یعقوب چرا به فراق فرزند مبتلا شد؟؟!!
- ۲۹۳ ..... احترام همسایه مثل احترام از مادر است
- ۲۹۴ ..... حق همسایه در سخن امام سجّاد «علیه السلام»
- ۲۹۵ ..... همسایه مطرب و عیّاش
- ۲۹۹ ..... حدیث تکان دهنده
- ۳۰۰ ..... همسایه
- ۳۰۰ ..... مردی که از همسایه شکایت داشت
- ۳۰۱ ..... نفرین بر همسایه دشمن و مردم آزار
- ۳۰۲ ..... همسایه حسود
- ۳۰۴ ..... دستور نفرین بر همسایه دشمن و مندرین
- ۳۰۵ ..... سیر نمودن همسایه گرسنه
- ۳۰۵ ..... مرگ همسایه آزار
- ۳۰۷ ..... همسایه بی آزار
- ۳۰۹ ..... همنشینی
- ۳۰۹ ..... همنشینی بادوستان ناباب
- ۳۰۹ ..... سخنی از امام هفتم «علیه السلام»

- ۳۱۱ ..... معیار در انتخاب همنشین و دوست از نظر اسلام:
- ۳۱۴ ..... دوست آینه تمام نما -
- ۳۱۴ ..... دوستی خاله خرسه:
- ۳۱۶ ..... دوستی سرنوشت ساز -
- ۳۱۷ ..... دختر سرگردان
- ۳۱۹ ..... همنشینی با دشمنان
- ۳۲۰ ..... همنشین بد
- ۳۲۱ ..... پرهیز از کاربرد
- ۳۲۱ ..... شوهر فراری -
- ۳۲۲ ..... دوستی خرس مابانه -
- ۳۲۴ ..... وفای سگ و خیانت دوست -
- ۳۲۵ ..... دوستی های ممنوع
- ۳۲۹ ..... نتیجه دوستی با فاسدان:
- ۳۳۰ ..... دشمنان دوست نما
- ۳۳۲ ..... دوستی در کلام امام هفتم «علیه السلام»:
- ۳۳۳ ..... هوی و هوس
- ۳۳۳ ..... معنای هوی:
- ۳۳۴ ..... هوی
- ۳۳۶ ..... هوس
- ۳۳۹ ..... مخالفت بانفس -
- ۳۴۱ ..... عابد نفس کُش
- ۳۴۲ ..... آهنگر مصری و مخالفت با هوی نفس
- ۳۴۴ ..... هوس مرگبار
- ۳۴۵ ..... مسمومیت الكل و تأثیر آن در نسل:
- ۳۴۶ ..... فرار از بند
- ۳۴۸ ..... ازدواج بر اساس هوس

۳۴۹	یاری شیطان
۳۵۱	بُت دروغین
۳۵۳	عشق خیابانی
۳۵۵	آشنائی خیابانی
۳۵۷	تقسیم بی رحمانه
۳۵۸	نتیجه شوم بوالهوسی
۳۵۹	سرانجام هواپرستی
۳۶۴	منابع و مأخذ
۳۷۱	درباره مرکز

## سرگذشت های عبرت انگیز از عاقبت گنهکاران

### مشخصات کتاب

سرشناسه: آزر می، معصومه بیگم، ۱۳۴۸ -

عنوان و نام پدید آور: سرگذشت های عبرت انگیز از عاقبت گنهکاران / تهیه و تنظیم معصومه بیگم آزر می.

مشخصات نشر: قم: مهر امیر المومنین، ۱۳۸۵.

مشخصات ظاهری: ۳۵۰ ص.

شابک: ۱۷۰۰۰ ریال ۹۶۴-۹۹۰۴-۶۳-۸:

یادداشت: پشت جلد به انگلیسی: Masoumeh Beygom Azarmi. Cazing Stock Events from Sinner's  
Consequence

یادداشت: چاپ دوم.

یادداشت: عنوان روی جلد: سرگذشت های عبرت انگیز از عاقبت گنهکاران.

یادداشت: کتابنامه: ص. [۳۴۷] - ۳۵۰؛ همچنین به صورت زیرنویس.

شماره کتابشناسی ملی: ۱۱۰۲۷۷۵

ص: ۱

اشاره



بسم الله الرحمن الرحيم

سرگذشت های عبرت انگیز از عاقبت گنهکاران

مؤلف: معصومه بیگم آزرمی

ص: ۲

تقدیم به حضرت بقیه الله الاعظم حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه)

و

به خواهر زاده عزیزم مرحوم مهدی کمالی تبار که در سن ۴ سالگی در اثر سانحه دلخراش به ملکوت اعلا پیوست.

روحش شاد و یادش گرامی باد

ص: ۳



## فهرست مطالب

۱۹	..... مقدمه
	..... <b>وفا</b>
۲۱	..... ریاکاری
۲۱	..... چگونگی ورود ریا در عمل انسان
۲۲	..... ریا در روایات اسلامی
۲۵	..... نشانه‌های ریاکاران در کلام رسول خدا(ص)
۲۵	..... مثال ظاهر سازان ریاکار
۲۵	..... (حکایت)
۲۶	..... (حکایت)
۲۶	..... عابد بنی اسرائیل و ریاکاری
۲۷	..... (حکایت)
۲۷	..... (حکایت)
۲۷	..... عبادت ریایی
۲۷	..... امام علی عملی بی ریا
۲۸	..... مجازات ریاکار
۳۰	..... (حکایت)
۳۰	..... تفاوت ریا و شمهه
۳۰	..... اخلاص، نقطه مقابل ریا
۳۰	..... اخلاص و وارستگی
۳۱	..... (حکایت)
۳۱	..... اخلاص در عمل
۳۲	..... نگهداری اخلاص در عمل
۳۲	..... (حکایت)

## سخت‌سخت چینی

- ۳۷ ..... نماتی و سخن چینی یعنی چه؟
- ۳۸ ..... سخن چین از نظر قرآن
- ۳۹ ..... سخن چینی از دیدگاه روایات اسلامی
- ۴۳ ..... بدترین سخن چینی‌ها
- ۴۴ ..... سخن چینی و دشمنی
- ۴۵ ..... مفاسد سخن چینی
- ۴۶ ..... (حکایت)
- ۴۶ ..... سرانجام شوم
- ۴۷ ..... درمان بیماری سخن چینی
- ۴۸ ..... اما درمان به وسیله مخاطب
- ۵۰ ..... (حکایت)
- ۵۱ ..... (حکایت)
- ۵۱ ..... نکته سننچى امام على
- ۵۱ ..... سخن چین چه می‌کند
- ۵۲ ..... (حکایت)
- ۵۳ ..... (حکایت)
- ۵۲ ..... سخن چین خون آلود
- ۵۴ ..... سخن چین توبه می‌کند!
- ۵۵ ..... کيفر سخن چین و بی بندوبار
- ۵۵ ..... (حکایت)
- ۵۶ ..... (حکایت)
- ۵۶ ..... نتیجه سخن چینی

## شراب

- ۵۹ ..... بدمستی شرابخوار
- ۵۹ ..... شراب
- ۶۰ ..... با شراب خوار معاشرت نکنید

## فهرست مطالب ..... ۷/

۶۱	اما اعتیاد به الکل .....
۶۲	نتیجه‌گیری در بحث اجتماعی .....
۶۳	انواع مشروبات الکلی .....
۶۳	سم بودن الکل: .....
۶۴	نتیجه بحث علمی در مورد الکل و الکلیسم: .....
۶۴	مشروبات الکلی از دیدگاه اجتماعی: .....
۶۵	مشروبات الکلی از دیدگاه علمی: .....
۶۵	زیانهای نوشابه الکلی در عمر: .....
۶۶	زیانهای اجتماعی الکل: .....
۶۷	زیانهای اقتصادی مشروبات الکلی: .....

### طمع

۶۹	طمع و سودجویی .....
۷۲	حکایت حضرت عیسی و مرد حریص .....
۷۴	(حکایت) .....
۷۴	منصور عباسی و طمع .....

### ظلم

۷۹	پرهیز از ظلم به دیگران .....
۸۰	همکاری با ستمکاران در روایات اسلامی .....
۸۲	تجدیر در رفت و آمد با سلطان ظالم .....
۸۲	کمک‌کنندگان به ظلم، از آب کوثر ننوشند .....
۸۳	نشانه‌های ظالم .....
۸۳	ستمکارترین مردم .....
۸۴	اقسام ظلم .....
۸۵	برآوردن نیازهای مؤمنین .....
۸۵	تجسم ظلم .....
۸۶	ظلم و حکومت .....

۸ / ..... گناه و نقش آن در سرنوشت انسان (۲)

۸۶	..... رفتار با ظالم
۸۶	..... مفهوم دوست داشتن بقای ستمگران
۸۷	..... کار برای سلطان ظالم
۸۸	..... این سه دسته با هم در ظلم شریکند
۸۹	..... مجازات ظلم
۹۲	..... مجازات ظالمین و یاران آنان
۹۲	..... (حکایت)
۹۲	..... درخواست از ظالم
۹۳	..... (حکایت)
۹۳	..... از مکافات ستم غافل مشو
۹۴	..... (حکایت)
۹۴	..... عدالت سیاسی سلمان و نتیجه عدالتش
۹۵	..... (حکایت)
۹۵	..... سزای شکنجه
۹۶	..... (حکایت)
۹۶	..... کیفر ستم در این جهان
۹۷	..... (حکایت)
۹۷	..... یک لحظه در جایگاه ظلم
۹۸	..... (حکایت)
۹۸	..... طاووس یمانی و هشام
۹۹	..... (حکایت)
۹۹	..... نهی از هر گونه رابطه با سلطان ستمگر
۱۰۰	..... (حکایت)
۱۰۰	..... شمعی و حجاج
۱۰۱	..... (حکایت)
۱۰۱	..... تأثیر نیت به ظلم
۱۰۲	..... (حکایت)
۱۰۲	..... سرانجام و کمک به ظالم

## فهرست مطالب ..... ۹/

۱۰۵	..... (حکایت)
۱۰۵	..... جنایت در بیابان
۱۰۶	..... (حکایت)
۱۰۶	..... راضی می‌باش که ظلم آنی زنده بماند

## تذکره

۱۰۹	..... عقوق چیست؟
۱۱۰	..... عقوق والدین
۱۱۱	..... اثرات عقوق
۱۱۲	..... کمترین حدّ عقوق
۱۱۲	..... آثار وضعی بدی به والدین
۱۱۲	..... کیفر زودرس
۱۱۳	..... (حکایت)
۱۱۳	..... چرا دیوانه شد؟
۱۱۳	..... (حکایت)
۱۱۳	..... ذلت و خواری
۱۱۴	..... (حکایت)
۱۱۴	..... کوتاهی عمر
۱۱۴	..... (حکایت)
۱۱۴	..... سختی جان‌کندن
۱۱۵	..... (حکایت)
۱۱۵	..... قطع نسل
۱۱۶	..... (حکایت)
۱۱۶	..... زیارت قبر پدر و مادر
۱۱۷	..... (حکایت)
۱۱۷	..... روایت جالبی از بوسیدن قبر پدر و مادر
۱۱۸	..... شخصی عادت داشت هر روز به زیارت قبر پدر و مادر میرفت
۱۱۸	..... (حکایت)



۱۱۸	..... نیکویی به والدین.
۱۱۹	..... از بین بردن زمینه عاق والدین (حکایت).
۱۲۱	..... شیخ انصاری و جنازهٔ مادر (حکایت).
۱۲۱	..... احترام استاد مطهری به پدرش (حکایت).
۱۲۲	..... احترام به پدر و مادر در ایام حج (حکایت).
۱۲۳	..... سفارش امام خمینی (ره) دربارهٔ احترام به پدر و مادر (حکایت).
۱۲۴	..... توفیق پسر در سایه اطاعت از پدر (حکایت).
۱۲۵	..... نفرین پدر و لطف علی (ع) (حکایت).
۱۲۷	..... عاق پدر (حکایت).
۱۲۸	..... عاق والدین (داستانی از حضرت نوح) (حکایت).
۱۲۸	..... احترام رهبر معظم به پدر بزرگوارش (حکایت).
۱۳۲	..... اثر نفرین مادر (حکایت).
۱۳۷	..... بی‌احترامی به مادر (حکایت).
۱۳۹	..... نفرین مادر (حکایت).
۱۴۱	..... حکایت عجیب در عاق (حکایت).

---

 فهرست مطالب ..... ۱۱/
 

---

۱۴۳	..... (حکایت)
۱۴۳	..... چگونه کتک زدن به مادر فرزند را بروز سیاه کشانید.
۱۴۴	..... (حکایت)
۱۴۴	..... نفرین مادر زخمخیری.
۱۴۵	..... (حکایت)
۱۴۵	..... حکایت دیگر در مورد مادر.
۱۴۶	..... (حکایت)
۱۴۶	..... اویس قرنی و مادرش.
۱۴۶	..... (حکایت)
۱۴۶	..... حق مادر.
۱۴۹	..... (حکایت)
۱۴۹	..... اطاعت از مادر.
۱۵۰	..... (حکایت)
۱۵۰	..... بازگشت به زادگاه به احترام مادر.
۱۵۰	..... (حکایت)
۱۵۰	..... احترام استاد مطهری به مادرش.
۱۵۱	..... (حکایت)
۱۵۱	..... احترام به مادر پیر.
۱۵۲	..... (حکایت)
۱۵۲	..... پاداش احترام به مادر.
۱۵۳	..... (حکایت)
۱۵۳	..... غرور جوانی و محبت مادر.

### شکب

۱۵۵	..... عجب چیست؟ و دارای چه آفاتی است؟
۱۵۷	..... (حکایت)
۱۵۷	..... نگوهرش عجب
۱۵۷	..... گفت: من ابلیسم.

۱۲ / ..... گناه و نقش آن در سرنوشت انسان (۲)

۱۵۷	گفتگوی حضرت موسی با شیطان
۱۶۰	(حکایت).....
۱۶۰	خودبینی یکی از همراهان حضرت عیسی
۱۶۱	معالجه عجب
۱۶۶	(حکایت).....
۱۶۶	حکایتی از ابوذر غفاری در محضر پیامبر
۱۶۷	(حکایت).....
۱۶۷	حکایت فخر فروشی بر یک غلام
۱۶۹	نکته مقابل عجب «شکسته نفسی»
۱۷۰	(حکایت).....
۱۷۰	خداوند تعالی و انتخاب حضرت موسی به پیامبری
۱۷۰	خودبینی ولید بن یزید بن مروان
۱۷۰	(حکایت).....
۱۷۱	(حکایت).....
۱۷۱	حادثه‌ای که بزرگان را تکان داد
۱۷۳	خودبینی فرعون
۱۷۳	(حکایت).....
۱۷۴	عجب در عبادت

**غرور**

۱۷۵	غرور یعنی چه؟
۱۷۶	دوری از غرور
۱۷۶	نصیحت غرور شکن
۱۷۷	انقسام غرور
۱۸۲	مفاسد و زیانهای غرور
۱۸۴	آثار غرور
۱۸۴	درمان بیماری غرور
۱۸۶	(حکایت).....

### فهرست مطالب ..... ۱۳/

۱۸۶	مغرور نباش
۱۸۷	(حکایت).
۱۸۷	قارون و غرور
۱۸۸	(حکایت).
۱۸۸	مغرور نشوید؟
۱۸۹	(حکایت).
۱۸۹	کیفر کُرد مغرور
۱۹۰	(حکایت).
۱۹۰	کیفر رئیس مغرور

#### شبهت

۱۹۳	سخنی در غیبت
۱۹۴	اسبابی که موجب غیبت می‌شود
۱۹۶	جهاتی برای تجویز غیبت
۱۹۸	کفاره غیبت
۱۹۸	به گفتار بد گوش نکردن
۱۹۹	علاج این موبقه
۲۰۱	استماع غیبت حرام است
۲۰۲	کلام شهید ثانی - رحمة الله
۲۰۳	نتیجه و سوء عاقبت غیبت
۲۰۴	تشبیه بی سابقه
۲۰۵	بدتر از زنا
۲۰۶	پرونده من این نیست

#### قتل و حقه

۲۰۹	نتیجه و کیفر دنیوی قطع رحم
۲۱۰	مجازات قطع رحم و پراکندگی دلها
۲۱۰	(حکایت).

۱۴/..... سرگذشت‌های عبرت‌انگیز از عاقبت‌گنهکاران

داستانی در قطع رحم.....	۲۱۰
(حکایت).....	۲۱۳
قطع رحم با امام زمان(ع) خود.....	۲۱۳
(حکایت).....	۲۱۶
داستانی دیگر در قطع رحم.....	۲۱۶
صله رحم.....	۲۱۷
(حکایت).....	۲۱۸
اهمیت صله رحم.....	۲۱۸
(حکایت).....	۲۱۹
صله رحم، حتی نسبت به بستگان بی اعتنا.....	۲۱۹
(حکایت).....	۲۱۹
نتیجه دلسوزی برای خویشان.....	۲۱۹

### مزاح و شوخی

شوخی، استهزاء.....	۲۲۱
رسول خدا فرموده المومن رعب و لعب و المنافق...! یعنی.....	۲۲۲
خننده و استهزاء.....	۲۲۳
شوخی خطرناک.....	۲۲۴
(حکایت).....	۲۲۶
شوخی و مسخره.....	۲۲۶
مزاح.....	۲۲۷
(حکایت).....	۲۲۷
شوخی از نعیمان پدری.....	۲۲۷
(حکایت).....	۲۲۸
نمونه‌هایی از شوخی‌های پیامبر.....	۲۲۸
(حکایت).....	۲۳۱
مزاح در کلام امام صادق.....	۲۳۱

فهرست مطالب ..... ۱۵/

همجنس‌گرایی

۲۳۳	.....	مقدمه
۲۳۴	.....	«تاریخچهٔ پیدایش همجنس‌گرایی»
۲۳۵	.....	دامنه همجنس‌گرایی
۲۳۷	.....	تعریف همجنس‌گرایی Homosexualite
۲۳۸	.....	سن همجنس‌گرایی
۲۳۹	.....	اثبات همجنس‌گرایی و تشخیص آن
۲۴۱	.....	همجنس‌گرایی و وراثت
۲۴۶	.....	نظریهٔ طرفداران اکتسابی بودن همجنس‌گرایی
۲۵۳	.....	همجنس‌گرایی از دیدگاه قرآن
۲۵۵	.....	عواقب شوم هم‌جنس‌گرایی در فرد
۲۵۶	.....	عواقب شوم همجنس‌گرایی در اجتماع
۲۵۷	.....	فلسفهٔ تحریم همجنس‌گرایی
۲۵۸	.....	مجازات همجنس‌گرازان
۲۶۴	.....	راههای پیشگیری و درمان
۲۶۴	.....	مراقبت‌های لازم
۲۶۷	.....	درمانها
۲۶۷	.....	زوال لغزش

همسایگی

۲۶۹	.....	همسایه آزاری
۲۷۰	.....	حدود همسایگی
۲۷۰	.....	تأدیب همسایه مزاحم
۲۷۱	.....	حقوق همسایه
۲۷۲	.....	درباره حق همسایه
۲۷۲	.....	(حکایت)
۲۷۲	.....	همسایه خوب
۲۷۳	.....	(حکایت)

۲۷۳	..... همسایه بد.
۲۷۳	..... (حکایت).
۲۷۳	..... داستانی درباره همسایه از صاحب کتاب مفاتیح الکرامة.
۲۷۵	..... (حکایت).
۲۷۵	..... حق همسایگی در سخن امام صادق.
۲۷۶	..... حق همجواری در آئین اسلام.
۲۷۷	..... (حکایت).
۲۷۷	..... حضرت یعقوب چرا به فراق فرزند مبتلا شد؟!.
۲۷۸	..... (حکایت).
۲۷۸	..... احترام همسایه مثل احترام از مادر است.
۲۷۹	..... حق همسایه در سخن امام سجاد.
۲۸۰	..... (حکایت).
۲۸۰	..... همسایه مطرب و عیاش.
۲۸۳	..... حدیث تکان دهنده.
۲۸۴	..... (حکایت).
۲۸۴	..... همسایه.
۲۸۴	..... (حکایت).
۲۸۴	..... مردی که از همسایه شکایت داشت.
۲۸۵	..... (حکایت).
۲۸۵	..... نفرین بر همسایه دشمن و مردم آزار.
۲۸۶	..... (حکایت).
۲۸۶	..... همسایه حسود.
۲۸۸	..... (حکایت).
۲۸۸	..... دستور نفرین بر همسایه دشمن و مندرین.
۲۸۹	..... سیر نمودن همسایه گرسنه.
۲۸۹	..... مرگ همسایه آزار.
۲۹۱	..... همسایه بی آزار.

**دوستی**

۲۹۳	.....	همنشینی با دوستان ناباب
۲۹۳	.....	(حکایت)
۲۹۳	.....	سخنی از امام هفتم
۲۹۵	.....	معیار در انتخاب همشین و دوست از نظر اسلام
۲۹۸	.....	دوست آئینه تمام نما
۲۹۸	.....	(حکایت)
۲۹۸	.....	دوستی خاله خرسه
۳۰۰	.....	(حکایت)
۳۰۰	.....	دوستی سرنوشت ساز
۳۰۱	.....	(حکایت)
۳۰۱	.....	دختر سرگردان
۳۰۳	.....	(حکایت)
۳۰۳	.....	همنشینی با دشمنان
۳۰۴	.....	(حکایت)
۳۰۴	.....	همشین بد
۳۰۵	.....	(حکایت)
۳۰۵	.....	پرهیز از بدکار
۳۰۵	.....	(حکایت)
۳۰۵	.....	شوهر فراری
۳۰۶	.....	(حکایت)
۳۰۶	.....	دوستی خرس مآبانه
۳۰۸	.....	(حکایت)
۳۰۸	.....	وفای سگ و خیانت دوست
۳۰۹	.....	دوستی های ممنوع
۳۱۳	.....	نتیجه دوستی با فاسدان
۳۱۴	.....	دشمنان دوست نما
۳۱۶	.....	دوستی در کلام امام هفتم



## شروع و هویتی

۳۱۷	..... معنای هوئی
۳۱۸	..... هوئی
۳۲۰	..... هوس
۳۲۲	..... (حکایت)
۳۲۲	..... مخالفت با نفس
۳۲۴	..... (حکایت)
۳۲۴	..... عابد نفس کش
۳۲۵	..... (حکایت)
۳۲۵	..... آهنگر مصری و مخالفت با هوئی نفس
۳۲۷	..... هوس مرگبار
۳۲۹	..... فرار از بند
۳۳۱	..... ازدواج بر اساس هوس
۳۳۲	..... یاری شیطان
۳۳۴	..... (حکایت)
۳۳۴	..... بت دروغین
۳۳۶	..... (حکایت)
۳۳۶	..... عشق خیابانی
۳۳۸	..... (حکایت)
۳۳۸	..... آشنائی خیابانی
۳۴۰	..... (حکایت)
۳۴۰	..... تقسیم بیرحمانه
۳۴۱	..... (حکایت)
۳۴۱	..... نتیجه شوم بوالهوسی
۳۴۲	..... (حکایت)
۳۴۲	..... سرانجام هواپرستی
۳۴۷	..... منابع و مأخذ

حال که بعون الله تعالی جلد اول به پایان رسید، تعدادی دیگر از گناهانی که در سرنوشت انسان و آینده او نقش انکار ناپذیری دارند را مورد بررسی قرار می‌دهیم، و لازم به تذکر است که بعضی از گناهان همانند سرقت، قمار، زنا، و بدحجابی و بقیه آنها که در این دو جلد مورد بحث قرار نگرفته‌اند، با توجه به اینکه آنها اهمیت بیشتری دارند انشاء الله در آینده بصورت مستقل مورد بحث و تحلیل قرار خواهد گرفت. و ضمناً جلد سوم این کتاب تحت عنوان تجسم گناهان در عالم برزخ و قیامت منتشر خواهد شد. در اینجا از همه بزرگان، عزیزان اهل

قلم و خوانندگان عزیز این کتابها استدعا دارم اگر سوال یا انتقادی دارند «سؤالات خود را به آدرس قم - جنب دارالشفاء - انتشارات تهذیب ارسال نمایند که از طرف آن عزیزان به اینجانبه تحویل داده

شود تا کاستی ها را انشاء الله جبران کنیم و مجددا سپاس و تشکر خود را از جناب حجه الاسلام و المسلمین سید جواد معصومی مسئول محترم انتشارات تهذیب بخاطر قبول زحمت و نشر این مطالب اعلام می نمایم امید است که انشاء الله مقبول حضرت حق واقع شود.

و السلام

معصومه بیگم آزر می

ص: ۲۰

## ریاکاری

نقطه مقابل اخلاص «ریا» است، که در آیات و روایات اسلامی از آن مذمت شده است و آن را عاملی برای بطلان اعمال و نشانه ای از نشانه های منافقان و نوعی شرک به خدا معرفی کرده اند.

ریاکاری تخریب کننده فضائل اخلاقی و عاملی برای پاشیدن بذر رذائل در روح و جان انسانهاست.

ریاکاری اعمال را تو خالی و انسان را از پرداختن به محتوا و حقیقت باز می دارد.

ریاکاری یکی از ابزارهای مهم شیطان برای گمراه ساختن انسانهاست (۱).

## چگونگی ورود ریا در عمل انسان

نخست انگیزه او بر عمل، فقط ارائه به مردم باشد.

ص: ۲۱

---

۱- پیام قرآن، دوره دوم، اخلاق در قرآن، ج ۱، ص ۲۸۰.

این که، هدفش هم خدا باشد و هم ریا.

این که، تنها در بعضی از اجزاء واجب عمل خود، قصد ریا کند.

در بعضی از اجزاء مستحب قصد ریا کند.

اصل عمل برای خداست ولی آن را در مکانی به جا می آورد که انگیزه الهی ندارد.

در مورد زمان عمل ریا می کند.

این که، در مورد بعضی از ویژگیها و اوصاف قصد ریا می کند.

این که، اصل عمل به نیت خداست اما مقدمات آن جنبه ریایی دارد. که همه این موارد موجب بطلان عمل می شود.

این که، بعضی از اوصاف بیرونی را به نیت ریا انجام می دهد.

این که عمل فقط برای خداست، ولی اگر مردم آن را ببینند خوشحال می شوند بی آن که هیچ تأثیری در کیفیت انجام عمل داشته باشد، این قسم موجب بطلان عمل نیست. و در حقیقت ریا محسوب نمی شود. زیرا ریا آن است که انگیزه ای برای عمل شود.

### ریادر روایات اسلامی

۱- حضرت رسول اکرم «صلی الله وعلیه وآله» فرمود: أَخَوْفَ مَا أَخَافَ عَلَيْكُمْ آلْرِيَا وَالشَّهْوَةَ الْحَفِيَّةَ (۱): خطرناکترین چیزی که از آن به شما می ترسم ریا کاری و شهوت پنهانی است.

۲- وهمچنین شرمین شد: «أذنی رياءِ شرک (۲)» کمترین ریا شرک به خداست.

ص: ۲۲

---

۱- محجه، البضاء، ج ۶، ص ۱۴۱.

۲- همان. ۲.

۳- و همچنین از همان حضرت آمده است که فرمود: (لَا يَقْبَلُ عَمَلًا فِيهِ مَقْدَارُ ذَرَّةٍ مِنْ رِيَاءٍ) (۱): خداوند عملی را که ذره ای از ریا در آن باشد قبول نمی کند.

۴- امام علی «علیهم و سلام» فرمود: «الْمُرَائِي ظَاهِرُهُ جَمِيلٌ وَ بَاطِنُهُ عَلِيلٌ» (۲): ریاکار ظاهر عملش زیبا و باطنش زشت و بیمار است.

۵- و همچنین فرمود: «مَا أَقْبَحَ بِالْإِنْسَانِ بَاطِنًا عَلِيًّا وَ ظَاهِرًا جَمِيلًا!» (۳): چه زشت است که باطن انسان خراب است و بیمار و ظاهرش زیبا باشد.

۶- در خبر است که خداوند مأمورینی را گماشته است که در هر شبانه روز اعمال بندگان را نوشته و به آسمان می برند. ملائکه عملی مانند نماز و روزه و حج و زکوة که در ظاهر مانند آفتاب می درخشد به ساحت قدس ربوبی می رساند. و به خوبی آن گواهی می دهند، ولی خداوند به آنان می فرماید شما فقط ظاهر این عمل را می بینید و از باطن آن اطلاع ندارید: صاحب آن عمل، مرا اراده نکرده و برای ما آن عمل را به جا نیاورده بلکه برای خودنمایی و رضایت مردم آنرا انجام داده است.

سرانجام خدا و ملائکه و مأمورین الهی همه بر صاحب آن لعن و نفرین کرده و عمل او را به سوی خودش برمی گردانند (۴).

ص: ۲۳

---

۱- همان

۲- عزر الحکم، ج ۱، ص ۶۰، شماره ۱۶۱۴.

۳- همان، ص ۷۴۹، شماره ۲۰۹.

۴- محرّمات، ج ۱، ص ۱۸۲.

۷- حضرت رسول الله «صلی الله علیه و آله» فرمود: اولین دسته ای که روز قیامت برای حساب خوانده می شوند سه نفرند: کسی که قرآن را جمع آوری نموده و کسی که در راه خدا جهاد نموده، و کسی که در دنیا ثروتمند و بی نیاز بوده است.

خداوند به قاری قرآن می گوید: آیا من تو را قدرت بر آموزش قرآن ندادم؟ پس از آموختن آن چه عملی انجام دادی؟  
عرض می کند: در ساعات شب و روز آنرا تلاوت می کردم.

خداوند و ملائکه می فرمایند: دروغ می گویی، تو این کار را می کردی که بگویند فلان کس قاری قرآن است.

بعد ثروتمند را خواسته و می گوید: بتو وسعت مال دادم با آن ثروت چه کردی؟

عرض می کند: صله رحم و نیکی به خویشان می کردم و صدقه می دادم.

خطاب می رسد دروغ می گویی و ملائکه نیز چنین می گویند.

پس به آن می گوید: تو می خواستی بگویند فلانی صاحب جود و سخاوت است.

بعد خداوند جنگجو و مجاهد را خطاب می کند که تو در دنیا چه کردی؟ می گوید: من به جهت امر تو جهاد کردم.

خداوند می فرماید: دروغ می گویی: می خواستی مردم بگویند که تو با جرئت و شجاع هستی. آنگاه پیغمبر قوه فرمود: اینها ایند که آتش جهنم برای آنان فرو زانست (۱).

ص: ۲۴

پیغمبر فرمود: ریاکار سه نشانه دارد. وقتی که تنها باشد ملول است و موقعی که در میان مردم است شاد است و دوست دارد همه کارهایش ستایش شود (۱)»

### نشانه های ریاکاران در کلام رسول خدا «صلی الله علیه وآله»

بهترین محک برای شناخت اعمال ریایی از غیر ریایی همان معیارهایی است که در روایات اسلامی آمده است:

و در حدیث از پیغمبر اکرم «می خوانیم: «صلی الله علیه وآله» اما علامت ریاکار چهار چیز است: هنگامی که کسی در نزد او است تلاش می کند اعمال الهی انجام دهد و هنگامی که تنها شد در انجام عمل کسل است و در تمام کارهایش اصرار دارد مردم او را مدح و ستایش کنند، و سعی می کند ظاهرش را در نظر مردم خوب جلوه دهد (۲)».

### مثال ظاهر سازان ریاکار

آورده اند سپهد مقدم معدوم رئیس سابق ساواک قبل از پیروزی انقلاب در ملاقاتی با یکی از سران آغاز انقلاب گفت: اعلیحضرت شاهنشاه در صحبت های اخیر در رادیو و تلویزیون خطاب به مردم گفت: پیام انقلاب شما را شنیدم، نظر شما در این باره چیست؟ آن آقا

ص: ۲۵

---

۱- سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۲۸.

۲- تحف العقول، ص ۱۷.



در پاسخ سپهبد مقدم داستان ذیل را ذکر نموده بود(۱).

در یک روز سرد زمستانی شخصی مشغول شکار مرغان هوا و بریدن سر آنها بود و ضمناً بر اثر سرما آب از بینی و چشمانش جریان داشت، بچه گنجشکی که در کنار مادرش در لانه قرار داشت به مادرش گفت: ما را از این مرد باکی نیست چون دل رحم است و گریه می کند و به قول شاعر:

گر به حیوان خوش خط و خالیست

فکر آزار جوجه هرگز نیست

مادر گفت: بچه جان به چشمانش نگاه مکن که اشک می ریزد بلکه دستانش را ببین که خون می ریزد(۲).

### عابد بنی اسرائیل و رباکاری

عابدی در بنی اسرائیل پس از سالیان دراز عبادت و بندگی از خداوند درخواست کرد که مقامش را به وی نشان دهد. در خواب به او الهام شد که تو در نزد خدا هیچ عملی نداری زیرا هرگاه عملی را که انجام میدادی آن را به مردم اعلان می کردی و جزای چنین اعمالی همان خشنودی تو از ابراز آن است(۳).

ص: ۲۶

---

۱- ایران روایتی که ناگفته ماند، ص ۳۹۴

۲- داستان دوستان، ج ۳، ص ۳۰۸.

۳- بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۵۲۳.

می گویند یکی در برابر آفتاب در صحرا نماز می خواند. عابدی او را دید و گفت خوشا به حالت که مقابل آفتاب سوزان مشغول پرستش خداوند هستی. او زبان خود را بیرون کرد تا بوی بفهماند که روزه دارهم هست!!

ژاکو در قدرت اراده ص ۱۶ می گوید: بشر عادت کرده است در مواقع مناسب مزایای خود را به رخ بکشد و شخصیت خود را در نظر دیگران عالی و ممتاز جلوه گر سازد.

خوب است در سخنان اشخاصی که با شما گفتگو می کنند درست دقت کنید تا لاف و گزافهائی که برای بزرگ کردن خود بر زبان می رانند بر شما معلوم گردد. پس فوراً از این نقص بزرگ دوری جوئید و از رفتار اینگونه خود پسندانه عبرت بگیرید (۱).

### امام علی «علیهم و سلام» عملی بی ریا

روزی برای رسول خدا «صلی الله وعلیه وآله» دو ناقه یکی بزرگ و لاغر و یکی فربه هدیه آوردند. حضرت رو به اصحاب کرد و فرمود: آیا یکی هست که دو رکعت نماز بخواند و در قیام و رکوع و سجود و وضو و خشوع اهتمام نموده و در قلبش فکر دنیا راه نیافته باشد تا من یکی از دو ناقه

ص: ۲۷

را به وی بدهم؟ آن حضرت سه مرتبه این سؤال را تکرار کرد و کسی جز علی بن ابی طالب «علیهم و سلام» جواب نگفت. آن حضرت برخاست و عرض کرد: یا رسول الله «صلی الله و علیه و آله» من این نماز را می خوانم و از اول تا آخر نماز از دنیا چیزی به خاطر می راه نمی دهم.

حضرت علی «علیهم و سلام» مشغول نماز شده و تمام نمود. جبرئیل نازل شد و عرض کرد یا رسول الله «صلی الله و علیه و آله» یکی از دو نایه را به علی «علیهم و سلام» بده.

رسول خدا «صلی الله و علیه و آله» فرمود: به من شرط کرده بود که چیزی از این دنیا به دلش راه ندهد ولی علی «علیهم و سلام» در سلام نماز به خاطرش آورد که آیا آن شتر بزرگ لاغر و یافره کوچک را بگیرم. جبرئیل عرض کرد: یا رسول الله «صلی الله و علیه و آله» خداوند می فرماید: علی فکر می کرد بزرگ را و یافره را گرفته تاذبح کنم و در راه خدا صدقه بدهم. این فکر برای خدا بود نه برای دنیا. رسول خدا، «صلی الله و علیه و آله» یکی از آن دو نایه را به علی «علیهم و سلام» داد (۱).

### مجازات ریاکار

امام صادق «علیهم و سلام» از پدرش از روایت می نماید که از رسول خدا «صلی الله و علیه و آله» پرسیدند: فردا «قیامت» عامل نجات چیست؟

فرمودند: نجات فقط در این است که با خداوند خدعه نکنید تا خداوند هم با شما خدعه نکند. زیرا بدون شک کسی که با خدا خدعه کند، خدا نیز با او خدعه نموده و روح ایمان را از او می گیرد و اگر بفهمد، در حقیقت با خودش خدعه نموده است.

ص: ۲۸

پرسیدند: انسان چگونه با خداوند خدعه می کند؟

فرمودند: کاری را که خداوند عزوجل دستور داده انجام می دهد، ولی بخاطر غیر خدا. از خدا بترسید بخاطر ریا که قطعاً ریا شرک به خداست. بدون شک، ریا کار را در روز قیامت با چهار اسم صدامی زنند: ای کافر! ای فاسد! ای حيله گر! ای زيانکار! عملت باطل شد، پاداشت از میان رفت و امروز هیچ ثوابی نداری، پاداشت را از همان کسانی بخواه که برایشان کار می کردی.

۲- امام صادق «علیهم و سلام» از پدر «علیهم و سلام» شروایت کرده است که فرمودند:

در یکی از کتابهایی که خداوند عزوجل بر یکی از پیامبران «علیهم و سلام» نازل نموده آمده است عده ای از مخلوقاتم، دین را واسطه رسیدن به دنیا قرار داده و با داشتن دلهایی چون دل گرگ، پوست گوسفند به تن کرده اند، از صبر «شیره درختی به نام صبر زرد» تلخ ترند، ولی زبانشان شیرین تر از عسل است، اعمال باطنی آنان «هر عمل قلبی مثل ایمان، نیت و...»

بدبو تر از مردار است، آیا (ایشان) فریب رحمت مرا خورده اند. نیرنگ می کنند، یا بر من جری شده اند. به عزت خود سوگند یاد کرده ام که بدون تردید و حتماً آنان را گرفتار فتنه افسار گسیخته های سازم که به سر تاسر زمین کشیده شود، چنان فتنه ای که حکیم را وا گذاشته و رأی صاحب نظران و دانش دانشمندان در آن فرو ماند، آنان را متفرق نموده و بوسیله یکدیگر آزارشان می دهم. بوسیله دشمنانم از دشمنانم انتقام می گیرم و برایم اهمیتی ندارد و نیز برایم اهمیتی ندارد که همه آنها را عذاب نمایم (۱).

ص: ۲۹

---

۱- ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ترجمه ابراهیم محدث بندرریگی، ج ۱. ص ۵۴۹

## تفاوت ریا و سَمعه

در میان ریا و سَمعه چه تفاوتی وجود دارد؟

در جواب می گوئیم: «ریا» آن است که عمل را طوری انجام دهد که دیگران ببینند و از این طریق کسب و جاهت و موقعیت برای عمل کننده حاصل شود، ولی «سَمعه» آن است که عمل نیکی دور از چشم مردم انجام دهد به این هدف که بعدا به گوش مردم برسد و موقعیتی در جامعه برای او فراهم شود، بنابراین هر دو عمل، انگیزه غیر الهی دارد ولی یکی از طریق مشاهده به اطلاع مردم می رسد و دیگری از طریق شنیدن و اشتهار، و در واقع هیچ تفاوتی از نظر فساد و بطلان عمل و فقدان قصد قربت و آلودگی نیت در میان آن دو نیست.

## اخلاص و وارستگی

در جنگ جَیَل که در سرزمین بصره، بین سپاه علی «علیهم و سلام» و سپاه عایشه به سال ۳۶ هجری در گرفت، امیر مؤمنان علی «علیهم و سلام» بر اثر شدت حمله های پی در پی، چندین بار، شمشیرش خم گردید، و هر بار بر می گشت و شمشیر را راست می نمود و سپس حمله می کرد، اصحاب و فرزندان و مالک اشتر به آن حضرت عرض می کردند:

«جنگ را به ما واگذار» ولی حضرت، جوابی نمی داد.

ص: ۳۰

تا اینکه یکبار همچون شیر خروشید و حمله قهرمانانه کرد و جمعیت را در هم ریخت، و سپس باز گشت، در این وقت، اصحاب همان پیشنهاد را تکرار کردند که جنگ را به ما واگذار و افزودند: «إِنْ تُصَبِّبْ يُذْهَبِ الدِّينُ؛ اگر آسیب بینی، دین اسلام از بین می رود».

امام علی «علیهم والسلام» در پاسخ فرمود: «والله ما أريدُ بما تَرَوْنَ إلَّا وجه الله والدار الآخرة؛ سوگند به خدا، فقط برای خدا و آخرت - و تقویت دین می جنگم و تنها برای خدا نبرد می کنم و خشنودی او رامی خواهم (۱)».

### اخلاص عمل

روزی جمعی از اصحاب آیت الله العظمی بروجردی (قدس سره) در محضر ایشان، سخن از بعضی از خدمات آن مرحوم به میان آوردند و در این باره گفتگو می کردند.

یکی از اصحاب ایشان (آیت الله سید مصطفی خوانساری) می گوید: من نیز در آن جمع، حاضر بودم ولی چیزی نمیگفتم، آیت الله بروجردی رو به من کرد و فرمود: «تو هم سخنی بگو».

عرض کردم مطلبی ندارم، جز حدیثی که از اجدادم به خاطر دارم، اگر اجازه بفرمائید آن حدیث را عرض میکنم؟

ص: ۳۱

عرض کردم: جدّم رسول خدا «صلی الله علیه وآله» نقل کرد که خدا فرمود: «أَخْلِصِ الْعَمَلَ فَإِنَّ النَّاقِدَ بَصِيرٌ؛ عمل خود را خالص کن، زیرا بازرس عمل، بسیارینا و دقیق سنج است (۱)».

همین که این حدیث را خواندم: اشک از چشمان آیت الله بروجدی ب سرازیر شد و به این مضمون فرمود: «راستی اگر اعمال ما خالص برای خدا نباشد، چه خواهد شد؟ آری ناقد (بازرس) تیزبین و بینا است.»

فراموش نمی کنم، پس از ماجرا، این هر وقت آن مرد بزرگ به من برخورد می کرد، می فرمودند: «أَخْلِصِ الْعَمَلَ فَإِنَّ النَّاقِدَ بَصِيرٌ» و حالشان منقلب می شد (۲).

### نگهداری اخلاص در عمل

روزی جمعی در محضر امام باقر «علیهم و سلام» سخن از اخلاص و نگهداری عمل، و کشیده شدن آن به ریا، به میان آمد، امام باقر «علیهم و سلام» فرمود: «الإِبْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ؛ نگهداری عمل از خود عمل دشوارتر است.»

یکی از حاضران پرسید، منظور از نگهداری عمل چیست؟ لطفاً

ص: ۳۲

---

۱- سوره تورات «کلمه الله»، هشت ۴۷۱

۲- اقتباس از مجله حوزه، شماره ۴۳ و ۴۴، ص ۶۶ و ۲۶۰

چگونگی آن را بیان فرمائید.

امام باقر «علیم و سلام»؟ در پاسخ فرمود: مثلاً انسانی پولی را به کسی می بخشد و یا در راه خدا انفاق می کند و پاداش آن به عنوان یک بخشش و انفاق پنهانی و مخلصانه برای او ثبت می شود، سپس درجائی آن را آشکار کرده که من فلان مبلغ به فلانکس بخشیدم و در فلان راه دادم، پاداش انفاق پنهانی او در نامه عمل او حذف می شود و بجای آن پاداش انفاق آشکار او در نامه عمل او نوشته می شود که کمتر است، بار دیگر در جای دیگر باز آن را آشکارا مطرح می کند، این بار آن پاداش نیز حذف شده و بجای آن به عنوان ریا، (که گناهی بزرگ است) نوشته می شود (۱).

۲- در این رابطه به این کات توجه کنید:

عبد الله ابن مبارک که از مردان وارسته و مشهور صدر اسلام است می گوید: یکسال در مکه بودم، بر اثر بی آبی، قحطی بزرگی سراسر جزیره العرب را فرا گرفته بود، مردم به صحرای عرفات آمده بودند تا با دعا و نماز استسقاء از درگاه خدای بزرگ بخواهند که باران رحمتش را بر آنها بفرستد، من هم به عرفات رفتم و در مراسم راز و نیاز مردم شرکت نمودم، دو هفته از این جریان می گذشت، قحطی و خشکسالی و دشواری زندگی همچنان ادامه داشت.

در این میان، چشمم به یک نفر عرب سیاه چهره رنجوری افتاد، دیدم او با حالت خاص عرفانی و معنوی مشغول نماز شد و بعد از دو

ص: ۳۳

---

۱- اصول کافی، ج ۲، (باب ریا حدیث ۱۶).



رکعت نماز، دعا کرد و سپس به سجده رفت و شنیدم می گوید: «وعزتک لما آزق رأسی من الجود حتی تقی عبادک»: «سوگند به عزت و شوکت ای خدای بزرگ، سر از سجده بر نمی دارم تا با باران رحمتت بندگانت را سیراب سازی.»

پس از این دعا، چند لحظه نگذشت که دیدم قطعه ابری در آسمان پدیدار شد و پس قطعه های دیگر ابر به آن پیوستند و به دنبال آن آنچنان باران بارید که گوئی سر مشکهای آب را باز کرده اند و آب بسیاری از آنها سرازیر زمین می شود، دیدم آن غلام حمد و سپاس و شکر الهی را بجا آورد، و بی آنکه کسی او را بشناسد، از آنجا رفت.

من به دنبال او، به راه افتادم تا اینکه دیدم او به محلی که بردگان رادر آن می فروختند رفت و به آن بردگان ملحق شد فهمیدم که او جزء غلامانی است که آنها را برای فروختن به آنجا آورده اند. روز بعد مقداری پول برداشتم و به محل برده فروشان رفتم، و صاحب بردگان را پیدا کردم و به او گفتم من مشتری یکی از غلامان شما هستم.

او سی غلام را در معرض دید من قرار داد و گفت: هر کدام رامی پسندی، انتخاب کن، تا او را به تو بفروشم. من آن غلام مخلص رادر میان آن سی نفر ندیدم، به او گفتم: آیا غیر از این غلامان، غلام دیگری داری؟! او در پاسخ به من گفت: «تنها یک غلام خاموش و نابابی وجود دارد که با احدی سخن نمی گوید» گفتم همان را بیاور تا ببینم. او را آورد، دیدم همان غلام مخلص است که بر اثر دعایش باران بسیار بارید. گفتم: این غلام را چند خریدهای؟

گفت: بیست دینار برای این غلام پول داده ام، ولی حاضرم او را به

ده دینار به تو بفروشم.

گفتم: نه، بلکه من این غلام را بیست و هفت دینار می خرم، به این ترتیب غلام را از او خریدم و دست غلام را گرفته و از آنجا دور شدیم.

غلام به من گفت: برای چه در میان آنهمه غلام، مرا خریداری کردی؟!

به او گفتم: من دیروز تو را در فلان نقطه عرفات با حالی مخصوص دیدم که بر اثر دعای تو باران بارید مقام عالی و معنوی ترا شناختم، از این رو به تو علاقه مند شدم و امروز آمدم و تو را خریداری نمودم.

با تعجب گفت: براستی تو مرا در آن حال دیدی؟! گفتم: «آری» گفت: آیا مرا آزاد می کنی؟! گفتم: آری تو را در راه خدا آزاد کردم.

او وضو گرفت و نماز خواند و پس از نماز دستش را به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا تو می دانی که من سی سال تو را عبادت کردم، ولی خواستم کسی از آن آگاه نشود، حال که راز من کشف شد، روح مراقبض کن و مرا به سوی خود ببر. هماندم دعایش مستجاب شد و بیهوش به زمین افتاد، دریافتم که از دنیا رفته است.

او را کفن کردم - اما به نیکی او را کفن نکردم. سپس نماز بر او خواندم و او را به خاک سپردم، شب شد خوابیدم، در عالم خواب مردی را که بسیار زیبا بود و لباس زیبا بر تن داشت همراه مرد بزرگواری همانندش دیدم، که هر یک از آنها دست خود را بر شانه دیگری نهاده بودند، آن مرد به من گفت: ای پسر مبارک، آیا از خداوند حیا نکردی؟!

گفتم: «شما کیستی؟!»

گفت: «من محمد رسول خدا» صلی الله علیه و آله «هستم، و این شخص که در کنار من است، پدرم ابراهیم علیلا- می باشد  
گفتم: چگونه من از خدای بزرگ حیا نمی کنم با اینکه همواره نماز می خوانم و بنده او هستم؟!»

فرمود: دوستی از دوستان خداوند بزرگ از دنیا می رود ولی تو او ربه نیکی کفن نمی کنی؟! او وقتی از خواب بیدار  
گشتم، سخت پشیمان شدم که چرا به آن غلام با نظر حقارت نگریستم، حتی در کفن کردن او، رعایت آداب را ننمودم سرانجام  
جبران کردم و از خدا خواستم تا از تقصیر من بگذرد، آری این بود داستان غلامی مخلص و پاک و این بود سرگذشت یک  
انسان با روحی بزرگ (۱)

ص: ۳۶

---

۱- اقتباس از کتاب الدین فی قصص، ج ۱۰، ص ۲۰-۲۳.

### نمائی و سخن چینی یعنی چه؟

نم و نیمه در لغت به معنای تهمت افتراء بدبینی بدگویی آمده است و تمام نیز به معنای سخن چین خبر به خبر چین می باشد و در اصطلاح علماء اخلاق، نمایی و سخن چینی عبارت است از نقل نثر یا کردار کسی درباره دیگری که وی را ناخوش می آید و آن نوعی افشاگری و پرده دری محسوب می شود که از او نقل می شود و چه درباره کسی باشد که برای او نقل می گردد و چه مربوط به دیگری باشد و نیز چه با گفتن باشد و چه با نوشتن و یا با رمز و اشاره و... همه آنها نمایی و سخن چینی به شمار می رود و ناگفته پیداست که چنین عملی به هر نحوی که انجام شود موجب دشمنی دو بر هم زنی، کینه، فتنه و فساد آتش افروزی اختلاف انحطاط مادی و معنوی فرد و جامعه می گردد و چنین کسی پست ترین مردم و بدترین خلق خدای باشد. چنانکه از نظر اسلام سخت مورد تنفر است.

همانطوری که روزی رسول گرامی اسلام «صلی الله و علیه و آله» به جمعی از یارانش فرمود:

«الأنبيكم بشرارم؟ قالوا بلى يا رسول الله قال: المساوت بالنميمة المرقون بين الأحبه الباغون البراء المعايب؛ آیا به شما خیر ندهم که بدترین شما کیست؟ عرض کردند بفرمائید، فرمود: کسانی هستند که در سخن چینی تلاش می کنند میان دوستان جدایی می اندازند و در جستجوی عیوب پاکان می باشند(۱)».

### سخن چینی از نظر قرآن

از آنجا که سخن چینی یکی از بزرگترین رذائل اخلاقی و کارهای بسیار زشت به شمار می رود که دارای آثار خانمانسوزی در دنیا و عواقب خطرناک و کیفرهای سختی در آخرت می باشد. در قرآن مجید و روایات اسلامی سخت مورد نهی و مذمت قرار گرفته است که نمونه هایی از آنها را ذکر می کنیم.

در قرآن مجید علاوه بر اینکه به صورت فراوانی از عیبگویی، تهمت، آبروریزی، بدگمانی، اختلاف اندازی و فتنه انگیزی نهی گشته و در مقابل به خوش رفتاری، نیکی، اتحاد، اصلاح و خیر خواهی دستور داده شده است. از سخن چینی و افساد منع و نکوهش گشته است که چند نمونه از آنها را نقا می نمایم:

۱- «و یل کل همزه لته؛ وای بر هر عیبگوی هرزه زبان.»

این آیه تهدیدی است که از ناحیه خداوند بزرگ برای غیبت کننده که با سخن چینی و تفرقه افکنی میان دوستان تلاش می کند.

ص: ۳۸

۲- «وَلَا تُطْعِ كُلَّ حَلَاْفٍ مَّهِينٍ هَمَّازٍ مَشَاءٍ مَّنَاعٍ لِلْخَيْرِ، مُعْتَدٍ أَثِيمٍ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ؛ ای رسول ما، هرگز اطاعت مکن از منافقین پست که پیوسته به دروغ سوگند می خورند، دائم از مردم عیب جویی نموده و برای سخن چینی و فتنه انگیزی میان مردم تلاش می کنند، آنان که همواره مردم را به نیکی منع کرده، ستمگر و بدکارند، بداخلاق و حرامزاده می باشند.»

مرحوم نراقی می گوید: از این آیه استفاده می شود که هر کس سخن چینی می کند حرامزاده است.

۳- «الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ: کسانی که پیمان الهی را پس از محکم بستن می شکنند و کاری را که خداوند به پیوند آن دستور داده می گسلند و در زمین و میان مردم فساد می نمایند به حقیقت که زیانکاران عالمند.»

۴- «إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ: آنان که دوست می دارند که در میان اهل ایمان کارهای زشت را پخش و شایع کنند در دنیا و آخرت معذب خواهند بود(۱).»

### سخن چینی از دیدگاه روایات اسلامی:

روایات زیادی در نکوهش و کیفرهای سخت سخن چینی و فتنه انگیزی نقل شده که قسمتی از آنها را ذکر می نمائیم:

ص: ۳۹

---

۱- همان، ص ۱۹۰.

۱- پیامبر اکرم «صلی الله وعلیه وآله» فرمود: «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ قَتَاتٌ؛ یعنی سخن چین داخل بهشت نمی گردد.»

۲- و نیز آن حضرت در خطبه خود فرمود: «مَنْ مَشَى فِي نَمِيمَةٍ تَبِينِ إِثْنَيْنِ سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِ فِي قَبْرِهِ نَارًا تَخْرُقُهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَإِذَا خَرَجَ مِنْ قَبْرِهِ شَطَّ اللَّهُ يَتَبْنَا أَشْوَدَ يَنْهَشُ لَحْمَهُ حَتَّى يَدْخُلَ النَّارَ: هر کس برای سخن چینی میان دو نفر تلاش کند، خداوند در قبرش آتش بر او مسلط می کند که مار سیاه بزرگی بر او مسلط می نماید که پیوسته گوشت او را نیش می زند تا داخل آتش گردد.»

۳- و نیز آن حضرت فرمود: «صاحب النمیمه لا يستريح من عذاب الله في الآخرة؛ یعنی شخص سخن چین در آخرت از عذاب خداوند آسایش ندارد.»

۴- و نیز حضرتش فرمودند: «هنکامی که مرا به آسمانها سیر می دادند، زنی دیدم که سرش سرخوک بود و بدنش بدن الاغ و هزارهزار رنگ، عذابش می کردند، سؤال شد کار او چه بوده است؟

جبرئیل گفت: او سخن چین و دروغگو بوده است.»

۵- و باز فرمود، خداوند می فرماید: از حرم البیئه علی المتانی والبخیل و القتات و هو النمام. من بهشت را حرام کرده ام بر منت گذار و بخیل و بد زبان که آن سخن چین است؟

۶- و نیز رسول خدا «صلی الله وعلیه وآله» فرمود: «آخر الغیبه والنمیمه فان العبه فطرثو النمیمه وجب عذاب القبر؛ از غیبت و سخن چینی پرهیز کن، که غیبت روزه را فاسد می کند و سخن چینی موجب عذاب قبر می گردد.»

۷- و امام باقر «علیه السلام» می فرماید: «الجنه محرم علی القتاتین بالنمیمه؛ بهشت برای بدگویانی که در سخن چینی تلاش می کنند، حرام است.»

۸- و علی «علیه السلام» فرماید: «آشوه الصدق النمیمه؛ بدترین راستگویی سخن چینی می باشد.»

۹- و نیز امام علی «علیه السلام» می فرماید: «بدترین شما کسانی هستند که برای سخن چینی تلاش می کنند، میان دوستان جدائی انداخته و در جستجوی عیوب پاگان میباشند.»

۱۰- و امام صادق «علیه السلام» می فرماید: (کسی که «بناحق آدم کشی» و خونریزی می کند و شراب خوار (دائمی) و آنکه برای سخن چینی تلاش می کند، هرگز داخل بهشت نمی گردد.)

۱۱- و نیز امام علی «علیه السلام» فرمود: «بد کوششی است تلاش برای جدایی میان دو دوست.»



۱۲- روایت شده که حضرت موسی «علیه السلام» موقعی که به سوی حق رفت در سایه عرش خدا مردی را دید برای مقامش غبطه کرد و گفت:

حتی این شخص گرامی و محترم است از خدا درخواست نمود که نام او را به وی بگوید، خداوند از نام او خبری نداد، لیکن فرمود: ای موسی «سه چیز از عمل وی برایت خبر می دهم: این مرد حسد نمی ورزید به آنچه خدای برای مردم داده است و به پدر و مادر عاق نمی شد و با سخن چینی سعایت نمی نمود(۱)».

۱۳- امام صادق «علیه السلام» فرمود: «در ضمن روایتی که تمام حاضر بردروغ و شریک شیطان است در وادار کردن مردم یکدیگر را به گناه در حالیکه خداوند فرمود: ای کسانی که ایمان آورده اید اگر فاسق خبری برای شما آورد، تحقیق درباره آن بکنید(۲)».

۱۴- در روایتی که پیامبر اسلام «صلی الله وعلیه وآله» مسخ شدگان را می شمارد، فرمود: «وَأَمَّا الْعَقْرَبُ فَصِيحٌ لَا نَهْ كَان... (۳) یعنی عقرب مسخ شد به جهت این که او مردی سخن چین بوده که با سخن میان مردم سعایت می کرد و بین آنان عداوت می انداخت.»

۱۵- فی حدیث الزندیق أن الصادق «علیه السلام»: «أن أكبر الحر النمیمه... (۴) در حدیث زندق با حضرت صادق چنین است بزرگترین سحر سخن چین است که به وسیله آن در میان دو دوست جدائی می اندازد و به

ص: ۴۲

---

۱- مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۲۷.

۲- سفینه البحار، ج ۲، ص ۶۱۴

۳- سفینه البحار، ج ۲، ص ۶۱۴

۴- سفینه البحار، ج ۲، ص ۶۱۴

سوی دوست صمیمی عداوت را سوق می دهد و خونها با آن ریخته می شود و خانه ها ویران و پرده دریده می شود.»

۱۶- پیامبر «صلی الله وعلیه وآله» فرمود: «بهترین کارها در پیش خدا در پیش خدا نگهداری زبان است (۱)».

### بدترین سخن چینی ها

اگر چه تمام اقسام سخن چینی زیانبار و مذموم است ولی بدون تردید زشت ترین و خطرناک ترین، خبر چینی ها آن است که شخصی از دیگری نزد ظالم و زمامداری گفتار و یا کردار ناپسند او را بازگو و خبر چینی نماید که موجب قتل یا برکناری از کار یا زیان دیگری برای او گردد به این قسم از سخن چینی سعایت گفته می شود و ناگفته پیداست که این قسم بدترین سخن چینی ها بوده و نکوهش و گناهش نیز بدتر خواهد بود و لذا در روایات اسلامی علاوه بر این که به طور کلی از سخن چینی مذمت و نهی شده است از سایت جداگانه و با تعبیرات شدیدتری منع و نکوهش شده است که چند نمونه از آنها نیز نقل می نمائیم:

۱- رسول اکرم «صلی الله وعلیه وآله» می فرماید: بدترین مردم سه گانه ای هاست، عرض کردند سه گانه ای ها چه کسانی هستند؟ فرمودند:

آنهایی که از برادر «مؤمن» خود نزد زمامداری بدگویی و «سخن چینی» می کنند که خود و آن برادر و سلطان را هک کرده اند.

ص: ۴۳

۲- در حدیث دیگری فرمود: هر کس از برادر مؤمن خود نزد مامداری بدگویی کند، خداوند بزرگ تمام اعمال او را نابود می کند و اگر بواسطه آن چیز ناپسند یا آزاری به وی برسد، خداوند بزرگ سعایت کنند؛ لا باهامان (وزیر فرعون) یک جا در آتش قرار خواهد داد.

۳- در حدیث دیگر فرمود: «از کشنده سه نفر پرهیزید که او بدترین خلق خداست گفتند یا رسول الله «صلی الله و علیه و آله» کشنده سه نفر کیست؟

فرمود: کسی است که برادر «مؤمن» خود را تسلیم سلطان کند که او خود و برادرش و آن سلطان را کشته و «هلاک نموده است.»

۴- «امیر المؤمنین علی «علیه السلام»: شَرُّ النَّاسِ مَنْ سَيَّحَى بِالْإِخْوَانِي وَ نَسَى الْإِحْسَانَ: بدترین مردم کسی است که میان برادران سعایت کند و نیکی را فراموش نماید.»

۵- در حدیث دیگر فرمود: «سعایت و سخن چینی را تکذیب کن، نادرست باشد یاد درست.»

۶- امام صادق «علیه السلام» می فرماید: «سعایت کننده، کشنده سه کسی است کشنده و هلاک کننده خود و آن کس که برایش سعایت نموده و کسی که به او سعایت کرده (۱).»

### سخن چینی و دشمنی

همچنانکه علاقه به برادری و صمیمیت و اصلاح طلبی از فضائل اخلاقی است. سخن چینی و فتنه انگیزی از رذائل اخلاقی و خویهای

ص: ۴۴

زشت به شمار می رود و چنانکه تلاش در به وجود آمدن صلح و دوستی در جامعه بهترین اعمال است، کوشش در پدید آوردن دشمنی، بدبینی و تفرقه زشت ترین رفتار است و همان طوری که وحدت و هماهنگی بزرگترین عامل پیروزی و تکامل می باشد.

اختلاف و تفرقه انگیزی سبب شکست و ناکامی انسانها می گردد.

در این جا نیز پیرامون سخن چین، تفرقه انگیزی، دشمنی، بدبینی که از صفات زشت و خویهای ناپسند می باشد توضیحات کوتاهی داده و نمونه هایی از روایات اسلامی را در مورد آنها ذکر می نمائیم (۱).

### مفاسد سخن چینی

از آنجا که نَمّامی و خبر بری یکی از بیماری های خطرناک اخلاقی بوده و از زشت ترین کارها به شمار می رود، مفاسد و زیانهای خانمانسوز و مهلکی نیز به دنبال دارد که مهمترین آنها را ذکر می کنیم:

۱- اختلاف و دشمنی: روشن ترین سخن چینی از بین بردن وحدت دوستی و صمیمیت مردم و به وجود آوردن تفرقه و کینه و دشمنی در جامعه می باشد زیرا خبر چین با نقل و انتقال گفتار و کردار ناپسند افراد، برای یکدیگر دوستی، ارتباط، خوش بینی، اعتماد، همکاری و صمیمیت مردم را نسبت به همدیگر از بین برده و به جای آنها دشمنی، کینه، بدبینی، حس انتقام جویی، تفرقه و کشمکش و دنبال آنها جنگ و خونریزی در میان آنان پدید می آورد.

ص: ۴۵

نمام و خیر چین بر خلاف دستور خدا و رسول «صلی الله وعلیه وآله» که مردم را به صلح و صفا و وحدت دعوت می کنند، گام برمی دارد.

چنانکه پیامبر اکرم «صلی الله وعلیه وآله» فرمود: «اتقوا الله و أصلحوا ذات بیتکم فإن الله تعالی یصل بین المؤمنین یوم القیامه؛ از خداوند (و کیفر تفرقه انگیزی) بترسید و میان خود را اصلاح دهید زیرا که خداوند متعال روز قیامت میان مؤمنین «و نگرانیها و اختلافات آنها» را اصلاح خواهد داد. لذا افراد سخن چین نزد خداوند بدترین مردمند.

چنانکه پیامبر اکرم «صلی الله وعلیه وآله» فرمود: «إن أبغضکم إلى الله المشاون بالمیمه المفرقون بین الأحبه الملتیشو للبراء العثرات؛ مبعوض ترین شما نزد خداوند کسانی هستند که در سخن چینی می کوشند، میان دوستان تفرقه می اندازند و در صدد معیوب جلوه دادن پاکان می باشند (۱)».

### سرانجام شوم

سخن چینی سرانجام شومی دارد و به هر مقدار که سخن چینی خطرناک باشد سرانجام آن نیز خطرناک است. سخن چین بدبخت می پندارد که کسی از راز او آگاه نمی شود. غافل از آنکه کرده های او را همه می بینند و به سخن چینی هایش آگاه می شوند و بالاخره مزدش را کف دستش خواهند گذارد. کتاب کلیله و دمنه را همه می شناسند.

کلیله و دمنه: دو شغالی بودند که با جانوران بسیاری در بیشه ای

ص: ۴۶

تحت سلطنت شیر قرار داشتند. دمنه جاه طلب و حيله گر و حسود بود و بر گاوی که از دوستان صمیمی و بسیار نزدیک شیر شده بود رشک می ورزید. در صورتی که این دوستی را خود دمنه ایجاد کرده بود. دمنه از گاو به نزد شیر سخن چینی کرد و شیر را بدو بدگمان ساخت و بر کشتن گاوش برانگیخت. آنگاه نزد گاو شد و وی را از شیر بترسانید در این فکرش انداخت که از بیم جان مقاومت در برابر شیر رادر مغز خود پیوراند. این دو دوست صمیمی با بدگمانی بسیار شدید که از چهره هر دو آشکار بود یکدیگر را ملاقات کردند و هر دو سخن دمنه را پنداشتند، جنگ خونینی میان آنها در گرفت و شیر کار گاو را ساخت. ولی بلافاصله سخت پشیمان شد و از این که با صمیمی ترین دوستان خود چنین کرده، در رنج درونی بیفتاد. شیر کم کم بر دمنه بدگمان گردید و بزندانش افکند و فرمود: تحقیق حالش کنند، سرانجام دانسته شد که دمنه بر گاو رشک برده و به سخن چینی پرداخته میان دو دوست صمیمی چنان جدایی انداخته که به نابودی یکی رنج درونی و همیشگی، دیگری را پایان داد.

سرنوشت دمنه روشن بود، شیر فرمان داد تا با فجیح ترین طرزی به قتلش رسانیدند (۱).

ص: ۴۷

## درمان بیماری سخن چینی

بیماری و خوی زشت سخن چینی و فتنه انگیزی را از دور راه می توان درمان کرد. یکی از جانب شخصی سخن چین و دیگری از طرف کسی که برایش خبر برده می شود. «مخاطب»

اما از ناحیه سخن چین: کسی که گرفتار مرض خطرناک سخن چینی است برای اصلاح و رهایی خود از آن باید اولاً در مفاسد خانمان سوز خبر چینی از قبیل اختلاف انگیزی، آتش افروزی، آلودگی به گناه، منفوریت نزد خدا و خلق، وحشت و دلهره دائمی که وی را بدبخت می نماید، ببیندیشد و برای نجات از آنها، سخن چینی ننماید و ثانیاً بکوشد علل و انگیزه های خبرچین را از حسادت، دشمنی، سودجوئی، شخصیت طلبی و ریاست پرستی که موجب سقوط و انحطاط مادی و معنوی او می گردد، از خود دور سازد و ثالثاً بکوشد در آیات قرآن و روایات که درباره کیفیهای سخت سخن چین وارد شده است «که قسمتی از آنها را ذکر کردیم» دقت کند و بامجاهده با نفس عمل زیانبار سخن چینی را از خود دور نماید و خود

را گرفتار عذاب وجدان آخرت نگرداند (۱).

## اما درمان به وسیله مخاطب

مخاطب و کسی که سخن چین برای وی خبر ناپسند می آورد. برای جلوگیری

از سخن چینی و مفاسد مهلک آن لازم است نکات زیر را رعایت کند:

ص: ۴۸

۱- (از آنجا که سخن چین به خاطر غیبت، فتنه انگیزی، اشاعه فحشاء و گاهی تهمت، فاسق می گردد، نباید سخن او را پذیرفت.

چنانکه خداوند می فرماید: هر گاه فاستی برای شما خبری آورد «پذیرید بلکه» تحقیق کنید، مبادا به سخن چین فاسق نادانی به مردم آزار برسانید.

۲- (باید سخن چین را از آنچه نقل می کند نهی و تقبیح کرده و او را نصیحت نماید که آتش افروزی ننماید، چنانکه حضرت لقمان به فرزندش می گفت: «وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ؛ امر به معروف و نهی از منکر کن.» (و بدین طریق او را شرمنده و متنبه نما.))

۳- نسبت به سخن چین باید خشمگین بود، همان طوری که خداوند بر او خشمگین است.

چنانکه پیامبر اسلام «صلی الله علیه و آله» فرمود: «إِنْ انْضَمَّ إِلَى اللَّهِ الْمَشَاؤُنَ بِالنَّمِيمَةِ؛ براستی که دشمن ترین شما نزد خداوند کسانی هستند که در سخن چینی تلاش می نمایند.»

۴- (نباید به گفتار سخن چین ترتیب اثر داده شود و به کسی بدگمان گردد. چنانکه خداوند می فرماید: «اجتنبوا كثيرا من الظن إن بعض الظن إثم؛ از بسیاری پندها در حق یکدیگر پرهیزید که بعضی از گمانها گناه است.»

۵- (نباید به دنبال گفتار سخن چین در صدد کنجکاوی برآمد چنانکه خداوند می فرماید: وَلَا تَجَسَّسُوا؛ هرگز از حال «ناپسند و نهانی» یکدیگر جست و جو ننمائید.)



۶- اساساً نباید به گفتار سخن چین گوش فرا داد، زیرا بر فرضی که او راست بگوید، سخنان او غیبت محسوب می شود و همچنانکه غیبت کردن حرام است.

وچنانکه پیامبر اکرم «صلی الله علیه وآله» فرمود: «غیبت کردن از زنا بدتر است و فرمود: کان المغتاب فی النار خالداً فیها و یس المصیر؛ غیبت کننده برای همیشه در آتش خواهد بود و بد جایگاهی است (برای او) گوش دادن به غیبت نیز گناه و موجب کیفر الهی است.»

چنانکه امام صادق «صلی الله علیه وآله» می فرماید: «إن رسول الله عن الغیبه و الاستماع إليها و نهی عن النمیمه و الاستماع إليها؛ پیامبر گرامی اسلام «صلی الله علیه وآله» از غیبت و گوش دادن به آن و از سخن چینی و گوش دادن به آن منع فرمود.» و علی «علیه السلام» می فرماید: «السامع الغیبه أحد المغتابین؛ یعنی غیبت شنونده یکی از دو غیبت کننده است.»

و امام سجاد «علیه السلام» می فرماید: «حق الشمع ریهه عن سماع الغیبه و سماع ما لا یجل سماعه؛ حق گوش این است که آن را از شنیدن غیبت و هر چیزی که شنیدن آن حلال نیست، پاک نگه داری، لذا به سخن چین نباید گوش داد.»

۷- نه تنها به گفتار سخن چین نباید گوش داد بلکه در برابر او طوری باید عکس العمل نشان داد که وی را از کار خود پشیمان و شرمنده شود.

چنانچه نقل شده، شخصی نزد امیرالمؤمنین «علیه السلام» از دیگری مطالب نا پسندی نقل کرد آن حضرت فرمود: ما تحقیق می کنیم، اگر راست گفته ای تو را دشمن خواهیم داشت «چون فتنه انگیزی کرده ای» و اگر دورغ گفته ای تو را مجازات می نمائیم و اگر میل داری «که بدون توجه به گفتارت» گذشت کنیم. او که سخت شرمنده شده بود، عرض کرد مرا ببخشید آن حضرت نیز او را ببخشید. بدون تردید اگر کسی وقتی گفتار ناپسند دیگری برایش نقل می شود در برابر او نکات یاد شده را انجام دهد هرگز کسی بخود اجازه خبر چینی

نمی دهد (۱).

### سخن چین چه می کند؟

شخصی غلامی را فروخت، به مشتری گوشزد کرد که این غلام فقط یک عیب دارد و آن سخن چینی است. مشتری باهمین عیب به معامله راضی شده، او را خرید، مدتی غلام در خانه صاحب

جدید خود ماند، روزی به زن او گفت: شوهرت به تو علاقه ای ندارد و خیال ازدواج مجدد کرده، اگر بخواهی از این فکر منصرف شوی باید به وسیله تیغ مقداری از موی زیر گلویش را بیاوری تا دعایی بر آن

ص: ۵۱

بخوانم که قلبش به تو متمایل شود.

همان روز به شوهرش گفت: زنت رفیق داره و با او خوشگذرانی می کنه و در فکر کشتن تو افتاده، امشب خود رابه خواب بزنی تا حقیقت بر تو کشف گردد. آن شب مرد ظاهرا خود را به خوابیده نشان داد، نیمه شب متوجه شد زنش تیغی در دست گرفته به طرف او می آید، خیال کرد برای کشتنش آمده، ناگهان از جای حرکت کرد و با او در آویخت بالاخره زن خود را کشت. بستگان زن از داستان مطلع شدند و با شوهر به نزاع و جدال پرداختند کم کم بین دو قبيله زن و شوهر آتش زد و خورد فروخته شد (۱).

### سخن چین خون آلود

روباه حیوانی بسیار زیرک و حيله گر است. گویند وقتی کیک و پشه بر او فراوان اجتماع میکنند تکه ای از پوست حیوان مرده یا پشمی رابه دهان می گیرد، دست و پای خود را کم کم در آب فرو می برد.

حشرات همین که احساس آب می کنند حرکت نموده و به جای دیگری می نشینند. رفته رفته تمام بدنش را در آب فرو می برد تا حشرات بر روی آن پوست و سرش جمع می شوند. کم کم سر خود رانیز در آب فرو می برد، وقتی احساس کرد تمام حشرات را روی پوست اجتماع کرده اند، پوست را بر روی آب رها کرده سر از جای

ص: ۵۲

دیگر بر می آوردند. بدین وسیله خود را از شر آنها نجات می دهد.

می گویند هرگاه بسیار گرسنه می شود در میان بیابان خود را بر زمین می اندازد و شکم خویش را برآمده و باد دار نشان می داد تا پرندگان خیال کنند که مرده است. وقتی که بر روی پیکرش می نشینند ناگاه جنبشی کرده، آنها را صید می کند. می گویند روزی شیر مریض شد، تمام حیوانات به دیدن او آمدند مگر روباه.

گرگ سخن چین از موقعیت استفاده کرده به شیر گفت: همه حیوانات به عیادت شما آمدند، فقط روباه است که از اطاعت شما سر باز زده، شیر گفت: وقتی آمد مرا یادآوری کن تا سزایش را بدهم. روباه آمد، شیر به خشم او را عتاب نموده گفت: کجا بودی؟ من مریض شدم همه آمدند مگر تو؟ در جواب گفت: من وقتی شنیدم شما مریض هستید به فکر این افتادم که دوائی برایتان تهیه کنم تا بهبودی حاصل کنید.

پرسید: چیزی بدست آوردی؟

جواب داد: آری. در پشت پای گرگ غده ای است که برای معالجه شما مؤثر است. شیر پرید با چنگال خود مقداری از پشت پای گرگ را بیرون آورد، روباه آهسته از گوشه ای خارج شد.

در بین راه چشمش به گرگ افتاد که با پای خون آلود می آید. قال یا صاحب الخف الأحمر، گفت: «ای آقای که کفش قرمز پوشیده ای، وقتی در حضور پادشاهان می نشینی متوجه باش از دهانت چه خارج میشود (۱)».

ص: ۵۳

## سخن چین توبه می کند!

حضرت صادق «علیه السلام» فرمود: خداوند به موسی «علیه السلام» وحی نمود یکی از اصحاب درباره ات سخن چینی میکند. متوجه باش از او پرهیز کن.

عرض کرد: پروردگارا! من او را نمی شناسم به من معرفی فرما.

خطاب رسید موسی! من سخن چین را بر تو زشت شمردم می خواهی خودم سخن چینی کنم؟! عرض کرد پس چگونه او را بشناسم؟

وحی شد! اصحابت را ده نفره تقسیم کن، آن گاه قرعه بین آنها بپاش تا آن دسته ای که سخن چین در آنها است اصابت خواهد کرد.

بالاخره آن شخص را خواهی شناخت.

حضرت موسی «علیه السلام» انجام داد.

سخن چین همین که دید قرعه صحیح در آمد و نزدیک است رُسوا شود از جای حرکت کرده، گفت: (یا موسی «علیه السلام» آن کسی را که می خواهی منم، ولی به خدا سوگند دیگر چنین کاری را نخواهم کرد (۱)).

در جامع السعادات جلد دوم، ص ۲۷۲، این روایت را چنین نقل می کند، سالی بنی اسرائیل به قحطی مبتلا شدند. حضرت موسی «علیه السلام» چند مرتبه نماز استسقاء خواند، از خداوند باران درخواست کرد، نیامد به او وحی شد که در میان شما یک نفر سخن چین است که بر کار خود اصرار دارد از این رو دعای شما را مستجاب

ص: ۵۴

نمی‌کنم. عرض کرد خدایا آن شخص کیست؟ خطاب شد موسی، من از سخن چینی نهی می‌کنم، باز خود سخن چینی کنم. بگو همه توبه نمایند تا دعایشان مستجاب شود. توبه کردند، خداوند باران نازل فرمود.

### کیفر سخن چین و بی بندوبار

روزی پیامبر «صلی الله علیه و آله» در مدینه با جمعی به قبرستان بقیع رفت، و در کنار قبری توقف کرد و فرمود: «هم اکنون صاحب این قبر را نشانند و مورد بازپرسی قرار داده اند، سوگند به خداوندی که مرا به پیامبری برگزید، با گریزی آتشین به او زدند که آتش در درونش شعله ور گردید.»

پس آن حضرت در کنار قبری دیگر توقف کرد، و همان گفته قبل را در مورد صاحب آن قبر نیز تکرار کرد.

حاضران پرسیدند: (ای رسول خدا «صلی الله علیه و آله»، این دو مرد (صاحب این دو قبر) چه کار بدی انجام داده بودند، که این گونه در عالم قبر، عذاب می‌شوند؟!)

پیامبر «صلی الله علیه و آله» در پاسخ فرمود:

كان أحدهما يمشي بالنميمة بين الناس، و كان الفاخر لا يستبری من البول، «یکی از این دو نفر، بین مردم، نَمّامی و سخن چینی می‌کرد، و دیگری از ادرار استبراء نمی‌کرد.» (یعنی از ادرار، بی‌قید و رعایت نجاست و طهارت نمی‌نمود (۱)).

ص: ۵۵

داستان دو قبیله اوس و خزرج در مدینه و اختلافات و جنگهای پی در پی آنان پیش از اسلام در تواریخ مشهور است که اگر اسلام بداد آندو قبیله نمی رسید، اضمحلال و نابودی آنها نزدیک بود، ولی همین که اسلام سایه خود را بر سر آنها افکند همان سعادت بر سرشان بال و پر گشود و عزت از دست رفته خود را باز یافتند و با صلح و صفا زندگی شیرین خود را ادامه دادند.

ولی یهودیان مدینه که از اختلاف آنها سود می بردند، سخت در رنج شدند و هر روز می خواستند که بین آنها اختلافی به وجود آید.

بالاخره یکی از آنان به نام شاس که در سخن چینی قهرمان زمان بود، موقعی که عده ای از دو قبیله اوس و خزرج نشسته و صمیمانه بایکدیگر صحبت می نمودند، رسید و از مسئله ای حساس که تار و پود اجتماع آنها را بر هم می زد، آغاز سخن کرده، شعرهایی که پیش از اسلام قبیله اوس و خزرج در مذمت یکدیگر گفته بودند با مقدمه ای به میان آورد و آنها را متوجه روزگار کفر کرد و اسلام را به وسیله تعصب و خودخواهی از یادشان برد و عفویت عداوت که مدتها به کنار بود، باز جلو آمد و فرشته صلح و صفا از بین آنها رخت بر بست.

تا این که تدریجا کار به دشنام رسید و بار دگر دستها به سوی شمشیر و نیزه ها رفت و آماده قتل و غارت شدند.

خبر به رسول خدا «صلی الله علیه و آله» و رسید و آن حضرت بلافاصله با چند تن از یاران خود به آنجا شتافتند و مسلمانان را مورد عتاب و مذمت قرار داده و فرمودند: شما ای مسلمانان می خواهید به زمان کفر و جهالت برگردید؟ در صورتی که هنوز من در میان شما هستم!! خدا شما را به وسیله دین اسلام شرافتمند کرد و دولتی یکدیگر را در دل‌های شما انداخت، باز در پی آنید که با یکدیگر دشمنی کنید؟

سخنان دلنشین چنان در دل‌های آنان اثر گذاشت که شمشیرها را باز بلافاصله به غلاف گذاشتند و از یکدیگر پوزش و عذر طلبیدند و مانند سابق با صلح و صفا به زندگی ادامه دادند و شیطنت آن مرد شیطان صفت به وسیله آن حضرت خنثی ماند (۱).

ص: ۵۷

---

۱- محرمات، ج ۱، ص ۷۸





شرابخواری در زمان جاهلیت همچو آب خوردن، رائج بود، نقل شده یگانه کسی که از کافران در زمان جاهلیت «قبل از اسلام» در عربستان شراب را بر خود حرام کرد «ابن جدعان» بود.

توضیح این که: وی به شرابخواری عادت کرده بود، و همیشه شراب می خورد، شبی مهتابی، شراب بسیار خورد و مست شد، در حضور دوستانش بر خواست و دستهایش را مکرر به طرف ماه دراز کرد تا ماه را بگیرد، زیرا مست بود و خیال می کرد، ماه در نزدیک او است و او می تواند آن را بگیرد.

دوستانش از روی مسخره، می خندیدند، وقتی او از حالت مستی بیرون آمد، دوستانش جریان را به او گفتند. او شرمند شد و سوگند یاد کرد که دیگر شراب نیشامد، به این ترتیب شراب را بر خود حرام نمود (۱).

ص: ۵۹

حماد از امام صادق «علیه السلام» نقل کرد که ایشان درباره کسی که شرابخواری می کرد با این که خداوند به وسیله پیغمبرش آنرا حرام کرده،

فرمود: اگر خواستگاری نماید شایستگی ازدواج را ندارد و در گفتار نباید او را تصدیق نمود. وساطت او را درباره کسی نباید پذیرفت و نه می توان در سپردن امانتی به او اطمینان نمود هر کس شرابخوار را امانتی بسپارد اگر از بین برد و نابود کرد امانت دهنده را خداوند پاداشی نمی دهد و نه جبران امانت از دست رفته را می نماید.

فرمود: من در خیال داشتم شخصی را سرمایه ای بدهم تا برای تجارت به طرف یمن برود. رفتم خدمت پدرم حضرت باقر «علهم السلام» گفتم خیال دارم به فلانی سرمایه ای بدهم نظر شما چیست؟ فرمود: مگر نمی دانی او شراب می خورد. گفتم بعضی از مؤمنین می گویند، فرمود:

گفته آنها را تصدیق کن، می فرماید: (يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ) پیغمبر «صلی الله علیه و آله» به خدا ایمان دارد و مؤمنین را تصدیق می نماید. پس از آن فرمود: اگر سرمایه را به دست او دادی از بین برود و نابود کرد خداوند تو را نه پاداش می دهد و نه جبران آن را می کند.

پرسیدم برای چه؟

فرمود: زیرا خداوند می فرماید: «اموالیکه خداوند آنرا مایه زندگیتان قرار داده به نادانان ندهید» آیا نادان تر از شرابخوار وجود دارد؟ بنده پیوسته تا شراب نخورده در پناه نگهبانی خدا و آمرزش اوست اگر شراب خورد سِرِّش را فاش می کند، او را در پناه خود نگه

نمی دارد. در این صورت فرزند و برادر، گوش و چشم و دست و پای چنین کسی شیطان است به هرزشتی بخواهد او را می کشاند و از هر خوبی باز می دارد (۱).

## اما اعتیاد به الکل

امروزه پدیده های گوناگونی جامعه بشری و انسانها را احاطه کرده و آنها را از راه صحیح و رسیدن به کمال و پی بردن به ذات حق تعالی بازداشته و انسانها را در منجلاب خود فرو برده است.

این عوامل عبارتند از: مواد مخدر، مشروبات الکلی، قدرت طلبیها و...

اینها عواملی هستند که انسان را محو در خود ساخته و از راه اصلی بازداشته. در این عصر و زمان سهم مواد مخدر و مشروبات الکلی از همه مهم تر است. به گونه ای که هم انسان را از مسائل دینی منحرف می سازد و به آنها لطمه می زند و هم از لحاظ اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به آنها صدمه وارد می سازد.

متأسفانه این دو پدیده شوم، «اعتیاد به مواد مخدر و مشروبات الکلی» نسل آینده ساز و پایه های اصلی کشور را تحت سلطه خود در آورده، جوانانی که اگر هر چند هم دارای هوش و ذکاوت، اندکی هم که باشند اما از طریق فعالیتهای جسمانی در پیشبرد اهداف صحیح جامعه، گامهای اساسی بردارند. اما در میان همین جوانان که در حال

ص: ۶۱

حاضر برخی از آنها به دنبال این دو پدیده هستند، مغزهایی متفکر می باشند. پس چرا چنین استعدادهایی باید به آسانی در اثر مصرف زیاده از حد مواد مخدر و مشروبات الکلی از بین روند.

حال برای این که جامعه اینگونه افرادی را از دست ندهد باید به فکر پیشگیری از این معضلات اجتماعی گردد و یک راه صحیح را در برابر همه اقشار جامعه به ویژه جوانان قرار دهد.

لذا در این جا این بنده حقیر به بحث و بررسی پیرامون مشروبات الکلی پرداخته و آنها را از همه جوانب مورد تحقیق و پژوهش قرار داده ام.

مشروبات الکلی موجب هنجار شکنی می شود. از لحاظ بیولوژیکی میزان هوشیاری فرد را کم می کند و تمرکز هواس را کم می کند.

آن فردی که به میزان کافی مشروبات الکلی مصرف می کند نسبت به کسی که دائم الخمر می شود، نسبت به هنجارها ارزشی ندارد.

بی توجهی به مقررات جامعه به همین دلیل هنجارهای اجتماعی را می شکنند.

جامعه شناسان مصرف مواد الکلی را رد می کنند، حتی در همه مکاتب.

### **نتیجه گیری در بحث اجتماعی:**

نتیجه ای که می توان گرفت این است که:

پدیده الکلیسم اثرات زیانباری را روی نهاد خانواده می گذارد و موجب نابهنجاری می شود.

## انواع مشروبات الکلی:

۱- مشروبات تخمیری طبیعی: که ۶ تا ۱۰ درصد درجه الکل دارند.

۲- مشروبات تخمیری مصنوعی: که ۲ تا ۹ درصد درجه الکل دارند.

۳- مشروبات تخمیری تقطیر شده: که ۳۰ تا ۶۰ درصد الکل دارند. «مانند عرق»

۴- مشروبات تخمیری لپکور: درجه الکل ۲۰ تا ۴۰ درصد الکل دارند.

۵- مشروبات تخمیری آپریتین: از نوعی است که صبحها بدون صبحانه می شود آنرا نوشید.

۶- مشروبات تخمیری کوکتل: مخلوطی است از چندین نوع نوشابه الکل قوی.

از لحاظ صدمه به سلامتی بدن نوع سوم از همه بدتر است، نوع پنجم از لحاظ سمی و خطرناک بودن از همه خطرناک تر است، بالاخره نوع ششم از لحاظ بهداشتی بسیار زیان آور است.

## سم بودن الکل

از آنجائیکه نوشیدن الکل تولید کالری در بدن می نماید تصور می رفت که این ماده نیز یک نوع ماده غذایی باشد ولی تحقیقات علمی ثابت نموده که الکل برای موجودات زنده سم است.

علائم مسمومیت حاد در تمام الکلها مشابه است.

ص: ۶۳

ابتداء تحریک و تهییج اعصاب سپس فلج و اغماء.

مرگ پس از پائین آمدن درجه حرارت بدون تشنج پیش می آید.

بالا رفتن میزان الکل در خون از ۵ تا ۶ میلیگرم در سانتی مترمکعب باعث هلاکت و از کار افتادن مرکز عصبی تنفس است.

الکلسم در نتیجه مصرف مداوم نوشابه های قوی و یا نوشابه های ضعیفتر و تکرار آن عارض می شود، به طوری که قبل از دفع مشروب از بدن مقدار تازه ای وارد بدن شود.

در اثر چنین مسمومیت، به تدریج تغییراتی در بدن ایجاد می شود، از قبیل اختلالات در شخصیت روحی و آسیب های عضوی «هاضمه، کبد» و التهاب عصبی پدید می آید و سرانجام یا مستقیماً در نتیجه مسمومیت الکل و یا عوارضی که در تعقیب این مسمومیت است از بین می رود.

### **نتیجه بحث علمی در مورد الکل و الکلسم:**

یک نژاد الکلست نژادی فاسد و از دست رفته محسوب می شود.

### **مشروبات الکلی از دیدگاه اجتماعی:**

یکی از دلایل اعتیاد به الکل و ازدگی از جامعه است، مطلبی که در جامعه شناسی به آن واگرایی می گویند؛ یعنی بریدن از جامعه.

که بریدن از جامعه می توانند به دلایل ذیل باشد: به هر دلیل که وضع جامعه مطلوب آن فرد نباشد، این واگرایی می تواند از مسائل خانوادگی هم باشد، یکی دیگر از دلایلی که باعث این واگرایی

می شود دوستان موجود می باشد، دلیل دیگر هم می تواند گروه شغلی باشد، یکی دیگر از دلایل و گروه هایی که با هم هم‌تپ می باشند، زمانی که این گروه الکلی باشند. این گروه در فرد تأثیر می گذارند.

ضعف فرهنگی: زمانی که مراکز فرهنگی کم باشد مانند: سینما، پارک، فشارهای جنسی بر اساس فرهنگ خودشان راه کارهایی را برای آن در نظر گرفته.

یکی از دلایلی که در ایران وجود دارد، فشارهای ناشی از جنسیت که راه کارهایی برای آن وجود ندارد.

### **مشروبات الکلی از دیدگاه اسلام**

میزان الکل: میزان الکل انواع مشروبات الکلی بسیار متفاوت است و از ۱ تا ۶۰ درصد تغییر می نماید. باید دانست که زیانهای حاصله از نوشابه های الکلی منحصرأ مربوط به الکل نیست، بلکه مواد دیگری موسوم به مواد جوهری «اسانس» مانند افسنتین و غیره که در بسیاری از مشروبات الکلی وجود دارند.

چگونگی بدست آمدن الکل: الکل موجود در مشروبات نوع الکل اتیلیک است که از تخمیر مواد قندی بدست می آید.

### **زیانهای نوشابه الکلی در عمر:**

بر اثر تجربیاتی که کمپانیهای «بیمه عمر» کرده اند. ثابت شده که عمر معتادان الکلی نسبت به دیگران ۳۰-۲۵٪ کمتر است.



اثر الکل در نسل: کسی که در حین انعقاد نطفه مست است ۳۵٪ عوارض الکلیسم حاد را به فرزند خود منتقل می کند.

اگر زن و مرد هر دو مست باشند صد در صد عوارض حاد در بچه ظاهر می شود.

برای این که با اثر الکل در فرزندان بهتر شود آماری را در این جامی آوریم:

کودکانی که زودتر از وقت طبیعی به دنیا آمده اند از پدران و مادران الکلی ۴۵٪ و از مادران الکلی ۳۱٪ و از پدران الکلی ۱۷٪ بوده اند.

کودکانی که هنگام تولد توانائی زندگی را ندارند از پدران الکلی ۶٪ و از مادران الکلی ۴۵٪.

کودکانی که کوتاه قد بوده اند از پدران الکلی ۷۵٪ و از مادران الکلی ۴۵٪ بوده اند.

کودکانی که فاقد نیروی کافی عقلانی و روحی بوده اند از مادران ۷۵٪ و از پدران الکلی ۷۵٪ بوده است.

### زیانهای اجتماعی الکل:

طبق آماریکه «انسیتوی» پزشکی قانونی شهر «نیون» در ۱۹۶۱ تهیه نموده است. جرائم اجتماعی الکلیستها از این قرار است:

مرتکبین به قتلهای عمومی ۵۰٪، ضرب و جرحها در اثر نوشیدن الکل ۷۷٪، سرقتهای مربوط با الکلیستها ۸۸٪، جرائم جنسی مربوط به الکلیستها ۸۸٪ می باشد.

این آمار نشان می دهد که اکثریت قاطع جنایات و جرائم بزرگ در حال مستی است یا در حال مستی روی می دهد.

## زیانهای اقتصادی مشروبات الکلی:

یکی از روانپزشکان معروف می گوید: متأسفانه حکومتها حساب منافع و عایدات مالیاتی شراب را می کنند ولی حساب بودجه های هنگفت دیگری را صرف ترمیم مفاسد شراب می شود را نکرده اند.

اگر دولتها حسابهای ازدیاد بیماری های روحی را در اجتماع و خسارتهای جامعه منحنط و اتلاف وقتهای گرانبها و تصادفات رانندگی در اثر مستی و فساد نسلهای پاک و تنبلی و بی قیدی و بی کاری و عقب ماندگی فرهنگی و زحمات و گرفتاریهای پلیس و پرورشگاهها جهت سرپرستی اولاد الکلیها و بیمارستانها و تشکیلات دادگستری برای جنایات آنها و زند آنها برای مجرمین از الکلیها و دیگر خسارتهای ناشی از میگساری را یکجا بکنند، خواهند دانست در آمدی که به عنوان عوارضی و مالیاتی که از شراب عاید می گردد در برابر خسارات

نامبرده هیچ است.

به علاوه نتایج اسف انگیز صرف مشروبات الکلی را تنها با دلار و پول نمی توان سنجید؛ زیرا مرگ عزیزان و بهم خوردن خانواده ها و آرزوهای بر باد رفته و فقدان مغزهای متفکر انسانی به هیچ وجه قابل مقایسه با پول نمی باشد.

ص: ۶۷



گاهی شخصی به خاطر طمع و سودجویی که دارد برای اظهار محبت و دلسوزی و جلب توجه کسی، گفتار و رفتار ناپسند دیگری را که درباره وی اظهار داشته برایش نقل می کند و گاهی گفتار و عکس العمل ناروای او را نیز به فرد نخست می رساند و هدف از این خبر چینی چشم داشتی است که به آنان دارد و لذا در اسلام از طمع و چشم داشت به این و آن سخت نکوهش شده است.

۱- چنانکه رسول اکرم «صلی الله علیه و آله» «الطمع یذهب الحکمه من قلوب العلماء؛ طمع علم و حکمت (و اثر معنوی آنرا) از دلی دانشمندان بیرون می برد.»

۲- و علی «علیه السلام» می فرماید: «و ما هم الذین مثل البدع و لا أفسد الرجل مثل الطمع، هرگز چیزی مانند بدعت دین را از بین نمی برد و چیزی مانند طمع انسان را فاسد نمی کند.»

۳- و در حدیث دیگر فرمود: «ثمره الطمع الشقاء؛ نتیجه طمع بدبختی است.»

۴- و نیز فرمود: «اضل الشر الطمع و ثمره الملامه؛ ریشه زشتی طمع می باشد و نتیجه آن سرزنش است در روایت دیگر فرمود: «من آزاد آن یعیش حراً أيام حیاتیه فلا یشک الطمع قلبه؛ هر کس می خواهد در تمام عمر آزادانه زندگی کند هرگز طمع به دل خود راه ندهد» (۱).

و امام علی «علیه السلام» در سخنان دیگری طمع و چشمداشت به دیگران را بزرگترین عامل ذلت و اسارت معرفی نموده است:

۱- «الطمع برق مؤد: طمع داشتن بردگی همیشگی است.»

۲- «الطمع فی وثاق الأل؛ طمع (و طمعکار) در بند خواری است.»

۳- «الطمع مله حاضره؛ طمع خواری فوری است.»

۴- «ثل الرجال فی المطامع؛ ذلت مردان در طمع کاری است.»

۵- «ما ابح بالمؤمن أن تکون له رغبه نذله؛ چقدر زشت است که مؤمن علاقه (و طمع) داشته باشد که خوارش گرداند» (۲).

و یا در بعضی دیگر از روایات معصومین «علهم السلام» درباره طمع آمده است:

۱- پیامبر اسلام «صلی الله و علیه و آله» و اله فرمود: «انستمر الناس ذو الطمع؛ فقیرترین افراد، (انسان) طمع کار است.»

۲- حضرت رسول «صلی الله علیه و آله» فرمود: «من کان لابن آدم و ادیان من ذهب، لطلب و ادیا ثالثاً؛ اگر فرزند آدم دارای دو صحرا پر از طلا باشد در پی به دست آوردن صحرای سوم خواهد کوشید...»

ص: ۷۰

---

۱- اخلاق اسلامی، ج ۳، ص ۱۸۶

۲- همان، ص ۱۱۷

۳- حضرت باقر «علیه السلام» فرمودند: «بئس العبد عبدله طمع يقوده، و بئس العبدله رغبه تذله؛ بد بنده ای است، آن کس که عنان اختیارش در کف طمع می باشد، و بد بنده ای است آن کس که خویشتن را اسیر و ذلیل خواسته ای نموده است.»

۴- امام علی بن الحسین «علیه السلام» فرموده است: «رأيت الخیر کله قد اجتمع فی قطع الطمع کما فی أیدی الناس؛ تمام نیکی را یافتم که در قطع طمع از آن چه در دست مردم است جمع شده است.»

۵- ابان سوید می گوید: گفتم: چه چیزی ایمان را در انسان ثابت می سازد؟ فرمودند: آنچه که ایمان را در نهاد انسان ثابت می دارد، ورع و اجتناب از کارهای حرام است، و آن چه که ایمان را بر باد می دهد طمع است.

۶- امام صادق «علهم السلام» می فرماید: «ان اردت ان تقر عینک و تنال خیر الدنیا و الآخره فاقطع الطمع مما فی أیدی الناس؛ اگر خواستار سعادت، و میل داری که خیر دنیا و آخرت را در یابی از آن چه در دست مردم است، قطع طمع نما (۱).»

۷- در نهج البلاغه در کلمات قصار می خوانیم: «اکثر مصارع العقول تحت بروق المطامع؛ زمین خوردن عقلها غالبا به خاطر طمع است که چشم عقل را از کار می اندازد و پرتگاه ها و لغزشگاهها رانمی بیند (۲).»

ص: ۷۱

---

۱- اخلاق اسلامی

۲- نهج البلاغه، کلمات قصار

حضرت عیسی «علیه السلام» به همراهی مردی سیاحت می کرد. پس از مدتی راه رفتن گرسنه شدند. به دهکده ای رسیدند، حضرت عیسی «علیه السلام» به مرد گفت: برو نانی تهیه کن و مشغول نماز شد. آن مرد رفته سه گرده نان تهیه کرد و بازگشت مقداری صبر کرد تا نماز حضرت عیسی «علیه السلام» پایان پذیرد چون کمی به طول انجامید یک گرده را خورده حضرت عیسی «علیه السلام» آمده پرسید گرد سوم چه شد؟ گفت: همین دو گرده بود. پس از آن مقدار دیگری راه پیموده به دسته آهوی برخوردند. حضرت عیسی «علیه السلام» یکی از آنها را پیش خواند آن را ذبح کرده خوردند. بعد از خوردن حضرت عیسی «علیه السلام» گفت: «قم باذن الله؛ به اجازه خدا حرکت کن» آهو حرکت کرد و زنده گردید آن مرد در شگفت شده و زبان به کلمه سبحان الله جاری کرد، حضرت عیسی «علیه السلام» گفت تو را سوگند می دهم به حق آن کسی که این نشانه قدرت را برای تو آشکار کرده بگو نان سوم چه شد؟ باز جواب داد دو گرده بیشتر نبود.

دو مرتبه به راه افتادند نزدیک دهکده بزرگی رسیدند که در آنجا سه خشت طلا- افتاده بود رفیق حضرت عیسی «علیه السلام» گفت: این جا ثروت و مال زیادی است، آن جناب فرمود: آری یک خشت از تو، یکی از من و خشت سوم اختصاص می دهم به کسی که نان سوم را برداشته. مرد حریص گفت من نان سوم را خوردم، حضرت عیسی «علیه السلام» از او جدا گردیده و گفت هر سه خشت مال تو باشد.

آن مرد کنار خشت هم نشسته به فکر برداشتن و بردن آنها بود، سه نفر از آنجا عبور نمودند او را با سه خشت طلا دیدند. همسفر

حضرت عیسیٰ «علیه السلام» را کشته و طلاها را برداشتند. چون گرسنه بودند قرار بر این گذاشتند یکی از آن سه نفر از دهکده مجاور نانی تهیه کند، تابخورند شخصی که برای نان آوردن رفت با خود گفت نانها را مسموم کنم تا آن دو پس از خوردن بمیرند، دو نفر دیگر نیز، هم عهد شدند که رفیق خود را پس از برگشتن بکشند. هنگامی که نان را آورد آن دو نفر

او را کشته و خود با خاطری آسوده به خوردن نانها مشغول شدند، چیزی نگذشت که آنها هم به رفیق خود ملحق گشتند. حضرت عیسیٰ «علیه السلام» در مراجعت چهار نفر را بر سر همان سه خشت مرده دید. گفت: «هكذا تفعل الدنيا باهلها! این است رفتار دنیا با دوستان خود (۱)».

### نصیحتی از پیامبر گرامی اسلام «صلی الله علیه وآله»

در روایتی که ابو ایوب انصاری نقل می کند، می گوید: مرد عربی خدمت پیامبر «صلی الله علیه وآله» آمد عرض کرد: یا رسول الله «صلی الله علیه وآله» اول مرا به سخنی کوتاه موعظه کن پیامبر «صلی الله علیه وآله» فرمود: وقتی که نماز می خوانی نماز و دعای بخوان و هرگز سخنی را مگو که بعدها از آن معذرت خواهی کنی و از آنچه دست مردم است نومید باش (طمع نداشته باش (۲)!)».

ص: ۷۳

---

۱- انوار نعمانیه، ص ۳۵۳

۲- مجموعه ورام، ترجمه محمدرضا عطایی، ج ۱، ص ۳۰۶



گویند: شبی منصور(خلیفه عباسی) در آن میان که مشغول طواف بود، ناگاه شنید کسی می گوید: بار خدایا بر تو شکایت می کنم، از این که در زمین ظلم و فساد آشکار شده و از طمعی که بین حق و حقدار جدایی انداخته است! پس منصور از طواف بیرون شد و در گوشه ای از مسجد الحرام نشست، و دنبال آن مرد فرستاد و او را طلبید، آن مرد دو رکعت نماز خواند، و رکن را بوسید، و با فرستاده منصور آمد، و به منصور به نام خلیفه سلام داد، منصور گفت: چه حرفی بود که از توشنیدم، می گفتی: فساد و جور در زمین ظاهر شده؟ به خدا قسم، این سخنان تو گوشهای مرا به درد آورد! گفت: یا امیرالمؤمنین! اگر امانم دهی، چیزهایی را از اساس و ریشه به اطلاع شما می رسانم؟ و تنها به خودم اکتفا نمی کنم، زیرا آنها مهم ترند. منصور گفت: تو به جانت در امانی، آن مرد گفت: کسی را که طمع گرفته تا آن جا که بین او، و ظلم و فساد به این روشنی فاصله انداخته است، شما هستید! منصور گفت: چطور مرا طمع گرفته است؟ در حالی که زرو سیم در اختیار من، و ترش و شیرین در دست من است. آن مرد گفت: آیا طمع آن قدر که تو را گرفته است کسی دیگری را فرا گرفته است؟ خداوند تو را نگهبان جان و مال مسلمین قرار داده است و تو از امور آن غافل و سرگرم جمع آوری اموال خود هستی، و میان خود، با مردم، مانعی از گنج و آجر و درهایی از آهن و دربانهایی با اسلحه قرار داده ای، و کار گزارانت را برای مالیات و جمع آوری آن گسیل داشته ای، و آنان را

با نیرو و اسلحه واسبان پشتیبانی کرده ای و خود را در میان کاخت زندانی نموده ای، و دستور داده ای که کسی جز فلانی و فلانی حق ندارد وارد شود، و دستور نداده ای که ستمدیده و دردمند را پیش تو بفرستند، و گرسنه برهنه و تنگدست ناتوان را که اجازه نداده ای! و همواره این افرادی که تو برای خود انتخاب کرده ای و آنان را بر رعیت مقدم داشته ای، به تو می گویند: این شخص به خدا خیانت کرده است پس چه اشکالی دارد که ما هم بر او خیانت کنیم، و حال آن که او بخاطر ما خود را زندانی کرده است! پس آنها خود را مأمور کرده اند بر این که از جریان مردم جز آنچه را که آنها بخواهند به تو نرسد و هیچ کارگزاری بر خلاف دستور آنها عمل نمی کند، مگر این که او را از مقامش تنزل می دهند و ارزش او را نزد شما پایین می آورند، و وقتی که این مسأله از جانب شما و این افراد در بین مردم منتشر شد، مردم آنها را مهم می شمردند و از آنها می ترسند، به این ترتیب اول کاری که

کار گزارانت نسبت به این افراد انجام می دهند، هدایایی است که به آنها می دهند، تا ایشان را در ستمکاری نسبت به رعیت پشتیبانی کنند و آنها بتوانند به زیر دستان خود ستم کنند، به این ترتیب سرزمین خداپر از ظلم و فساد می شود، و این گروه در سلطنت شریک تو شده اند در حالی که تو غافل، و اگر ستمدیده ای بخواهد نزد تو بیاید همانها بین او و ورود به شهر فاصله ایجاد می کنند، و اگر بخواهد موقع بیرون آمدن تو شکایت نامه ای بدهد، می بیند تو مانع می شوی و کسی را به مردم گمارده ای تا ببیند چه شکایتی دارند، اگر آن مرد آمد، و خود رابه و یژگان تو رساند، آنها از صاحب شکایت می خواهند تا شکایت

نامه خود را به تو ندهد، و او نیز از ایشان می پذیرد، و اگر کسی که از اوشکایت شده است از محترمین باشد از ترس وی، او را رد می کنند، و همواره ستم دیده، نزد وی می رود و دست به دامن می شود، و از او درخواست کمک می کند و او رد می کند، و به او زور گویی می کند، و اگر تلاش کند و اظهار نیاز کند، و تو ظاهر شوی در حضور تو فریاد بکشد، آن قدر کتک سختی می خورد تا عبرت دیگران گردد، در حالی که تو خود می بینی و اعتراض نمیکنی، پس با این حال چگونه اسلام بماند، یا امیر المؤمنین! من همواره سفری به چین داشتم، و یک سفر رفتم در حالی که پادشاه آن جا شنوایی اش را از دست داده بود، سخت گریه می کرد، ندیمانش او را به صبر و اوم می داشتند، و اومی گفت: بدانید که من برای گرفتاریی که پیش آمده نمی گریم، بلکه گریه ام برای آن است که مظلومی در پیشگاه من دادخواهی کند، و من صدای او را نشنوم، و گفت: اما اگر گوشم را از دست داده ام، چشمم که کور نشده است، و دستور عمومی داد که کسی حق ندارد لباس سرخ بپوشد جز آن که مظلوم واقع شده باشد. آنگاه خود بر فیلی سوار می شد، صبح و عصر و نگاه می کرد که آیا کسی را می بیند که مظلوم شده باشد یا نه؟ پس ای امیر المؤمنین این پادشاه مشرک است، و تو مؤمن به خدا و از اهل بیت پیامبر خدا «صلی الله علیه و آله» منصور از شنیدن سخنان وی گریه کرد، و گفت: کاش من چاره ای برای خود جسته بودم!

گفت: یا امیر المؤمنین! مردم، برجستگان و افراد شاخصی دارند که در امور دینی به آنها شکوه می برند، و حرف آنها را قبول دارند، و شما

آنها را ندیم خود قرار بده تا تو را راهنمایی کنند، و در کارهایت با ایشان مشورت کن تا تو را استوار دارند.

منصور گفت: دنبال آنها فرستادم و ایشان از من فرار کردند.

آن مرد گفت: ایشان ترسیده اند که تو آنها را به راه و روش خوداداری، اما تو در خانه ات را باز کن، و دربانانت را بگو سخت نگیرند، و ستمدیده را یاری کن، و ریشه ستمگر را برکن، من ضمانت می کنم که آنها نزد تو بیایند (۱).

### حکایت عبرت آمیز درباره طمع

شعبی رحمت الله علیه گوید که: صیادی گنجشکی بگرفت گفت:

مرا چه خواهی کرد؟

گفت: بکشم و بخورم،

گفت: از خوردن من چیزی نیاید اگر مرا رها کنی سه سخن به تو آموزم که تو را بهتر از خوردن من! گفت: بگوی،

مرغ گفت: یک سخن در دست تو بگویم و یکی آن وقت که مرا رها کنی و یکی آن وقت که بر کوه شوم،

گفت: اول بگوی هر چه از دست تو رفت حسرت آن را مخور، رها کرد و بر درخت نشست،

گفت: دیگری بگویی،

گفت: محال هرگز باور مکن و پرید و بر سر کوه نشست.

و گفت: ای بدبخت اگر مرا بکشتی اندر شکم من دو دانه مروارید

ص: ۷۷

بود هر یکی بیست مثقال، توانگر می شدی که هرگز درویشی به تو راه نیافتی.

مرد انگشت به دندان گرفت. و دریغ و حسرت هم خورد، و گفت: باری سوم بگوی گفت:

تو آن دو سخن فراموش کردی سَیِّم چه کنی؟ تو را گفتم بر گذشته اندوه مخور و محال باور مکن، بدان که پر و بال من و گوشت من ده مثقال نباشد اندر شکم من دو مروارید چهل مثقال چگونه صورت بندد و اگر بودی چون از دست تو بشد غم خوردن چه فایده این بگفت و بپرید و این مثل برای آن گفته همی آید تا معلوم شود که چون طمع پدید آید همه محالات باور کند (۱).

ص: ۷۸

---

۱- عرفان اسلامی، ج ۱۰، ص ۱۸۳

## پرهیز از ظلم به دیگران

ظلم و ستم از گناهان کبیره است، ظلم به دیگران موجب سلب آرامش و امنیت جامعه می شود و حد و مرزهای روابط و حقوق اجتماعی افراد را به هم می ریزد و منشأ نابسامانیهای عظیمی می گردد. کودکان باید در خانواده و از رفتارهای والدین یاد بگیرند که به حقوق دیگران و شخصیت آنها و مال و ثروت و متعلقات آنها احترام بگذارند و حق خویش را ضایع نکنند، اگر چه بسیار ناتوان باشد و توان و زبان دفاع از حق خویش را نداشته باشد، مخصوصاً در دوره کودکی و نوجوانی از هر گونه آزار و اذیت دیگران پرهیزند و ناخشنودی و رنج

دیدن دیگران را رنج و ناراحتی خود و ناخشنودی حق تعالی بدانند (۱).

ص: ۷۹

ابو حمزه ثمالی از امام باقر «علیه السلام» نقل می کند: «لما حضرت علی بن الحسینی الوفاء ضمن إلی صدره ثم قال: یا بنتی أوصیک بما أوصانی به آبی حین حضرته الوفاء، وبما ذکر أن أباه أرضاه به فقال یا بنی: إیاک و ظلم من لا یجد علی ناصره إلا الله؛ هنگامی که پدرم در آستانه رحلت قرار گرفته بود، مرا به سینه اش چسبانید و فرمود: فرزندم! تو را سفارش می کنم به آنچه که پدرم در حال احتضار به من سفارش کرده بودند، و این وصیتی است که پدرانش نیز به آن سفارش کرده بودند، سپس آن حضرت «علیه السلام» فرمود: فرزندم مبادا بر کسی که جز خدا یاوری نمی یابد، ستم رواداری (۱)».

### همکاری باستمکاران در روایات اسلامی

۱- از پیغمبر اکرم «صلی الله علیه وآله» نقل شده که فرموده: «إذا کان یوم القیامه نادى مناد أين الظلمه؟ و اعوان الظلمه؟ و اشباه الظلمه؟ حتی من برء لهم قلما و لاق لهم دواتا، قال: فیجتمعون فی تابوت من حدید ثم یرمی بهم فی جهنم؛ هنگامی که روز قیامت بر پا شود منادی ندا می دهد کجا هستی دستمکاران و کجا هستی دیاوران آنها و کسانی که خود را شبیه به آنها ساخته اید؟ حتی کسانی که برای آنها قلمی تراشیده اند و با دواتی را یقه کرده اند، همه آنها را در تابوتی از آهن قرار می دهند؛ سپس به میان جهنم پرتاب می شوند (۲)».

ص: ۸۰

---

۱- بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۰۸

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۳۱.

۲- در روایتی از صفوان جمالی که از یاران امام کاظم «علیه السلام» بود نقل شده که می گوید: «خدمت آن حضرت رسیدم فرمود: ای صفوان! همه کارهای تو خوب است جز یک کار!

عرض کردم: فدایت شوم، چه کار؟

فرمود: این که شتران خود را به این مرد «یعنی هارون» کرایه می دهی!

گفتم: به خدا سوگند در مسیرهای عیاشی و هوس بازی و صید حرام به او کرایه نمی دهم، یعنی؛ در این راه «یعنی راه مکه»، در اختیار آنها می گذارم، تازه خودم همراهِ شتران نمی روم، بعضی از فرزندان و کسانم را با آن ها می فرستم، فرمود: ای صفوان! آیا از آنها کرایه می گیری؟!

عرض کردم: بله،

فرمود: آیا دوست داری که زنده بمانند و بر سر کار باشند تا کرایه تو را بپردازند؟

گفتم: بله

فرمود: کسی که بقای آنها را دوست بدارد از آنها است و هر کس از آنها باشد در آتش دوزخ خواهد بود، صفوان می گوید من بلافاصله رفتم و تمام شترانم را فروختم (۱)».

۳- در حدیثی از پیامبر «صلی الله علیه و آله» می خوانیم که به حضرت علی «علیه السلام» فرمود: «یا علی کفر بالله العظیم من هذه الأمة عشرة..... و بايع السلاح من اهل

ص: ۸۱



الحرب؛ ده طایفه از این امت به خدا کافر شده اند که یکی از آنها کسی است که اسلحه به دشمنان اسلام که با آنها در حال جنگ است بفروشد (۱)».

### تجدیر در رفت آمد با سلطان ظالم:

امیر مؤمنان «علیه السلام» به کمیل می فرماید: حذر کن از رفت و آمد به در خانه ستمکاران و آمیزش با آنها و گرفتن چیزی از ایشان و بپرهیز از این که ایشان را اطاعت کنی یا در مجالس آنان حاضر شوی به آنچه خدا را بر تو به خشم می آورد. ای کمیل هر گاه به حضور ایشان مضطر شدی پس ذکر خدا را «چه در دل و چه بر زبان» مداومت کن و به خدا از شر

آنان پناه بر و از ایشان کناره گیر «سرت را به زیر افکن» و به دلت کار آنها را منکر شو و اظهار تعظیم خدا کن تا به ایشان بشنوانی، پس آنان از توهیت برند و بترسند و شر ایشان از تو کفایت شود (۲).

### کمک کنندگان به ظلم، از آب کوثر ننوشند:

رسول خدا «صلی الله علیه و آله» فرمود: «لیکون علیکم امراء سوء فمن صدقهم فی قولهم و أعانهم علی ظلمهم و غشی أبوابهم فلیس منی و لست منه و لن یرد علی الحوض؛ هر آئینه بر شما می باشد امر کنندگان بد، پس هر کس آنان را در گفتارشان تصدیق کند و آنها را بر ظلمشان یاری نماید و درهای خانه ها و ریاست ایشان را قصد نماید از پیروان من نیست و من از او

ص: ۸۲

---

۱- همان، ص ۷۱

۲- کیفی کردار، ج ۱، ص ۲۰۰

نیستم و هرگز بر حوض وارد نمی شود(۱)».

و همچنین رسول خدا «صلی الله علیه وآله» فرمود: «اتقوا الظلم فانه ظلمات یوم القیمه؛ از ظلم حذر کنید که آن تاریکی های روز قیامت می باشد(۲)».

### نشانه های ظالم

حضرت علی «علیه السلام» فرمود: «للظالم من الرجال ثلاث علامات: یظلم من فوقه بالمعصیه و من دونه بالغلبه و یظاهر القوم الظلمه؛ برای ستمکار از مردان سه نشانه است: به کسی که ما فوق او باشد. بنا فرمانی ستم کند و به کسی که از او پست تر است «در قدرت» به غالب شدن ستم می نماید و با مردم ستمکار همکاری و کمک و پشتیبانی دارد.

علی «علیه السلام» فرمود: «یوم المظلوم علی الظالم أشد من یوم الظالم علی المظلوم؛ روز انتقام ستم دیده بر ستمگر سخت تر است از روز ستم کردن ستمگر بر ستم کش(۳)».

### ستمکارترین مردم

حضرت علی «علیه السلام» فرمود: «أظلم الناس من سن سنن الجور و محاسن العدل؛ ستمکارترین مردم کسی است که قانون و رویه ظالم را جاری کند و رشته و رویه عدل را از بین بردارد(۴)».

ص: ۸۳

۱- همان، ص ۱۸۵.

۲- همان، ص ۱۸۱

۳- همان، ص ۱۸۱

۴- همان، ص ۱۸۱

امیر مؤمنان علی «علیه السلام» فرمود: آگاه باشید البته ظلم سه گونه است:

ظلمیکه آمرزیده نمی شود و ظلمی که واگذارده نمی شود و ظلمی که آمرزیده می شود و طلب نمی شود، اما ظلمی که آمرزیده نیست شرک به خدا است که فرموده همانا خدا نمی آمرزد که با او شرک آورده شود، و این گروه در قیامت بدترین مردمند.»

اما ظلمی که آمرزیده است ظلم انسان است به نفس خود در بعضی از زشتی ها «از او به نادانی سرزند» و اما ظلمی که واگذار نمی شود ظلم مردم است نسبت به یکدیگر، در این مورد قصاص و مؤاخذه سخت باشد. نیست آن زدن با کارد و زدن با تازیانه و لکن چیزی است که اینها نسبت به آنها کوچک است و هر سه قسم در قیامت برای ظالم بدبختی دارد که روزگار او را تاریک می کند.»

۱- حضرت علی «علیه السلام» فرمود: «ایاک و الجور فان الجائر لا یشم رائحه الجنة؛ ای عاقل از جور حذر کن که جور کننده بوی بهشت را نمی یابد.»

۲- رسول خدا «صلی الله علیه و آله» فرمود:

هر کس متولی خصومت ظالمی باشد یا او را بر آن عمل یاری کند، بعد ملک الموت به او نازل شود به او بگوید بشارت باد ترا به لعنت خداوند و آتش دوزخ و بد بازگشتی می باشد (۱).»

ص: ۸۴

## بروآوردن نیازهای مومنین:

دستور امام کاظم به علی بن یقطين:

امام کاظم «عليه السلام» فرمود:

«لا- تفعل فان لنا يك أنا و لأخوانك يك عزا؛ این کار را نکن که برای ما به تو انس است و برای برادرانت به تو عزت است و به واسطه تو فتنه مخالفین از دوستان خدا در هم می شکند، یا علی کفاره أعمال شما إحسان و نیکی کردن به برادران شما است برای من یک خصلت را ضامن شو و برایت سه خصلت را ضامن می شوم به من ضمانت کن که کسی را از دوستان ما ملاقات نکنی مگر این که حاجت او را برآوری و او را گرامی بداری و ضمانت می کنم برایت این که سقف زندان بر تو سایه نیفکند هرگز و تو را بر شمشیر هرگز نرسد و فقر داخل خانه تو هرگز نشود، یا علی هر کس مؤمنی را خوشحال کند، پس خدا را ابتدا و رسول خدا را ثانیه و ما را ثالثا خوشحال کرده (۱)».

## تجسم ظلم:

۱- پیامبر اسلام «صلی الله و علیه و آله» می فرماید:

«ایاکم و الظلم، فان الظلم عند الله هو الظلمات یوم القیامه؛ از ظلم بپرهیزید، زیرا ظلم در روز رستاخیز (که هر عملی به شکل مناسبی مجسم می شود) در شکل ظلمت تجسم خواهد یافت و پرده ای از تاریکی، اطراف ظالمان را فرا خواهد گرفت (۲)».

ص: ۸۵

۱- همان، ص ۲۰۰

۲- سفینه البحار، ماده ظلم

۲- در حدیث معروف دیگری می خوانیم که رسول گرامی اسلام «صلی الله علیه وآله» می فرماید:

«الملك يبقى مع الكفر ولا يبقى مع الظلم؛

حکومت ها ممکن است کافر باشند و دوام یابند اما اگر ظالم باشند دوام نخواهند یافت.

### رفتار با ظلم

امیر مؤمنان علی «علیه السلام» می فرماید: «کونا للظالم خصمه و للمظلوم عوناً؛ دشمن ظالم و یاور مظلوم باشید (۱)».

### مفهوم دوست داشتن بقای ستمگران:

در حدیثی از فضیل بن عیاض از امام صادق «علیه السلام» می خوانیم که فرمود: «من أحب بقاء الظالمين فقد أحب ان يعصى الله، أن الله تبارك وتعالى حمد بنفسه بهلاك الظلمه، فقال: قطع دابر القوم الذين ظلموا والحمد لله رب العالمين؛ هر کس بقای ستمگران را دوست دارد، مفهومش این است که دوست می دارد معصیت خدا شود، (موضوع ظلم به اندازه ای مهم است که خداوند تبارک و تعالی در برابر نابود ساختن ظالمان خود را حمد و ستایش کرده است و فرموده: «دنباله قوم ستمگر بریده شد و سپاس مخصوص خداوند پروردگار جهانیان است (۲)».

ص: ۸۶

۱- تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۳۰۲

۲- تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۲۴۰

۱- روایت معروف امام صادق «علیه السلام» که در مورد این گونه اشخاص فرمود: «کفارہ عمل السلطان قضاء حوائج الأخوان؛ کفارہ همکاری باحکومت ظالم بر آوردن خواسته های برادران است (۱)».

۲- در روایات متعددی که از امام علی بن موسی الرضا «علیه السلام» نقل شده می خوانیم: که بعضی از مردم که آشنا به معیارهای اسلامی نبودند، گاهی به امام ایراد می گرفتند که چرا با آن همه زهد و بی اعتنایی به دنیا این پست و مقام ولایت عهدی مأمون را پذیرفته ای؟

امام علی «علیه السلام» در جواب سؤال فرمود:

«آیا پیامبر برتر است یا وصی پیامبر» در پاسخ عرض کردند: نه پیامبر افضل است، فرمود: کدام افضل است، مسلم یا مشرک؟

عرض کردند، مسلم

فرمود: عزیز مصر مشرک بود و یوسف پیامبر بود، و مأمون «ظاهر» مسلمان است و من وصی پیامبر «علیه السلام» و یوسف از عزیز مصر خواست که او را بر خزائن مصر قرار دهد و گفت: من حفیظ و علیهم، در حالی که من مجبور به پذیرفتن این مقام شدم (۲).

ص: ۸۷

---

۱- وسایل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۳۹

۲- همان، ص ۱۴۶

حضرت رسول «صلی الله علیه و آله» فرمود: ای حذیفه چه حالی خواهی داشت هنگامی که امرایی باشند که اگر آنان را اطاعت کنید شما را کافر می کنند و اگر نافرمانی ایشان را کنید شما را می کشند، عرض کرد چه کنم یا رسول الله علیه و آله فرمود: پس با ایشان جهاد کن اگر قوت داشتی، و از ایشان فرار کن اگر ضعیف بودی (۱)؟»

### این دسته باهم در ظلم شریکند:

۱- امام سجاد «علیه السلام» فرمود: «العامل بالظلم و المعین له و الراضی به شرکاء ثلاثه؛ آن کسی که ظلم می کند و آن کسی که به او کمک می کند و آن کسی که به ظلم راضی می شود هر سه در گناه با هم شریکند.»

۲- قال «صلی الله علیه و آله»: «من مشی مع ظالم یعینه علی ظلمه فقد خرج من ربه الاسلام و من حالت شفاعته دون حد من حدود الله فقد عاد الله و رسوله (من) قال: من مدح سلطانه جابره و خفف و تضعع له طمعا فیه کان قرینه فی النار؛ رسول خدا او فرمود: هر کس با ستمکاری برود که او را بر ظلمش بازی کند پس در حقیقت از رشته اسلام بیرون شده و هر کس شفاعت او حایل شود از حدی از حدود خداوند پس در حقیقت با خدا و رسول او مخالفت کرده، و فرمود: «هر کس سلطان ستمگری را مدح کند و برای او به جهت طمع در او تواضع کند در آتش قرین او می باشد و هر چه به سلطان نزدیک شود از خدا دور می گردد (۲)».

ص: ۸۸

---

۱- کیفر کردار، ج ۱، ص ۱۸۶

۲- همان، ص ۱۸۸

۱- امام باقر «علیه السلام» فرمودند: ظلم در دنیا تاریکی در آخرت است.

۲- امام صادق «علیه السلام» در توضیح در کمینگاه در آیه شریفه «همانا پروردگارت در کمینگاه است» فرمودند: «کمینگاه» پلی است برصراط اگر کسی مرتکب ظلمی شده باشد، نمی تواند از آن عبور کند.

۳- راوی می گوید شنیدم که امام صادق «علیه السلام» فرمودند: خداوند عزوجل می فرماید: دعای کسی را که به او ظلمی شده است، درباره آن ظلم مستجاب می کنم، اگر خود او نیز مرتکب چنین ظلمی در حق دیگری شده باشد.

۴- امام صادق «علیه السلام» فرمودند: همانا خداوند عزوجل به یکی از پیامبران خود که در یکی از کشورهای گردنکشان بود، وحی نمود که نزد آن گردنکش رفته و به او بگو: تو را حاکم بر مردم نگردانیدم تا خونریزی کرده و اموال مردم را بگیری. تو را حکومت دادم تا صدای مظلومان را از من باز داری «و نگذاری صدای ناله و دعای آنان که ظالم را نفرین می کنند به من برسد» و بدون شک ستمی را که به آنان شده است نمی بخشم، گر چه کافر باشند.

۵- امام زین العابدین «علیه السلام» فرمودند: آنچه مظلوم از دین ظالم می گیرد، بیش از آن چیزی است که ظالم از دنیای مظلوم می گیرد.

۶- امام باقر «علیه السلام» فرمودند: کسی نیست که مرتکب ظلمی شود، مگر این که خداوند او را مجازات جانی یا مالی می نماید. ولی ظلمی که «فقط» بین او و خداوند عزوجل باشد «و حق مردم در میان نباشد»

وقتی از آن توبه کند، آمرزیده می شود.



۷- امام صادق «علیه السلام» فرمودند: اگر کسی به کسی ظمی نماید، خداوند عزوجل کسی را می فرستد که شبیه آن ظلم را به او یا پس از او به فرزندانش یا نوه هایش بنماید.

۸- امام صادق «علیه السلام» فرمودند: کسی که مال برادر مسلمانش راستمکارانه بخورد و آن را به وی بازگرداند، در روز قیامت آتش سرخ شده گل انداخته جهنم را خواهد خورد.

۹- امام باقر «علیه السلام» نقل می نمایند که رسول خدا «صلی الله علیه و آله» فرمودند:

کسی که بدون رضایت و یا غصب مال مؤمنی را بردارد، خداوند عزوجل پیوسته از او روگردان بوده و از کارهای نیک و خیر او متنفر خواهد بود و تا زمانی که توبه نکند و آن مالی را که برداشته است به صاحبش باز نگرداند، خداوند آن اعمال نیک را در ردیف کارهای نیکش نمی نویسد.

۱۰- امام صادق «علیه السلام» از پدرانش «علیهم السلام» روایت می نماید که امیر المومنین علی «علیه السلام» فرمودند: بزرگترین خطاها برداشتن مال مسلمان بدون حق است.

۱۱- امام صادق «علیه السلام» نقل می نمایند که امیر المومنین علی «علیه السلام» فرمودند: فقط کسانی که به مردم ظلم نمی کنند، از مجازات خداوند می ترسند.

۱۲- امام صادق «علیه السلام» نقل می نمایند که امیر المومنین علی «علیهم السلام» فرمودند: فقط کسانی که به مردم ظلم نمی کنند، از مجازات خداوند می ترسند.

امام صادق «علیه السلام» فرمودند بدون تردید خداوند عزوجل با ثروتمند ستم پیشه دشمنی می نماید.

۱۳- راوی می گوید از امام صادق «علیه السلام» شنیدم که فرمودند: گاهی بدون تردید و قطعاً بندهای مظلوم است ولی به اندازه ای «ظالم را» نفرین می کند که خودش ظالم می شود «زیرا بیش از حد نفرین نموده است».

۱۴- امام صادق «علیه السلام» فرمودند: کسی که برای ظلم ظالمی عذریاورد، خدای متعال ظالمی را بر او مسلط می نماید که به او ظلم کند و اگر دعا کند، مستجاب نمی شود و خداوند برای ظلمی که دیده است، پاداشی به او نخواهد داد.

۱۵- امام صادق «علیه السلام» از پدرانش «علیهم السلام» روایت می نماید که رسول خدا «صلی الله علیه و آله» فرمودند: کسی که به کسی ظلم کند و آنگاه او را پیدا نکند که از او حلالیت بخواهد باید استغفار نماید. زیرا این کار قطعاً کفاره آن خواهد بود.

۱۶- امام باقر «علیه السلام» فرمودند: خداوند جز به وسیله ظلمی از ظالم دیگری انتقام نگرفته است و معنی این آیه شریفه نیز همین است.

وظالمین را بر یکدیگر حاکم می گردانیم.

۱۷- راوی می گوید از امام صادق علی شنیدم که فرمودند: کسی که ظالمی را در ظلم به مظلومی یاری کند، پیوسته خداوند از او خشمگین است تا دست از پاری او بردارد (۱).

ص: ۹۱

## مجازات ظالمین و یاران آنان

۱- امام صادق «علیه السلام» از پدرش «علیه السلام» نقل می نمایند که رسول خدا «صلی الله علیه و آله» فرمودند: هنگامی که روز قیامت فرا برسد، شخصی صدامی زند کجایند ظالمان و یاران آنان و کسانی که در دوات آنها ليقه انداخته، کیسه ای برایشان بسته یا بمقدار یک بار قلم در جوهر زدن، آب و جوهر به دوات آنها اضافه کرده اند؟ همه اینها را با آنان محشور کنید.

## درخواست از ظالم

امام صادق «علیه السلام» فرمود در زمان حضرت عیسی «علیه السلام» پادشاه ستمگری بود. تقاضای مرد مؤمنی را بوساطت شخص صالح بر آورد.

اتفاقاً در یک روز هم پادشاه و هم آن مرد صالح از دنیا رفتند. مردم سه روز بازارها را بسته جنازه شاه را با تحلیل و احترام بلند کردند مراسم تعزیه او را بر پا نمودند جنازه آن مرد صالح در همین سه روز میان خانه اش ماند تا اینکه حضرت موسی اطلاع یافت، عرض کرد خدایا آن مرد دشمن تو بود و این شخص دوست تو، جنازه دوستت سه روز در خانه ماند تا حیوانات صورت او را از بین بردند (۱).

ص: ۹۲

خطاب رسید موسی آن مرد از این ستمگر درخواستی کرد و اویر آورد پاداش آن ستمگر را بواسطه برآوردن حاجت مؤمن دادم جزای این مؤمن را نیز برای تقاضای درخواست نمودن از ستمکاران باین طریق دادم که حیوانات را بر او مسلط کردم(۱).

### از مکافات ستم غافل مشو

ابو عمر از بزرگان و مشاهیر کوفه بود می گوید در قصر کوفه حضور عبدالملک بن مروان نشسته بودم در آن هنگام سر بریده مصعب ابن زبیر را در مقابل خود گذاشته بود، از دیدن این منظره لرزه و اضطرابی اندامم را فرا گرفت چنان حالم تغییر کرد که عبد الملک متوجه شد گفت تو را چه شد که این طور ناراحت شدی؟ گفتم در پناه خدا قرارت می دهم خاطره ای از این قصر در نظر مجسم شد که از آن لرزه بر من وارد گردید در همین مکان پیش عبید الله بن زیاد لعنه الله علیه نشسته بودم سر مقدس حسین بن علی را در مقابل او دیدم پس از چندی باز همین جا در حضور مختار بن ابی عبیده سر عبید الله را مشاهده کردم بعد از گذشت مدتی در همین مکان نشسته بودم مصعب بن زبیر امیر کوفه بود سر مختار را در پیش روی خود گذاشته بود اینک نیز سر مصعب بن زبیر در مقابل شما است عبد الملک از شنیدن این سخن سخت تکان خورد از جای خود برخاست پس از آن

ص: ۹۳

دستور داد عمارت و قصر را ویران کنند و نیز نوشته اند عبدالملک گفت «لا اراک الله الخامس فقام و امر بهدم القصر» از جا حرکت کرده و گفت خدا پنجمی را نشانت ندهد دستور داد قصر را ویران کنند(۱).

### عدالت سیاسی سلمان و نتیجه عدالتش

در احتجاج طبرسی نوشته است که در زمان خلافت عمر سلمان فارسی با تصویب حضرت علی «علیه السلام» برای حکومت مدائن انتخاب گردید. چون نزدیک مدائن رسید اهل مدائن برای استقبال حاکم جدید از شهر بیرون آمده بودند که دیدند مردی سوار الاغی شده می آید. از او پرسیدند: آیا در راه امیر و حاکم ما را ندیدی که نامش سلمان و از صحابه پیغمبر «صلی الله علیه و آله» است؟ سلمان گفت: امیر و حاکم رانیدم ولی سلمان فارسی را اگر می خواهید من هستم، مردم فوراً دویدند و برای او عمارت حاضر کردند که سوار شود ولی سلمان فرمود: من از الاغ خود پیاده نمی شوم، و به همان نحو آمد تا وارد مدائن گردید. خواستند او را به دار الاماره وارد کنند قبول نکرد و در کاروانسرای منزل نمود و حق الاجاره آنرا پرداخت می کرد و در زمان حکومت وی سگها پاسبانی شهر را می کردند و کسی را جرئت برسرقت نبود.

از همین جهت است که نام نیک وی تا جهان هستی باقی است زیرا نشانه عدل بقاء و نشانه ستم فنا شدن است(۲).

ص: ۹۴

---

۱- داستانها و پندها، ج ۲، ص ۱۷۴

۲- همان، محرمات، ج ۱، ص ۴۵۲

محمد بن عبد الملک از وزرائی بود که در دستگاه خلفای بنی عباس موقعیت خاصی داشت. این وزیر سنگدل و بی باک برای مجازات زندانیان تنوری از آهن که دیوارهای داخلی آن میخهای برجسته ای داشت مهیا ساخته، زندانیان را در آنجا زجر می داد و گاهی به تنور حرارت نیز می دادند و در اثر شکنجه برخی از زندانیان به فجیع ترین وضعی جان می سپردند. موقعی که متوکل بخلافت رسید او را از وزارت معزول داشت و در همان زندانی که خود ساخته بود بازداشت کرد.

او در آخرین لحظاتی که زندگی را پشت سر می گذاشت دو بیت شعر به عنوان نامه سرگشاده به خلیفه نوشت:

دنیا گذرگاهی است که باید روزانه آن را سپری سازی، ماندرویی که در خواب به دیدگان می آید، اظهار ناراحتی مکن آرام باش، این دنیا سرمایه ای است که هر روز بدست گروهی منتقل می گردد.

وقتی متوکل از نامه مطلع شد دستور آزادی او را صادر کرد، ولی پیش از رسیدن فرمان آزادی، وی به دردناکترین وضعی جان داده بود.

آری اینها هستند که به عالم ماوراء طبیعت معتقد نیستند و صفحه گیتی را میدان تنازع بقاء می پندارند و فقط برای استوار ساختن پایه های قدرت و حفظ شوکت خویش ضعفها را در فشار محرومیت خرد می کنند.

ولی طولی نمی کشد که شعله های دل مظلومان آتشی شده قبل از کیفر روز واپسین به جان آن ستمگران افتاده آنها را می سوزاند(۱).

## کیفرستم در این جهان

همانطوری که در گذشته اشاره شد اکثر اعمال باعث می شود که دارنده آن صفت در همین جهان کیفر آنها ببیند و به مکافاتش برسد.

یکی از آنها ظلم و ستم بر مؤمن است.

در سفینه جلد ۲ ص ۴۳۲ می نویسد روزی حضرت موسی «علیه السلام» از محلی عبور می کرد که بر سر چشمه ای در کنار کوهی رسید. با آب آن چشمه وضو گرفت. بالای کوه رفت تا نماز بخواند در این موقع اسب سواری به آنجا رسید و برای آشامیدن آب از اسب فرود آمد. در موقع رفتن کیسه پولش را فراموش کرد و رفت. پس از وی چوپانی رسید و آن کیسه را برداشت و بعد از چوپان پیرمردی بر سر چشمه آمد که آثار فقر و تنگدستی از ظاهرش آشکار بود. دسته هیزمی را که داشت به کناری گذاشت و دمی استراحت نمود.

چیزی نگذشته بود که اسب سوار برگشت و اطراف چشمه را برای پیدا کردن کیسه خود جستجو می کرد که پیر مرد را دید و گفت: از کیسه من اطلاع نداری؟ گفت: نه. مرد مزبور قانع نشد تا سخنانی ما بین آن دو رد و بدل شد که منجر به زد و خورد گردید و در خاتمه اسب سوار

ص: ۹۶

هیزم کش را کشت. حضرت موسی «علیه السلام» از این جریان ناراحت شد و عرض کرد پروردگارا این چه پیش آمده بود، عدالت در این قضیه چگونه است؟ پول را چوپان برداشت و پیرمرد مورد ستم واقع شد؟!

خطاب رسید: موسی همین پیرمرد پدر اسب سوار را کشته بود بین این دو قصاص انجام گرفت و از جهتی هم پدر اسب سوار به پدر چوپان به اندازه پول همان کیسه مقروض بود او نیز به حق خود رسید و من از روی عدل و دادگری حکومت می کنم (۱).

### یک لحظه در جایگاه ظلم

روزی بهلول وارد قصر هارون گردید، دید مسند او را گذاشته اند و خودش نیست. لذا رفت و روی مسند نشست. غلامان او را زدند و از تخت پایین آوردند و بهلول شروع به گریه کرد. در این حال هارون وارد شد و از بهلول سبب گریه را پرسید؟ بهلول گفت من یک لحظه در جای تو نشستم غلامان تو مرا زدند و گفتند: این مسند جای تو نیست ولی تو همیشه در این مسند نشسته ای و حال آنکه جای تو نیست، پس وای بر حال تو. پس از مردن چه بلایی بر سرت بیاید و جای تو کجا خواهد شد؟! (۲)

ص: ۹۷

---

۱- همان، ص ۳۴۸

۲- همان، ص ۳۴۷



هشام بن عبدالملک در ایام خلافت خود وارد مکه شد و امر کرد که یک نفر از صحابه پیغمبر «صلی الله علیه و آله» را بیاورند. گفتند: از صحابه کسی نمانده است. گفت: از تابعین «که درک کنندگان صحابه هستند» یک نفر بیاورید. طاووس یمانی را پیدا کردند. او وقتی وارد مجلس هشام شد نعلین خود را کنار فرش هشام از پا در آورد و گفت: سلام علیکم یا هشام و رو بروی او نشست و گفت: هشام حالت چطور است؟

هشام از گفتار و حرکات او بسیار ناراحت شد و گفت: این چند کار را برای چه کردی؟ طاووس گفت: کدام کارها؟ هشام گفت: نعلین خود را کنار فرش من در آوردی، مرا به عنوان امیرالمؤمنین خطاب نکردی، به جای کنیه ام، اسمم را به زبان آوردی، بدون اداء مراسم احترام خلافت روبرویم نشستی و گفتی چطوری هشام؟

طاووس چنین پاسخ داد: اما در آوردن نعلین اشکالی ندارد زیرا در هر شبانه روز پنج مرتبه نعلینم را در پیشگاه خداوند بزرگ از پا خارج می کنم. بر من خشم نمی گیرد، اما اینکه امیرالمؤمنین نگفتم چون تمام مردم به امارت تو راضی نیستند و من نخواستم دروغ بگویم تو را خطاب با کنیه نکردم به جهت اینکه خداوند پیغمبران خود را به اسم یاد می کند، مانند: یا موسی، یا عیسی، یا داوود، یا یحیی، یا ذکریا ولی دشمنانش را با کنیه یاد می کند مانند «تبت یدا ابی لهب» روبرویت نشستم بواسطه اینکه از حضرت علی «علیه السلام» شنیدم فرمود: اگر می خواهی مردی از اهل آتش و جهنم را ببینی نگاه کن به کسی که

نشسته ولی در اطراف او عده ای ایستاده اند.

هشام گفت: مرا پندی ده، طاووس گفت: شنیدم از امیرالمؤمنین علی «علیه السلام» که فرمود: در جهنم مارهایی است به اندازه تپه ای مرتفع و عقربهایی مانند قاطر، اینها نیش می زنند کسی را که عدالت در میان رعیت نکند این سخن را گفت و از جای خود حرکت نمود و رفت (۱).

### نهی از هرگونه رابطه با سلطان ستمگر

عبدالغفار می گوید: به امام باقر «علیه السلام» عرض کردم: «نظر شما درباره وارد شدن بر شاه چیست؟» حضرت فرمود: چنین اجازه ای به تو نمی دهم. پرسیدم، من گاهی به شام مسافرت می کنم و نزد «شاه زمان» ابراهیم بن ولیدی «سیزدهمین خلیفه اموی» می روم، کارم چگونه است؟ امام باقر «علیه السلام» فرمود: رفتن تو نزد سلطان، تو را گرفتار سه چیز می کند ۱- علاقه به دنیا، ۲- فراموشی مرگ، ۳- و رضایت تو به آنچه که خداوند از روزی و معاش برای تو مقرر کرده کم می شود.

عرض کردم: ای پسر رسول خدا! من عیالوار هستم و به عنوان تجارت به شام می روم، و در آنجا برای کسب منفعت به خانه ابراهیم بن ولید رفت و آمد می کنم، به نظر شما کار من، نادرست است؟ امام باقر «علیه السلام» فرمودند: «ای بنده خدا! من تو را به ترک دنیا امر نمیکنم، بلکه

ص: ۹۹

میگویم گناه نکن، بنابراین ترک دنیا واجب نیست بلکه «در بعضی از موارد» فضیلت و مستحب است، اما ترک گناه، واجب است، و تو این را بدان که نیازت به انجام واجب «ترک گناه» بیشتر از نیازت به انجام مستحب «کسب منافع مادی» است بنابراین به خاطر کاسبی مادی، خود را به گناه نینداز. من از فرموده امام باقر «علیه السلام» قانع شدم، دست و پایش را بوسیدم، و عرض کردم: «ای فرزند رسول خدا» صلی الله علیه و آله! پدر و مادرم به فدایت، علم صحیح در هیچ جا پیدا نمی شود مگر در نزد شما خاندان رسالت (۱)».

### شعبی و حجاج

در کتاب زینه المجالس است که آورده اند روز شعبی، حجاج را از ظلم و ستم تحذیر نموده و به انصاف ترغیب می نمود. حجاج دیناری طلا طلبید، و وزن و عیار آن را ملاحظه کرده به دست شعبی داد و گفت: این را به بازار ببر و از جمیع صرافان قیمت آن استفسار نمای.

شعبی به بازار رفته صرافان به تصور آنکه بدیشان خواهد فروخت بعضی گفتند که این دینار کم عیار است و برخی بر زبان آوردند که وزنش کم است. سخن هر یک به خلاف دیگری واقع شد. شعبی دینار را نزد حجاج برده و صورت حال را شرح داد. حجاج گفت: به فلان محله رو و خانه بدین وضع و شکل بنظر تو خواهد آمد. خداوند

ص: ۱۰۰

آن خانه را بطلب و این دینار را بدو نمای و حقیقت را از او استفسار کن. شعبی به آنجا رفته در نزد شخصی از آن منزل بیرون آمد. دینار را به وی داد. آن مرد گفت: این دینار زر در وزن و عیار تمام است. اگر خواهی در عوض دراهم نقره به تو دهم. شعبی پرسید از حجاج ظلمی به تو رسیده است. جواب داد که من از دولت او آسوده ام چه او ظلم دیگران را نیز از من باز می دارد. شعبی متعجب شده و نزد حجاج رفت و قضیه را نقل نمود. حجاج گفت: چون اهل روزگار در حق یکدیگر ظلم آغاز کنند خداوند نیز کسی را به ایشان گمارد تا بر ایشان ستم کند و هر که بر دیگری ستم کند هیچ کس را تعدی بر او میسر نگردد و اگر این طایفه با خدای خود راست شده و شرط بندگی بجا آورند هرگز من به رنجاندن ایشان دست نمی یافتم (۱).

### تأثیرت به ظلم

انوشیروان روزی در شکارگاه صیدی را تعقیب نمود و از لشکرش دور افتاد و به درخیمه پیرزنی رسید و از اسب پیاده شد و نشست، دید دختر زنی، ماده گاوی را از صحرا می آورد و زن ظرفی از شیر خالص از آن دوشید، انوشیروان دید شیر زیادی از یک ماده گاو دوشیده شد، از خاطرش گذشت که باید به ماده گاوها مالیاتی مقرر کدر، این شیر زیاد است چون پاسی از شب گذشت زن به دخترش گفت: برو ماده گاو را

ص: ۱۰۱

بدوش دختر چون خواست بدوشد دید شیر ندارد، آمد و گفت: مادر بخدا قسم شاه نیت سوئی در نظر گرفته، مادر گفت، چرا، گفت گاواصلا شیر ندارد مادر گفت ساکت باش شب برای تو هست.

انوشیروان از این جریان در شگفت ماند که این دختر از کجا فکر مرا دانست و در نظر گرفت که دیگر مالیاتی از ماده گاوها نمی گیرم. کمی گذشت باز زن به دختر گفت برو گاو ماده را بدوش. دختر رفت دید شیر در پستان ماده گاو است، گفت بخدا مادر آن نیت بد از خاطر شاه رفته است، شیر را دوشید آورد و کسری صبحانه را خورد، لشکر از هر طرف رسیدند و کسرا را در خیمه آن زن یافتند، سلطان بر مرکب سوار شد، دستور داد که آن زن و دخترش را با احترام آورند و به آنها خوبی ها و بخششهایی کرد، ضمنا پرسید از کجا دانستی که من در خاطر نیت بدی کرده و برگشتم، زن گفت: ما از فلان تاریخ در آنجا زندگی می کنیم، هر وقت با عدالت با ما رفتار و معامله می شود، شهرهای ما پر نعمت و زندگی ما بهتر می شود و اگر با ما به ظلم و ستم رفتار کردند در این صورت زندگی ما تنگ شده و مواد نفع از ما منقطع می گردید(۱).

### سرانجام و کمک به ظالم

او به راستی نمی دانست مثل معروف «خدمت به الاغ کردن پاداشش جنتک خوردن است.» شامل و نیز خواهد شد و باورش

ص: ۱۰۲

نمی شد که این ماری را که می پروراند روزی افعی می شود که خودش را نیز نیش می زند.» سپهبد میر احمدی که به قول خودش یکی از هم قسم های رضا شاه در کودتای ۱۲۹۹ بود و به دنبال آن به فرماندهی لشکر غرب منصوب شده بود، از سر سپردگان تمام عیار رضاخان بود بطوری که وقتی مجلس شورای ملی در دوره پنجم از ناحیه مرحوم مدرس و عده ای از نمایندگان اعمال رضا خان مورد اعتراض قرار گرفت و وی به حالت قهر و اعتراض از کار کناره گرفت، میر احمدی تلگراف تندی به مجلسیان مخابره کرد و آنها را تهدید کرد که اگر رضاخان کنار برود تهران اشغال خواهد گشت. در نتیجه مجدد رضاخان در پست سردار سپهبدی قرار گرفت و به دنبال آن به صدارت و سپس به سلطنت رسید، خود سپهبد میر احمدی که در تمام این مدت فرمانده لشکر غرب بود می گوید: در کودتای ۱۲۹۹ من هم قسم رضا خان بودم و با فداکاری شب و روز خود را صرف امنیت آن خطه کردم، راه خوزستان را از طریق خرم آباد گشودم، عشایر را سرکوب کردم و همواره مورد تشویق رضا شاه بودم.

تا اینکه برای پاره ای مذاکرات به اجازه وی به تهران آمدم، او فوراً مرا به حضور پذیرفت و با مهربانی با تمام تقاضاهایم موافقت کرد، از وی اجازه خواستم که دو روز برای رسیدگی به کارهای خانوادگی در تهران بمانم، اول گفت: نه وجود شما در کردستان ضروری تر است ولی بعد اجازه داد.

من در این دو روز از بعضی دوستانم نیز دیدن کردم، اما روز دوم نزدیک غروب که به خانه آمدم اطلاع یافتم که از دربار چند بار تلفن

کرده اند، در اولین فرصت شرفیاب شدم، دیدم رضاخان بقدری غضبناک است که تا حال او را چنین خشمگین ندیده بودم. به مجرد ورودم او هفت تیر را از روی میز برداشت و ضمن اینکه به من فحاشی می کرد با لوله هفت تیر محکم به روی سینه ام می کوفت و می گفت:

همین جا تو را به درک می فرستم حالا. به فکر زمینه سازی افتاده ای اضافه کرد که فردا لازم نیست به محل مأموریت خود بروی، در تهران بمان تا تکلیفت را روشن کنم. من در حالی که از ضربات لوله هفت تیر سینه ام به شدت درد می کرد به خانه رفتم و مدتی نگران بودم تا اینکه حکمی بدستم رسید که طی آن به ریاست اصلاح نژاد اسبان ارتش منصوب شده بودم.

هر چند ظاهر امر نشان می داد که بعضی درباره او گفته بودند که وی در فکر زمینه سازی برای کودتا است و رضاخان که از سایه خودش می ترسید یکبار ۱۸۰ درجه نظرش از او برگشت اما واقع امر این است که چنانکه پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» فرمود: «من أغان ظالمه له الله علی؛ هر کس به ظالمی کمک کند خدا همان ظالم را بر وی مسلط می گرداند.»

سپهبد میر احمدی کمک کرد تا رضاخان به حکومت رسید و آن همه ظلم و جنایت را کرد سرانجام خداوند هم او را بر او مسلط کرد که این چنین خوارش کرد(۱).

ص: ۱۰۴

دخترک ساده اندیش هرگز فکر نمی کرد آن جرثومه فساد در درونش چه روحیه پلید و در مغزش چه اندیشه خطرناکی دارد، آن پرستار پاک دل، و با عفت هنگامی که تک و تنها در ماشین همکارش نشست نمی دانست به چه وضع رقت باری گرفتار خواهد گشت.

و بالاخره قاتل جنایتکار نیز باور نمی کرد به این سادگی خیانتش آشکار شده و به این زودی ناله ها و التماسها و بالاخره خون مظلوم کار خودش را بکند و در میان هلله جمعیت شهر طومار زندگیش بارسوائی در هم پیچیده شود. مقتول «خانم پرستار» که برای انجام مأموریت اداری «از شهری به شهر دیگر» با قاتل «راننده آمبولانس» همراه می شود، در بیابان راننده از جاده منحرف شده و بدون توجه به اعتراض همکار خود اتومبیل را در بیابان شریف متوقف می کند و به همکار بی دفاع خود حمله کرده و پس از مصدومیت او را مورد تجاوز قرار می دهد و سپس سوار ماشین شده و از صحنه می گریزد، اما پس از سرگردانی در بیابان و تمام شدن بنزین اتومبیلش دوباره نزد همکار مظلوم خود می آید در این حال دختر که در حال اغماء بوده، به هوش می آید و با اطلاع از آنچه بر او گذشته از قاتل طلب کمک می کند، ولی دوباره مورد تجاوز قرار می گیرد.

قاتل پس از اینکه همکار پرستار خود را به قتل می رساند جسد او را در بیابان رها می کند و به قصد تهیه بنزین پیاده به حرکت در می آید، ولی توسط گشت ژاندارمری دستگیر می شود و درست بعد از گذشت



۲۴ ساعت از این حادثه دلخراش و تکان دهنده جسد پرستار بیگناه در بیابانها پیدا می شود، و با پخش خبر آن مردم به خشم می آیند و از مسئولین قضایی تقاضای اعدام فوری قاتل را می کنند که پس از رسیدگی به پرونده پس از پنجاه روز، حکم اعدام قاتل در میان هلله مردم به اجراء در می آید(۱).

امام حسین «علیه السلام» فرمود: «ایاک و ظلم من لا یجد علی ناصره إلا الله عزوجل(۲)» از ستم کردن به کسی که یآوری جز خداوند بزرگ ندارد دوری کن «که سریع از تو انتقام خواهد گرفت».

### راضی مباش که ظلم آنی زنده بماند

روزی هارون با صفوان بن مهران قرار داد کردند که حمل و نقل و سائل سفر حج او را عهده دار گردد صفوان هم قبول کرد هنوز کاروان حج حرکت نکرده بود صفوان شرفیاب حضور مبارک امام موسی کاظم «علیه السلام» گردید: امام «علیه السلام»:

صفوان همه چیز تو خوب است جز یک چیز.

صفوان: یابن رسول الله آن یک چیز چیست؟

امام کاظم «علیه السلام»: تو شترهایت به هارون کرایه داده ای. صفوان:

ص: ۱۰۶

---

۱- مجله جوانان، ۱۳ آذر ۶۸، شماره ۱۶۹، ص ۵

۲- تحف العقول، ص ۱۷۷

یابن رسول الله من شترهایم را برای سفر حرام کرایه نداده ام بلکه برای سفر حج کرایه داده ام. بعلاوه خودم همراه هارون نخواهم رفت.

بعضی از غلامان و کسان خودم را میفرستم.

امام «علیه السلام»: آیا شتران خود را به او کرایه نداده ای در آخر کار از او کرایه را بگیری.

صفوان: آری

امام «علیه السلام»: آیا هارون شتران تو را می برد و تو کرایه معین از او طلب کار میشوی یا نه.

صفوان: آری

امام «علیه السلام»: آیا تو دوست داری هارون آنقدر زنده بماند تا طلب تو را بدهد.

صفوان: آری

امام «علیه السلام»: همین قدر بس است که تو دوست میداری ستمگر در روی زمین تا دادن کرایه زنده بماند هر کس به هر عنوان دوست داشته باشد ستمگران آنی در دنیا باقی و زنده بمانند جزء آنها محسوب خواهد گشت و هر کس جزء ظلمه محسوب گردد در آتش دوزخ خواهد ماند صفوان فوراً با شتاب از محضر امام «علیه السلام» مرخص شد و شتران خود را فروخت.

هارون گفت: صفوان شنیده ام شتران خود را فروخته ای با وجودی که با من قرارداد بستی بگو بینم چرا فروختی؟!

صفوان گفت: پیر شده ام و از کار مانده ام، خودم نمی توانم رسیدگی کنم و بچه ها هم کاری نیستند دیدم بهتر این است که شتران را یکجائی

ص: ۱۰۷

بفروشم.

هارون: من میدانم که موسی بن جعفر «علیه السلام» به تو دستور داده است اگر دوستی سابق در میان نبود سرِ تو را از تن جدا می کردم.

صفوان سلامت از مجلس هارون برگشت و دین خود را از خطر سقوط نجات داد(۱).

ص: ۱۰۸

---

۱- تحفه الواعظین، ج ۵، ص ۱۶۰

علامه مجلسی در شرح شیخ کافی میگوید: عقوق والدین به این است که فرزند حرمت آنها را رعایت نکند و بی ادبی نماید و آنها را سبب گفتاری یا رفتاری برنجاند و آزار و اذیت کند در چیزهایی که عقلا و شرعا مانعی ندارد نافرمانی از آنها نماید و این عقوق گناه کبیره است و دلیل بر حرمت آن کتاب و سنت و احجاع خاصه و عامه است از حضرت صادق «علیه السلام» مرویست کمترین عقوق (ناسپاسی) والدین گفتن اُف است و اگر خداوند چیزی را از آنها آسانتر می دانست از آن نهی می کرد و نیز از عقوق است به پدر و مادر نگاه خیره و تند کردن و لذا امیرالمومنین «علیه السلام» مرویست از عقوق است محزون ساختن پدر و مادر و از موارد قطعی عقوقی که گناه کبیره است ترک بر واجب است مانند نفقه، مخارج روزانه و لباس و مسکن، در صورت احتیاج پدر و مادری باشد به طور کلی آزرده خاطر والدین و رنجاندن ناراحت کردن آنها عقوق و حرام است (۱).

ص: ۱۰۹

در قرآن مجید از قول عیسی بن مریم «علیه السلام» حکایت می فرماید «که خدامرا نیکوکار به مادرم قرار داد و مرا ستمکار و بد عاقبت قرار نداد، سبب ترک نیکی بمادرم و سبب اینکه ذکر پدر نکرده است که آن حضرت پدر نداشت و لذا قبل از این آیه در حکایت حضرت یحیی عمل ذکر پدر و مادر هر دو شده است و در این دو آیه شریفه عاق والدین را با سه صفت یاد فرموده: جبار «گردنکش و ستمگر»، شقی «تیره محنت»، عصبی «نافرمانی کننده گنه کار» و هر یک از آنها وعده عذاب سخت داده شده چنانچه درباره جبار می فرماید «و

نومید شد هر گردنکش کینه مندی پشت سر اوست دوزخ و نوشانیده شود از آب چرک خون آلود، جرعه ای از آن بدهان می برد ولی نتواند فرو برد» او را گوارا نباشد» و مرگ از هر سوی به او روی آورد لکن مردنی نیست و پس از اوست عذابی سخت و انبوه.»

درباره شقی می فرماید: «اما آنها که بدبختند در آتشند و ایشانرا در آتش ناله ای زار و خروشی سخت باشد در آن آتش همیشه تا آسمانها و زمین بر پا است جاویدانند مگر آنچه که بر پروردگارت خواهد بود.»

و درباره عصبی می فرماید: «و از حد خویش تجاوز کند» فرو بردش در آتش که جاودان در آن باشد و عذابی خوار کننده برایش باشد.

پیغمبر اکرم «صلی الله علیه و آله» می فرماید: از آزردن والدین پرهیزید به درستیکه بوی بهشت از هزار سال راه استشمام می شود ولی عاق والدین و قاطع رحم آن را نمی یابند و نیز از همان حضرت مرویست که فرمود: کسیکه

پدر و مادر خود را بخشم در آورد خدا را بغضب در آورده است و همچنین فرمود: هر کس والدین خود را بیازارد مرا اذیت کرده و کسی که مرا بیازارد خدای را آزرده است و آزار دهنده خدا ملعون است و همچنین فرمود عاق والدین هر عملی که می خواهد بجا آورد هرگز داخل بهشت نخواهد شد و نیز پیغمبر اکرم «صلی الله علیه و آله» می فرماید: سه

طایفه اند که در روز قیامت خداوند با ایشان سخن نمی فرماید و نظر رحمت به آنها نمی کند و ایشان را پاک نکرده اند برای آنها عذاب دردناکی است ایشان شرابخواران تکذیب کنندگان بندر الهی و عاق والدین اند (۱).

### اثرات عقوق

عاق والدین آمرزیده شدنی نیست و کافی است در شقاوت عاق والدین که جبرئیل «علیه السلام» بر او نفرین فرمود: هر که پدر و مادر یا یکی از آنها را درک نکند و او را خوشنود نسازد آمرزیده مباد و رسول خدا «صلی الله علیه و آله» و برنفرین جبرئیل «علیه السلام» آمین گفت.

از حضرت صادق «علیه السلام» مرویست که فرمود: ملعون است ملعون کسی که والدینش را بزند و کسیکه آزار به آنها برساند. نماز عاق پذیرفته نیست.

از حضرت صادق «علیه السلام» است کسی که به پدر و مادرش از روی غیظ بنگرد در حالیکه والدین بر او ستم کرده باشند خداوند نماز او رانمی پذیرد «پس چگونه است در صورتی که با او نیکو باشند».

ص: ۱۱۱

امام صادق «علیه السلام» فرمود:

الف- کمترین عقوق و نافرمانی، گفتن «اف» به روی پدر و مادر است. اگر چیزی کمتر از آن بود، خداوند نهی می کرد.

ب- رسول خدا «صلی الله علیه و آله» به علی «علیه السلام»: هر کس پدر و مادر خود را اندوهگین سازد موجب عقوق و آزار آنان شده است.

ج- از جمله عقوق و نافرمانی است که کسی به پدر و مادر خود بانظر تند و غضب آلود بنگرد.

### آثار وضعی بدی به والدین

آنانی که حقوق والدین را ادا نمی کنند و با زبان و کردار خود آنان را می رنجانند و دلشان را به درد می آورند بدانند که این کار ناپسند آنها نه تنها از نظر معنوی بلکه از جنبه مادی و در شئون زندگی این دنیا هم برای آنها نصیب فراوانی نخواهد بود و چه بسا انواع بدبختی هم، دامنگیر آنها می گردد.

### کیفر زودرس

كل الذنوب يؤثر الله تعالى ما شاء منها إلى يوم القيامة إلا- ثوق الوالدين فإن الله يعجله لضاحيه في الحياه الدنيا قبل الممات؛ خداوند سبحان از همه گناهان هر چه را خواهد تا روز قیامت مگر نارضایی پدر و مادر که خدا سزای آن را در زندگی دنیا پس از مرگ دهد.

ص: ۱۱۲

«مش يعجل الله يصاحبها الغويه: البغي، و القدر و عقوق الوالدين و قطيعه الرحم و مغرون لا يشكر: پنج چیز است که خدا مرتکب آن را زود کیفر می دهد ستم و خیانت و بد رفتاری با پدر و مادر و بریدن از خویشاوندان و حق شناسی.»

### چرا دیوانه شد؟

علی بن اصفیر ساکن کرخ بغداد یکی از شیعیان امیر مؤمنان علی «علیه السلام» که خدمت امام هفتم «علیه السلام» می رسید، پسری داشت جَعْفَران که با کنیز پدرش ارتباط نامشروع داشت، او را از منزل بیرون کرد. سپس به حج رفت و از امام هفتم کسب تکلیف کرد؟

امام «علیه السلام» نخست، اثرات وضعی آن گناه را برشمرد و به او گفت:

اگر گفتار تو حقیقت داشته باشد، پسرت قبل از مرگ دیوانه خواهد شد و سپس افزود اگر برای تو ثابت شده که چنین کاری کرده، از خانه ات بیرونش کن، و در حال حیات خود به او مساعدت نکن و از میراث پس از مرگ محرومش کن و نگذار پس از مرگ چیزی از توارث ببرد. و نقل شده است این پسر بعد از مرگ پدر دیوانه شد.

### ذلت و خواری

امام صادق «علیه السلام» فرمود: سه کسند که هر کس با آنها مخالفت کند خوار و ذلیل می شود: پدر، سلطان، طلبکار

ص: ۱۱۳



## کوتاهی عمر

حضرت رسول «صلی الله علیه و آله» فرمود: برای خداوند دو فرشته می باشد یکی می گوید: خدایا فرزندان صالح و وظیفه شناس را به عصمت و پاکیت از تمام خطرها نگاه دار، و دیگری می گوید: خدایا فرزندان عاق را باخشم و غضب نابود کن.

کشتن پدر و مادر عمر را کوتاه می کند و ایشان را جوانمرگ می سازد اگر چه بنا به عللی کشتن آنها واجب باشد.

۴- دعای مقبول پدر و مادر علیه فرزندشان می باشد به گونه ای که سرنوشت انسان را تغییر می دهد و دنیا با این همه فراخیش را چنان براو تنگ می کند که هرگز به فکرش نمی رسد.

حضرت رسول «صلی الله علیه و آله»: فرمود: ای بندگان خدا، بترسید از نفرین پدر، زیرا که نفرینش تا بالای ابرها می رود تا آن که خداوند متعال به آن می نگرد و به فرشتگان مأمور، خطاب می شود که آن را نزد من بیاورید تا به سود پدر مستجاب کنم، نیز حضرت افزود: بترسید از نفرین پدر چرا که از شمشیر تیز تر است.

## سختی جان کندن

رسول خدا «صلی الله علیه و آله» راه بر بالین جوانی که در حال جان کندن بود حضرت کلمه شهادتین را بر او تلقین می کرد نتوانست بگوید هر چه تکرار کرد جواب نداد. حضرت پرسید: آیا مادر دارد؟ گفت من هستم. آیا بر او خشمناک هستی؟ گفت: ۶ سال است با او سخن نگفته ام.

محمد بن سهل گوید: در ایام خلافت منتصر روزی نگاهم افتاد بفرشیکه منتصر در روی آن نشسته بود، دیدم اطراف آن عکسهای پادشاهان تصویر شده و با خط فارسی در زیر عکس نام صاحب آنرا نوشته اند، در طرف راست آن فرش صورت پادشاهی را دیدم که بر سر تاجی دارد و گویا سخن می گوید و خطی را که پهلوی آن نوشته شده بود، این بود: شیرویه قاتل پدر خویش خسرو پرویز است که ششماه پیش سلطنت نکرد و از آن پس صورت های سلاطین دیگر را مشاهده کردم تا نظرم به طرف چپ آن فرش رسید و در آن جا باز صورت پادشاهی بود و خط مخصوص آنرا این طور خواندم، این صورت یزید بن ولید عبدالملک قاتل پسر عم خود ولید بن یزید بن عبدالملک است که: مدت سلطنتش شش ماه بود.

از اتفاق این دو صورت دو طرف راست و چپ بساط منتصر که اونیز قاتل پدر خود بوده، بسیار تعجب کردم و در ذهن من گذشت که مبادا مدت سلطنت منتصر نیز شش ماه شود و همین طور هم شد.

تمه المنتهی خوانندگان محترم مسبقند که خسرو پرویز همان است که نامه پیامبر اسلام «صلی الله علیه وآله» را پاره کرد و آن حضرت درباره اش نفرین فرمود.

طولی نکشید که شیرویه او را کشت و همچنین ولید که علاوه بر اینکه غاصب خلافت حقه بوده چه فجایعی از وی و اجدادش ظاهر گشت که صفحه تاریخ را ننگین کردند و همانطور متوکل چه جسارتها و دشنامها نسبت به حضرت علی می داد و راجع به حضرت «علیه السلام»

سید الشهداء چه عداوتهایی نموده که از جمله خرابی قبر آن حضرت بود(۱).

## زیارت قبر پدر و مادر

علی بن ابیطالب «علیه السلام» فرمود: به زیارت مردگان خود «مخصوصاً پدر و مادر» بروید که با زیارت شما روح آنان شاد می شود.

و در روایتی دیگر است هر کس زیارت کند قبر پدر و مادر خود رادر روز جمعه یا در شب جمعه و یا در حال زندگی از آنها احوال پرسد خداوند به هر زیارت ثواب یک حج قبول شده باو می دهد.

یکی از جاهائی که امکان استجابت دعا هست کنار پدر و مادری باشد که ما یک نمونه از اثر زیارت قبر پدر و مادر را نقل می کنیم:

زنی به نام باهیه وقتی از دنیا رفت پسری داشت که هر شب جمعه سر قبر او می رفت و دعا می کرد و طلب آمرزش می نمود. زمانی مادر خود را بخواب دید سلام کرد و گفت ما در حال شما چطور است مادرش جواب داد مرگ غم و محنتهای زیادی را همراه دارد اما من جایم بسیار خوب است.

پسر گفت: چه حاجت داری؟

مادر گفت: ای پسر دست از زیارت من و دعا برایم باز مدار هر شب جمعه و روز جمعه که بزیارت قبر من میآئی خوشحال می شوم و

ص: ۱۱۶

تمام اهل قبرستان خوشحال می شوند، زیرا تو برای آنها هم دعای میکنی.

پسر باهیه گفت شبی اهل قبرستانی که مادرم در آن دفن است بخواب دیدم و همه نزد من آمدند و گفتم چه حاجت دارید گفتند ما اهل این قبرستان هستیم که تو برای آنها دعا و طلب مغفرت میکنی آمده ایم تشکر کنیم از شما و بخواهیم که از دعا برای ما فراموش نکنی و این آمدنت بقبرستان را ترک نکنی (۱).

### روایت جالبی از بوسیدن قبر پدر و مادر

مرحوم علامه سید محسن امین عاملی «رحمت الله علیه» در کتاب کشف الارتیاب راجع به جایز بودن بوسیدن قبر این روایت را نقل می کند.

مردی آمد محضر حضرت رسول «صلی الله علیه و آله» و عرض کرد یا رسول الله «صلی الله علیه و آله» قسم خوردم که عتبه در بهشت را و صورت حورالعین را ببوسم (چه کنم که این کار را انجام داده باشم)

حضرت به او امر کرد که پای مادر و پیشانی پدرش را ببوسد عرض کرد اگر پدر و مادرم زنده نبودند چکار کنم حضرت فرمود قبر آنها را ببوس عرض کردم اگر قبر آنان را بلد نباشم؟ حضرت فرمود: (بزمین)

دو خط بکش یکی را قبر مادر منظور بدار و دیگری را قبر پدر خود و پس آن دو را ببوس اگر چنین رفتار کنی حنث قسم نکرده.

ص: ۱۱۷

شخصی عادت داشت هر روز به زیارت قبر پدر و مادر میرفت روزی با عجله از قبرستانی که پدر و مادر او آنجا مدفون بودند گذشت و قبر پدر و مادر را زیارت نکرد همان شب پدر را بخواب دید سلام کرد پدر از وی روی برگردانید.

گفت: ای پدر چه کرده ام که از من روی میگردانی؟

پدر گفت: شما فرزندان ما از خانه بیرون میآئید ما خوشحال می شویم و اگر زیارت ما نیائید و طلب مغفرت نکنید ما افسرده می شویم (پسرم) متوجه باش هنگام عبور از قبرستان پدر و مادر را زیارت کن و طلب آمرزش نکردن برای آنها باعث عقوبت می شود(۱).

### نیکوئی به والدین

اسماعیل بن موسی بن جعفر از پدر بزرگوارش از حضرت محمد بن عبد الله «صلی الله علیه و آله» روایت می کند که فرمود: نگاه کردن فرزند از روی مهربانی بصورت پدر و مادر عبادت است. در اصول کافی از صادق آل محمد «صلی الله علیه و آله» روایت می کند که فرمود:

مردی نزد پیغمبر اکرم «صلی الله علیه و آله» آمده و گفت: من به چه کسی نیکوئی کنم؟

فرمود: به مادرت. دوباره پرسید: به چه کسی نیکوئی نمایم؟ فرمود: به مادرت. برای سومین بار پرس کرد: به چه کسی احسان و نیکوئی کنم؟ فرمود: به مادرت. دفعه ی چهارم سوال کرد به چه کسی نیکویی

ص: ۱۱۸

کنم؟ فرمود: به پدرت

و همچنین امام صادق «علیه السلام» می فرماید: مردی نزد رسول خدا آمد و گفت: یا رسول الله «صلی الله علیه و آله» من خیلی علاقه به جهاد «در راه خدا» دارم.

رسول اکرم «صلی الله علیه و آله» در جوابش فرمود: در راه خدا جهاد کن! زیرا اگر شهید شوی پیش خدا زنده خواهی بود و رزق خود را خواهی خورد. و اگر به اجل طبیعی بمیری اجر تو با خدا خواهد بود. و اگر بسلامت برگردی آنطور از گناه خارج می شوی که از مادرت متولد شده باشی!! او در جواب پیغمبر «صلی الله علیه و آله» خدا گفت: یا رسول الله «صلی الله علیه و آله» من پدر و مادر پیری دارم که به من انس و علاقه دارند و راضی نیستند که من برای جهاد خارج شوم.

رسول اکرم «صلی الله علیه و آله» فرمود: نزد پدر و مادرت باش! قسم بحق آن خدائی که جان من در دست قدرت او است یکروز و یکشب که تو با پدر و مادرت مأنوس باشی بهتر است از اینکه یکسال در راه خدا جهاد کنی (۱).

### از بین بردن زمینه عاق والدین

پیامبر بزرگوار اسلام «صلی الله علیه و آله» ضمن سفارشی به حضرت علی «علیه السلام» فرمود: «یا علی لعن الله والدین حملا ولدهما عقوقها، یا علی یلزم الوالدین من عقوق ولدهما ما یلزم الولد لهما من عقوقهما» (۲).

ص: ۱۱۹

۱- ستارگان درخشان، ج ۹، ص ۱۸۱

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۲۳، بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۵۸.

ای علی: خدا لعنت کند پدر و مادری را که فرزندشان را به عاق کردن خویش وادار نمایند، ای علی همان گونه که فرزند عاق والدین می شود، والدین نیز متقابلاً (در صورت عدم رعایت وظایف خود) عاق فرزندان خود خواهند شد. در اینجا تذکر چند نکته لازم به نظر می رسد.

اول: عاق به فرزندگی گفته می شود که از فرمان پدر و مادر سرپیچی نمایند و یا نسبت به آنان نامهربانی و بد رفتاری کند و بدین وسیله اسباب ناراحتی و اذیت آنها را فراهم کند.

دوم: عاق والدین یکی از گناهان کبیره است و اگر شخص عاق شده موجبات رضایت والدین را فراهم نکند بدون شک در روز قیامت سرنوشت بدی در انتظار او خواهد بود.

سوم: بر خلاف تصور برخی که می پندارند فقط اولاد عاق والدین می شوند، این روایت می گوید بین فرزندان و والدین حقوق و تکالیف متقابلی حکم فرماست و هر دو نسبت به هم وظایفی دارند و در صورت کوتاهی در عمل کردن به این وظایف، فرزندان همان اندازه خطا کار تلقی می شوند که والدین، پس همچنان که عاق والدین مطرح است عکس آن نیز مطرح می باشد. از این رو شایسته است که اولیای محترم به خوبی به مسئولیتهای خاص خویش آگاه و عامل باشند و

احترام متقابلی بین خود و فرزندان ایجاد کنند که به طور طبیعی فرزندان نیز احساس وظیفه کنند و زمینه ای برای عاق والدین است، این است که مهربانی و نرمش والدین شکل افراطی به خود بگیرد و حریم خاص پدر، مادر به وسیله فرزند شکسته شود و والدین به

دست خود اسباب بی احترامی خویش را فراهم کنند. (۱)

امام حسن عسکری «علیه السلام» می فرماید: «جرأه الولیر علی والده فی صغره تدعو إلى العوق گبره (۲): جرأت و جسارت پیدا کردن فرزند بر پدر در کودکی او را در بزرگی به عاق والدین و نافرمانی آنها وادار خواهد کرد»

### شیخ انصاری و جنازه مادر

داستان اشک ریختن مرحوم استاد شیخ انصاری (ره) کنار جنازه مادرش که بعضی از شاگردانش با او گفتند مثل شما شخصیتی که دارای ارزنده ترین مقام عملی و علمی شیعه هستید سزاوار نیست ببالین پیرزنی اینطور اشک بریزد.

شیخ انصاری جواب داد: گویا شماها از مقام مادر اطلاع ندارید. (۳)

و در عصر خودمان در تشییع جنازه یکی از مراجع بزرگ فرزندانش پای برهنه از جنازه پدر مشایعت نمود و نظایر اینها.

### احترام استاد مطهری به پدرش

رهبر معظم انقلاب حضرت آیت الله خامنه ای «مُدَّظَلَّه العالی» می فرماید:

ص: ۱۲۱

---

۱- حقوق فرزندان در مکتب اهل بیت «علیهم السلام» ص ۱۵۸.

۲- تحف العقول ۵۲۰،

۳- گفتار و عاظ، ج ۱، ص ۲۱۱



از جمله خصوصیات‌ی که در این مورد در ایشان مشاهده کرده‌ام و خیلی هم برای من جالب بود احترام عجیبی بود که ایشان برای پدرشان قائل بودند.

پدرشان یک روحانی محترمی بود در فریمان. مرحوم مطهری عجیب برای ایشان احترام قائل بودند در حالی که قطعاً مرحوم مطهری «رضوان الله تعالی علیه» رتبه فکری بالاتری داشتند و شخصیت ایشان شاید قابل مقایسه نبود اما به قدری ایشان در مقابل پدر خاضع بودند که حد نداشت.

و علت هم این بود که می‌گفتند اول کسی که مرا به مسائل معنوی و حال عبادت و اینها هدایت کرد، پدرم بود. مثلاً می‌گفتند پدرشان از دوران کودکی و جوانی، ایشان را به قرآن خواندن و اینها وادارمی کرد(۱).

### احترام به پدر و مادر در آیام حج

علامه شیخ محمد جواد مغنیه لبنانی می‌نویسد: در خلال مناسک حج صحنه‌هایی مشاهده کردم که عمیق‌ترین اثر را در دل گذاشت و شکی ندارم که صحنه‌های مهیج‌تری هم بوده که من موفق به دیدن آنها نشده‌ام، پیر مردی را دیدم که از شدت کهولت تمام اعضایش می‌لرزید. آب دهان و دماغش در جریان بود. جوان تقریباً سی‌ساله‌ای

ص: ۱۲۲

راهنمای او بود. جوان او را به اطراف بیت الله الحرام، طواف می داد و در سعی صفا و مروه او را یاری می نمود و با اخلاص تمام به او خدمت می کرد و برای خشنودی و راحتی او می کوشید.

پرسیدم: اهل کجائید؟ گفت: عراقی هستیم.

گفتم: این پیر مرد کیست؟ گفت: ایشان پدر من است.

دعایش کردم و از خدا برایش توفیق بیشتری آرزو کردم.

جوان با تمام خلوص نیت گفت: خدا مرا برای ادای حق او موفق تر گرداند و هر چه بیشتر سعادت خدمت و پرستاریش را به من عطا کند. (۱).

### سفارش امام خمینی «ره» درباره احترام به پدر و مادر

حجه الاسلام والمسلمین حاج آقا جمی (امام جمعه محترم آبادان) فرمودند: یکبار پس از ملاقات من با حضرت امام در جماران، یکی از مسئولین مملکتی برای انجام کارهای جاری به خدمت امام رسید که همراه او پدر من اش دیده می شد. پس از اینکه وی از خدمت امام بازگشت، گفت: وقتی می خواستیم به حضور امام برسیم، من جلو افتاده و پدرم از دنبال من، پس از تشرف پدرم را به امام معرفی کردم. امام نگاهی کرده فرمودند: این آقا، پدر شما هستند؟ پس چرا جلوی وی راه افتادی و وارد شدی؟! (۲).

ص: ۱۲۳

۱- همان، ص ۱۱۳

۲- روزنامه جمهوری اسلامی، تاریخ ۲۹/۳/۷۶، ص ۳

در شرح حال آیت الله العظمی بروجردی می نویسند: در سال ۱۳۱۴ هجری قمری که بیست و دو بهار عمر را پشت سر می گذاشت، پدرش نامه ای به وی نوشت و او را به بروجرد احضار کرد او گمان می کرد که پدرش می خواهد او را برای ادامه تحصیل به نجف اشرف که بزرگترین حوزه علمیه شیعه بود بفرستد ولی پس از ورود و دیدار پدر و بستگان، مشاهده می کند که بعکس انتظار وی مقدمات ازدواج و تأهلش را فراهم کرده اند.

از این پیشامد، اندوهگین می شود و چون پدرش متوجه می گردد و علت اندوه و تاثر او را می پرسد، می گوید من با خاطر آسوده و جدیت بسیار سرگرم کسب شده بودم. ولی اکنون بیم آن دارم که تاهل میان من و مقصودم حائل گردد و مرا از تعقیب مقصود و نیل به هدف بازدارد.

پدر به وی می گوید: فرزند! این را بدان که اگر به دستور پدرت رفتار کنی، امید است که خداوند به تو توفیق دهد تا بتوانی به ترقیات مهمی که در نظر داری، نائل شوی. احتمال این را هم بده که اگر ترتیب اثر به این آرزوی پدر ندهی، با همه جلیتی که در تحصیل داری، به جایی نرسی!

گفته پدر تأثیر بسزایی در وی می بخشد و او را از هر گونه تردید بیرون آورده و سرانجام پس از ازدواج و اندکی توقف مجدد به اصفهان برگشته پنج سال به تحصیل و تدریس علوم و فنون مختلفه اهتمام می ورزد (۱).

ص: ۱۲۴

اواخر شب بود. حضرت علی «علیه السلام» به همراه فرزندش امام حسن «علیه السلام» کنار کعبه برای مناجات و عبادت آمدند، ناگاه حضرت علی «علیه السلام» صدای جانگدازی

شنید، دریافت که شخص دردمندی با سوز و گداز در کنار کعبه دعای کند و با گریه و زاری، خواسته اش را از خدا می طلبد.

حضرت علی «علیه السلام» به امام حسن «علیه السلام» فرمود: نزد این مناجات کننده برو و ببین کیست؟ او را نزد من بیاور.

امام حسن «علیه السلام» نزد او رفت، دید جوانی بسیار غمگین با آهی پُر سوز و جانکاه مشغول مناجات است فرمود: ای جوان، امیر مؤمنان علی «علیه السلام» پسر عموی پیغمبر «صلی الله علیه و آله»، تو را می خواهد ببیند، دعوتش را اجابت کن.

جوان لنگان لنگان با اشتیاق وافر به حضور حضرت علی «علیه السلام» آمد، حضرت علی «علیه السلام» فرمود: چه حاجت داری؟

جوان گفت: حقیقت این است که من به پدرم آزار می رساندم، او مرا نفرین کرده و اکنون نصف بدنم فلج شده است.

امام علی «علیه السلام» فرمود: چه آزاری به پدرت رسانده ای؟

جوان عرض کرد: من جوانی عیاش و گنهکار بودم، پدرم مرا از گناه نهی می کرد، من به حرف او گوش نمی دادم، بلکه بیشتر گناه می کردم تا اینکه روزی مرا در حال گناه دید باز مرا نهی کرد، سرانجام من ناراحت شدم چوبی برداشتم طوری به او زدم که بر زمین افتاد و بادلی شکسته برخاست و گفت: «اکنون کنار کعبه می روم و برای تو نفرین می کنم کنار کعبه رفت و نفرین کرد.

نفرین او باعث شد نصف بدنم فلج گردید- در این هنگام آن قسمت از بدنش را به امام «علیه السلام» نشان داد، بسیار پشیمان شدم نزد پدرم آمدم و با خواهش و زاری از او معذرت خواهی کردم و گفتم مرا ببخش و برایم دعا کن.

پدرم مرا بخشید و حتی حاضر شد که با هم به کنار کعبه بیایم و در همان نقطه ای که نفرین کرده بود، دعا کند تا سلامتی خود را باز یابم.

با هم به طرف مکه رهسپار شدیم، پدرم سوار بر شتر بود، در بیابان ناگاه مرغی از پشت سر سنگی پراند، شتر رم کرد و پدرم از بالای شتر به زمین افتاد و به بالینش رفتم، دیدم که از دنیا رفته است، همانجا او را دفن کردم و اکنون خودم با حالی جگر سوز به اینجا برای دعا، آمده ام.

امام علی «علیه السلام» فرمود: از این که پدرت با تو به طرف کعبه برای دعادر حق تو می آمد، معلوم می شود که پدرت از تو راضی است، اکنون من در حق تو دعا میکنم.

امام بزرگوار، در حق او دعا کرد، سپس دستهای مبارکش را به بدن آن جوان مالید، هماندم جوان سلامتی خود را بازیافت.

سپس امام علی «علیه السلام» نزد پسرانش آمد و به آنها فرمود: «عَلَيْكُمْ بِبِرِّالْوَالِدَيْنِ؛ بر شما باد، نیکی به پدر و مادر(۱)»

ص: ۱۲۶

روزی پیرمردی پسر خود را به حضور حضرت رسول اکرم «صلی الله علیه و آله» آورد و گفت: ای رسول خدا «صلی الله علیه و آله»، این پسر من است او را از طفولیت تربیت کرده ام و اموال خود را برایش صرف نموده ام، اکنون که من پیر و فقیر شده ام به من چیزی نمی دهد در حالی که دارای انبارها گندم و جو و مویز و خرما و کیسه های طلا و نقره است. پیغمبر «صلی الله علیه و آله» فرمود: ای پسر چه می گویی، گفت: من زیادتر از خرج خود و عیالم چیزی ندارم.

حضرت فرمود: من در این ماه خرج او را می دهم تو هم ماه های بعد خرج او را کفایت کن، سپس حضرت اسامه را طلبید و فرمود:

صد درهم به این مرد بده. پس از گذشتن یک ماه آن شخص باز پسر خود را نزد رسول خدا «صلی الله علیه و آله» آورد و عرض کرد: یا رسول الله «صلی الله علیه و آله» پسر من به من

چیزی نمی دهد.

پسر گفت: من از مال دنیا چیزی ندارم. رسول خدا «صلی الله علیه و آله» فرمود: دروغ می گویی، تو مال بسیاری داری ولی چون امروز شب شد و تو از پدرت پریشان تر خواهی شد. چون شب فرا رسید همسایه ها آمدند و گفتند، بیا این انبارها را بیرون بریز که ما از بوی متعفن آنها هلاک می شویم. چون در انبارها را باز کردند متوجه شد که همه آنها گندیده و متعفن شده، چون خواست از کیسه ها پول بردارد و به حمال ها بدهد دید همه سنگ شده است. ناچار اساس خانه و لباسهایش را فروخت و به حمال ها داد (۱).

ص: ۱۲۷

امام حسن عسکری «علیه السلام» فرمود: حضرت نوح «علیه السلام» دو هزار و پانصد سال عمر کرد، آن حضرت در کشتی خوابیده بود که باد وزید و عورتین آن حضرت نمایان شد. حام و یافث به وی خندیدند و سام آنها را از خنده نهی کرد و هر وقت که باد می وزید سام پدر رامی پوشانید و حام و یافث هم عکس او عمل می کردند تا اینکه حضرت نوح عالی از خواب بیدار شد و دید آنها می خندند. فرمود:

چرا اینها می خندند؟ سام جریان را نقل کرد. حضرت نوح «علیه السلام» دست به سوی آسمان برداشت و عرض کرد: بار خدایا نطفه حام و یافث را سیاه کن، لذا خداوند صلب آنها را تغییر داد (۱).

### احترام رهبر معظم انقلاب اسلامی «مَدَّ ظِلُّهُ الْعَالِي» به پدر بزرگوارش

رهبر معظم انقلاب در درس اخلاق فرمودند: بد نیست مطالبی را برای شما نقل کنم. بنده اگر در هر زمینه ای توفیقاتی داشته ام وقتی محاسبه می کنم به نظر می رسد که این توفیقات باید از یک کار نیکی که من نسبت به یکی از والدینم کرده ام، باشد. مرحوم پدرم در سنین پیری تقریباً بیست و چند سال قبل از فوتش (که مرد هفتاد ساله ای بود) به بیماری آب چشم که انسان نابینا می شود، دچار شده بود. آن

ص: ۱۲۸

وقت در قم بودم تدریج در نامه هایی که ایشان برای ما می نوشت. این روشن شد که ایشان چشمش نمی بیند، وقتی به مشهد آمدم و دیدم که چشم ایشان محتاج دکتر است. قدری به دکتر مراجعه کردم و بعد برای تحصیل به قم برگشتم. چون من از قبل ساکن قم بودم. باز ایام تعطیلی شد و من مجدداً به مشهد رفتم. معالجه پیشرفتی نمی کرد. و در سال ۴۳ بود که من ناچار شدم ایشان را به تهران بیاورم.

چون معالجات در مشهد جواب نمی داد. امیدوار بودم که دکترهای تهران گفتند: چشم ایشان معیوب شده و قابل معالجه و اصلاح نیست. البته بعد از دو سه سال یک چشم ایشان، معالجه شد و تا آخر عمر همان چشمشان می دید. اما در آن زمان مطلقاً نمی دید و باید دستشان رامی گرفتیم و راه می بردیم. لذا برای من غصه درست شده بود. اگر پدر را رها می کردم و به قم می آمدم ایشان مجبور بودند گوشه ای در خانه بنشینند، و قادر به مطالعه و معاشرت و هیچ کاری نبود و این برای من خیلی سخت بود ایشان هم یک اُنس بخصوصی داشت، با برادرهای دیگر این قدر اُنس نداشت. با من دکتر می رفت و برایش آسان نبود که با دیگران به دکتر برود. بنده وقتی نزد ایشان بودم برایش کتاب می خواندم و با هم بحث علمی می کردیم و از این رو، با من مأنوس بود، برادرهای دیگر این فرصت را نداشتند و یا نمی شد. به هر حال من احساس کردم که اگر ایشان را در مشهد تنها رها کنم و خودم

برگردم و به قم بروم ایشان به یک موجود معطل و از کار افتاده تبدیل می شود و این مسأله برای ایشان بسیار سخت بود. برای من هم خیلی ناگوار بود از طرف دیگر اگر می خواستم ایشان را همراهی کنم و از قم



دست بردارم این هم برای من غیر قابل تحمل بود. زیرا که با قم انس گرفته و تصمیم گرفته بودم تا آخر عمر در قم بمانم و از قم خارج نشوم. اساتیدی که من در آن زمان داشتم، بخصوص بعضی از آنها اصرار داشتند که من از قم نروم. می گفتند: اگر تو در قم بمانی ممکن است که برای آینده مفید باشی. خود من هم خیلی دلبسته بودم که در قم بمانم. به سر یک دو راهی گیر کرده بودم. این مسأله در اوقاتی بود که ما برای معالجه ایشان به تهران آمده بودیم. روزهای سختی را من در حال تردید گذراندم. یک روز خیلی ناراحت بودم و شدیداً در حال تردید و نگرانی و اضطراب به سر می بردم. البته تصمیم من بیشتر بر این بود که ایشان را به مشهد ببرم و در آنجا بگذارم و به قم برگردم. اما چون برایم سخت و ناگوار بود به سراغ یکی از دوستانم که در همین چهار راه حسن آباد تهران منزلی داشت رفتم. مرد اهل معنا و با معرفتی بود. دیدم دلم خیلی تنگ شده تلفن کردم و گفتم: شما وقت دارید که من پیش شما بیایم؟ گفت: بله.

عصر تابستانی بود که من به منزل ایشان رفتم و قضیه را گفتم که من خیلی دلم گرفته و علت ناراحتی من هم همین است و از طرفی نمی توانم پدرم را با این چشم نابینا تنها بگذارم، برایم سخت است. از طرفی هم اگر بنا داشته باشد پدرم را همراهی می کنم من دنیا و آخرتم را در قم می بینم و اگر اهل دنیا هم باشد دنیای من در قم است و اگر اهل آخرت هم باشم آخرت من هم در قم است. دنیا و آخرت من در قم است من باید از دنیا و آخرتم بگذرم که با پدرم بروم و در مشهد بمانم.

آن دوست یک تأمل مختصری کرد و گفت: شما بیا یک کاری بکن و برای خدا از قم دست بکش و برو در مشهد بمان. خدا دنیا و آخرت تو را می تواند از قم به مشهد منتقل کند.

من یک تأملی کردم و دیدم عجب حرفی است. انسان می تواند با خدا معامله کند من تصور می کردم دنیا و آخرت در قم است. اگر در قم می ماندم، هم به شهر قم علاقه داشتم و هم به حوزه علمیه علاقه داشتم و هم به آن حجره ای که در قم داشتم علاقه داشتم.

اصلا از قم دل نمی کندم و تصورم این بود که دنیا و آخرت در قم است. دیدم این حرف خوبی است و برای خاطر خدا پدر را به مشهد می برم و پهلویش می مانم.

خدای متعال هم اگر اراده کرده می تواند دنیا و آخرت را از قم به مشهد بیاورد تصمیم گرفتم. دلم باز شد و ناگهان از این رو به آن روشدم، یعنی کاملاً راحت شدم و همان لحظه تصمیم گرفتم و با حال بشاش و آلودگی به منزل آمدم. والدین من دیده بودند که من چند روز است ناراحتم، تعجب کردند. گفتم: بله تصمیم را امر بعیدی می دانستند که من از قم دست بکشم. به مشهد رفتم و خدای متعال توفیقات زیادی به ما داد. به هر حال دنبال کار و وظیفه خود رفتم. اگر بنده در زندگی توفیقی داشتم. اعتقاد اینست که ناشی از همان بری

است که به پدر بلکه پدر و مادرم انجام داده ام. این قضیه را گفتم برای اینکه توجه بکنید که مسأله چقدر در پیشگاه پروردگار مهم است (۱).

ص: ۱۳۱

برصیصای عابد است و بالای کوه دارد عبادت می کند، گرم مناجات، مادر پیرش این سنگهای کوه را گرفت و بالا-رفت مادر، مادر، پسر هم می گوید خدا و اعتنا نکرد با اینکه وظیفه اش این بود تا گفت پسر م بگوید: بله مادر. مادر به خیال اینکه او می خواهد به او هتک و بی اعتنایی کند، او را نفرین کرد.

آهای خواهرها، پدرها، مادرها، اگر یک وقت بچه هایتان نفهمی کردند این لبهائتان شل نباشد و فوری از هم بردارید و آنها را نفرین کنید، اگر مبتلا- بشوی بعد خودت می سوزی. او را دعا کن. وقتی که پای منبرهای می آید و یک حالی پیدا می کنید، همه اش برای قرضهای خانه ات و فرش های گرو گذاشته ات دعا نکن و مریضی هایت، یک خورد هم برای این بچه هایتان دعا کنید که دین دار بشوند، اگر بچه ها دین دار بشوند، تو هم راحت هستی دعا کنید. مادر دید که بچه بی اعتنائی می کند و او را نفرین کرد، گفت: خدایا خیلی برای این زحمت کشیده ام و حالا به من اعتنا نمی کند، خدایا به یک دردی او را مبتلا کن که یک مشت زنهای بد عمل به تماشای او بیایند.

زن راهش کشید و پایین آمد و رفت، حالا ببین خداوند چه صحنه ای درست می کند تا نفرین این مادر را درباره این پسر مستجاب می کند.

یک چوپانی سی، چهل گوسفند آورد پای کوهی که یک چشم های هست و همین عابد هم بالای آن صومعه دارد گوسفندها دارند کنار

این چشمه آب می خوردند چوپان هم چوبش را زیر چانه اش گذاشته است و دارد صحرا و دشت را نگاه می کند، یک وقت دید دختری که برای خرید نان و خورش به شهر رفته بود و در حال برگشت به طرف مزرعه اش می باشد، می آید، چوپان نگاه کرد که دختر خیلی زیباست و تنهاست و کسی هم نیست، چماقش را برداشت و آمد جلو و دختر را به قتل تهدید کرد و به زور با دختر زنا کرد به قدرت کاملاً الهی نطفه منعقد شد، چوپان به طرف گوسفندها رفت و دختر هم به طرف ده خودش رفت. دختر حامله شد و شکم او بالا آمد.

تا مدتی خودش را می پوشاند، بعد فهمیدند. این از کجاست؟

گفت: یک روز از طرف شهر می آمدم، یکی از طرف کوه پایین آمد و بامن زنا کرد.

گفتند: آنجا کسی نیست جز آن عابد.

گفت: بله همان عابد بود.

خدا تو را گرفتار تهمت نکند، به کسی هم تهمت نرنی و گرنه مبتلامی شوی تا چیزی را یقین نداری، نگو عجب، آن عابد با تو زنا کرد، گفت: بله. صبر کردند تا بچه به دنیا آمد. قنداقه بچه را برداشتند و آمدند پیش حاکم و فرماندار و شکایت کردند. حاکم دستور داد تا عابد را بیاورند. یک وقت عابد بیچاره که مشغول عبادت و مناجات بود، دید که مأمورهای حاکم آمدند،

بفرمائید، فرمود: هر وقتی که رفت به دختر گفتند که همین بود که با تو زنا کرد.

دختر دید که او این نیست ولی اگر بگویند او این نیست پس بگویند کیست؟

گفت: بله همان است.

هی بیچاره پر و بال می زند که من نبودم، طرف می گوید: تو بودی.

حاکم خیلی ناراحت شد، گفت: یک ریسمان به گردن این مرد بیندازید و دور شهر دارند می گردانند، یک جارچی هم در جلو جار می زند که هر کس می خواهد این عابد زنا کن را ببیند، بیاید و ببیند.

یک وقت رسیدند در آن محله که دید تعدادی زنهای بی عفت و بی عصمت بودند و تا یک سر و صدا می شد، سر از دریچه ها در می آوردند، با سر و گردن لخت که ببینند چه خبر است، تا آنجا رسیدند و زنها آمدند که نگاه کنند، عابد تا چشمش به این زنها افتاد، یادش به نفرین مادر آمد که مادرش او را نفرین کرد: (خدایا بچه من رابه یک دردی مبتلا کن که زنهای بی عفت و بی عصمت به تماشای او بیایند).

تا یادش به نفرین مادرش افتاد. عابد لبخندی زد، نوکرهاى حکومت گفتند، معلوم می شود که این عابد با این زنها هم سابقه دارد تا اینها را دید، یک لبخندی زد. همین را هم برای حاکم گزارش کردند، حاکم بیشتر ناراحت شد و گفت: که این مردیکه را به دار بزنید.

بیچاره را آوردند پای چوبه دار، ریسمان را حلقه کردند زیر بغل این عابد و او را بالا- کشیدند او را در آن بالا- آویزان کردند، یک وقت دیدند که از آن آخر جمعیت صدای ناله ای بلند است، گفتند: کیست؟

گفتند: مادر این عابد دارد می آید.

آمد جلوی حاکم و گفت: بچه من است و من او را بزرگ کردم، بچه من زنا کن نیست یعنی چه؟ زنی که با او زنا کرده است می گوید با من

زنا کرده است، بچه اش هم به دنیا آمده است تو می گویی زنا نکرده است؟

گفت: بچه اش کو؟

گفتند: این است.

گفت: آقای حاکم بیا و یک کار بکن.

گفت: چیست؟

گفت: چون من به خودم و بچه ام و خدا اطمینان دارم بیا از همین بچه شیرخواره پیرس که پدرت کیست؟

گفت: بچه شیرخوار که حرف نمی زند.

گفت: اگر حرف نزند که هیچ.

حاکم جلو آمد، پیرزن این سیم دل را وصل کرد و یک تلگراف یک کلمه ای زد و دکمه را هم زد. یا الله. حاکم جلو آمد، گفت: بچه جان.

گفت: بله.

گفت: پدرت کیست؟ تو بچه کی هستی؟

بچه شیر خوار سرش را بلند کرد و گفت: آقای حاکم، من پسر فلان چوپانی هستم که فلان جای بیابان دارد گوسفندها را می چرانند. این عابد بیچاره بی گناه است و او را ول کن.

گفت: این سحر و جادو است.

گفت: دوباره پیرس.

دوباره پرسیدند، گفت: این سحر است.

گفت: آقا همین جا که نشانی می دهد که چوپان فلان جا است، برو و چوپان را بردار و بیاور

مأمورها رفتند و چوپان را آوردند، اول انکار کرد ولی بعد اقرار کرد و گفت: بله من با این دختر زنا کردم، حاکم مات و مبهوت شد و خیلی عذر خواهی کرد، گفت: ما صومعه تو را خراب کردیم ریسمان به گردنت انداختیم و تو را دور شهر گردانیدیم، به رسوایی کشیدیمت و مردم تو را مسخره کردند و بالای چوبه دار تو را آویزان کردیم، اینها خیلی جسارت است و تو آدم مظلوم بی گناه هر چه که داد زدی به گوش ما نرفت، آقا اجازه می دهید من می خواهم یک اطاق برای شما بسازم از خشتهای نقره؟! گفت: نه.

گفت: می خواهی چه کنی؟

گفت: دلم می خواهد که مرا آزاد بگذاری آقای حاکم و از حالا تا آن ساعت آخری که زنده هستم بروم و خدمتگزاری به مادرم بکنم، من حالا فهمیدم که مادر چقدر می آرزد.

پسر رو قدر مادر دان که دائم

کشد رنج تو را بیچاره مادر

برو پیش از پدر خواهش که خواهد

و تو را بیش از پدر بیچاره مادر

مادر دلش خوش است که یک دانه پسر دارد، دلش خوش است که دانه بچه دارد. (خدا به آبروی امام عصر «عج» ما را عاق والدین ممیران)

تمام حاصلش از زحمت این است

که دارد یک پسر بیچاره مادر (۱)

ص: ۱۳۶

در بنی اسرائیل فردی به نام جریح زندگی می کرد. وی از شهر وقریه و اجتماع دور بود و در بیابان معبدی داشت و همواره مشغول عبادت بود. در این مسیر بقدری کوشا بود که مردم علاقه و ارادت خاصی به او پیدا کردند حتی شاه و رجال آن دیار مرید او شده بودند.

روزی در معبد مشغول عبادت بود مادرش به دیدار او آمد دیدمشغول نماز است. چند بار وی را صدا کرد جریح صدای مادر رامی شنید و جوابش را نمی داد. رسول خدا «صلی الله علیه و آله» فرمود: اگر جریح عالم در فتنه بود می دانست که اگر نمازش را می شکست و جواب مادر رامی داد ثوابش بیشتر بود. مادر از این بی اعتنایی پسر دل سوخته شد و گفت برو امیدوارم از دنیا نروی مگر اینکه گروه هایی از مردم فاسق و فاجر دورتورا بگیرند. من این همه راه آمده ام تو در را باز نمی کنی و جواب نمی دهی. این را گفت و از معبد دور شد. جریح روز به روز از نظر منم اوج می گرفت تا اینکه عابدها و زاهدهای آن زمان به او حسد بردند. طبق مثل معروف حاسد از چاقی دیگران لاغر می شود.

دیگر حسادت آنها به جوش آمد و می گفتند چرا باید جریح آن همه دارای مقام باشد.

خاص و عام و رعیت مرید او باشند به دنبال این افکار آلوده زنی رامشهور به فاحشگی به حضور آورده و قدری پول به او دادند و گفتند تو همیشه از زنا حامله می شوی وقتی که بچه زائیدی بچه را به معبد جریح ببر و در آنجا بگذار و بگو تا در فلان وقت با من زنا کردی و این



بچه از توست بردار و دیگر کاری نداشته باش.

وقتی که چشم زن به پولها افتاد دلش رفت این پیشنهاد را پذیرفت وقتی که وضع حمل کرد بچه اش را برد و به معبد جریح گذارد و گفت ای جریح این بچه از توست بردار بزرگش کن. آنگاه طبق نقشه قبلی عده ای در اطراف معبد آماده بچه را برداشتند و نزد پادشاه بردند و جریان زنای جریح را به پادشاه گفتند. پادشاه از این گزارش بی اندازه ناراحت شد دستور داد فوری بروید معبد جریح را خراب کنید و او را دستگیر کرده بیاورید.

مردم آمدند یا یک وضع عجیبی معبد را خراب کرده و جریح را بارسوائی تمام کشان کشان نزد پادشاه بردند در حالیکه مردم به اومی رسیدند و آب دهان به صورتش می انداختند.

پادشاه نیز از شدت غضب بدون تحقیق دستور داد او را بدار آویختند و اعلام کرد که مردم جمع شدند و منظره دار زدن جریح را ببینند.

در این میان مادر جریح با سایر مردم بگرد دار اجتماع کردند.

جریح در بالای دار چشمش به مادر خود افتاد و نفرین مادر یادش آمد که گفته بود امیدوارم در آخر عمر جماعتی از فساق و فجار به دور تو باشند و تو بمیری.

مادرش را صدا کرد و گفت: از من راضی شو مادر.

گفت: اکنون که پشیمان هستی تو را بخشیدم و از تو راضی شدم.

در این هنگام جریح قوت گرفت و گفت آن بچه ای را که به من نسبت می دهند بیاورید تا او را ببینم.

بچه را آوردند. در این وقت جریح سر به آسمان بلند کرد و گفت:

پروردگارا تو میدانی که این تهمت را به من زده اند و من بی گناهم. این نسبت ناروا را از من رفع کن.

پس رو کرد به کودک و گفت: ایها الصبی انطق باذن الله و اخبرنا من اییک؛ ای کودک به اذن خدا سخن بگو و پدر خود را معرفی کن.»

کودک با زبان فصیح گفت: ای مردم ساحت مقدس جریح از این آلودگی ها دور است او پدر من نیست، پدر من فلانی است خدا حکم کند میان من و پدر و مادرم که نطفه مرا به حرام بسته اند.

پادشاه از این حادثه تعجب کرد. فوری دستور داد جریح را از داربه پائین آوردند و خیلی از او معذرت خواهی کردند و فوق العاده به او احترام کردند و سپس دستور داد معبدش را خیلی با شکوه ساختند و تمام آنهایی که نقشه قتل او را طرح کرده بودند با شکنجه سختی به قتل رساند و جریح هم سوگند خورد که دیگر از مادر خود جدا نشود و پیوسته او را خدمت کند (۱).

### نفرین مادر

ایام فاطمیه سنه ۱۳۹۸ هجری قمری یکی از گویندگان محترم مشهد درباره نفرین مادر حکایتی را نقل کرد که برای عبرت دیگران نوشته می شود.

ص: ۱۳۹

می گفت در مشهد مقدس پیرمردی نابینا بود که اکثرا او را در مجالس و پای منبرها می دیدم روزی کنارش نشستم و علت کوریش را جویا شدم؟

گفت: در سن نه سالگی باتفاق برادرانم و مادرم روز جمعه ای به عنوان تفریح و شستن فرشها و لباس ها به قریه طریقه رفته بودیم.

مادرم کنار قنات نشسته و سرگرم شستن لباسها بود من به قصد ترسانیدن مادرم آهسته از چند قدم بالاتر داخل قنات شدم و آهسته آهسته آمدم تا نزدیک مادرم رسیدم ناگهان از قنات خارج شده و با صدای وحشتناکی او را ترساندم.

مادرم که از این شما سخت به وحشت افتاده بود با رنگ پریده و بدن لرزان گفت (الهی تیر به چشمانت بخورد) چرا مرا اذیت می کنی.

چند لحظه بعد که سفره ناهار گسترده شد و برای صرف غذا دورهم نشستیم برادرم با تفنگ ساچمه ای که برای زدن کبوترها و گنجشک ها با خود آورده بود سرگرم بازی بود، ناگهان به طرف من خالی شد و چند عدد از ساچمه ها بصورت و چشمان من اصابت کرد که در نتیجه هر دو چشمم نابینا شد.

گوینده داستان می گفت آن پیرمرد دست مرا گرفت و به پیشانی خود گذاشت هنوز اثر آب ساچمه ها در پیشانی و ابرو زیر دست احساس می شد.

بلی نتیجه نفرین مادر این شد که بعد از چند لحظه اثر کرد، چشمان فرزندى را که مادرش را رنجانیده و لرزانیده، از او گرفت و برای

## حکایت عجیبی در عاق

مالک ابن دینار گوید: سفر حج کردم. جماعتی را در عرفات دیدم به خود گفتم کاش میدانستم حج کدام یک از اینها قبول است، او را تهنیت گویم و کدام یک مردود است او را تعزیت گویم.

در خواب دیدم شخصی می گوید: «قد غفر الله للقوم أجمعين إلا محمداین هارون البلخی، فقد داله علی حجه؛ خداوند همه این جماعت را بخشید جز محمد ابن هارون بلخی را که حجش مردود است، چون صبح شد نزد اهالی خراسان رفتم و از ایشان حال او را پرسیدم، گفتند آن مردی است عابد و زاهد و او را در خرابه های مکه باید جست بعد از گردش زیاد او را در خرابه های مکه دیدم، دستها را به گردن بسته و زنجیر در پا نهاده و در حال نماز است.

همینکه مرا دید پرسید کیستی؟ گفتم مالک بن دینارم، گفت خواب دیده ای؟ گفتم بلی، گفت هر سال مرد صالحی مثل تو در خصوص من خواب می بیند. گفتم سبب چیست؟

گفت من شراب می خوردم در اول سال رضانی شراب خورده بودم مادرم مرا زجر کرد من دو دستی مادرم را برداشته و در تنور انداختم پس از آنکه از مستی بخود آمدم مرا خبر کرد که چنین کار

ص: ۱۴۱

بدی کرده ام از ناراحتی همان دست خود را بریدم و پایم را بزنجیر بستم هر چه بر ندامت افزودم سودی نبردم و هر سال حج میکنم ودعا و استغاثه می نمایم باین نحو یا (فارح الهم و یا کاشف الغم فرج همی واکشف غمی و أترض علی أتی)؛ ای بردارنده هم و غم، اندوه مرا بردار و مادر مرا از من راضی گردان»

اینقدر بدان که، از کار بد خود توبه کرده ام و بیست و شش غلام و بیست و شش جاریه را آزاد کرده ام.

مالک گوید گفتم ای مرد با این عمل شنیع نزدیک بوده تمام روی زمین را بسوزانی همان شب در خواب رسول خدا «صلی الله علیه و آله» را دیدم فرمود: ای مالک مردم را از رحمت خدای ناامید مکن که خداوند به حال محمد ابن هارون توجه نموده و دعای او را مستجاب فرموده و گناهانش را عفو کرده و او را خبر کن که سه روز است از روزهای دنیادر آتش می ماند.»

خداوند دل مادر را بوی مایل می کند و بترحم می آورد، تا او را حلال کند هر دو داخل بهشت می شوند.

من آمدم خواب خود را نقل کردم، همین که مرد آن را شنید روح از بدنش مفارقت کرد و او را غسل داده و دفن نمودیم (۱).

ص: ۱۴۲

## چگونه کتک زدن به مادر فرزند را بر وزیاه کشانید

یکی از دوستان اینجانب نقل می کرد مردی در خراسان شغلش رانندگی بود و وضع مالی او بسیار بد بود روزی در گاراج دیدم باماشین دیگری تصادف کرده و ضرر زیادی به او رسیده بود و همیشه بقول معروف بد می آورد آنجا که صحنه تصادف را تماشا می کردم از او سؤال کردم چرا تو اینقدر بد می آوری؟

آهی کشید و گفت: تمام این نکبت و بدبختی من از نفرین مادر من است.

زیرا من یکی از متمدن ترین اهالی مشهد بودم و همانطور که بیشتر انسانها هنگامی که به ثروت می رسند خود را گم می کنند ثروت منم موجب غرور و مستی من شد و با چند دختر بعنوان دائم ازدواج کردم و بعد از مدتی طلاق می دادم و مادری داشتم که مرا از این کار نهی می کرد تا آنکه مرتبه آخر با دختری ازدواج کردم مدتی که از ازدواج ما

گذشت تصمیم گرفتم او را طلاق بدهم مادرم بطلاق دادن او مخالفت کرد و مرا سرزنش کرد و منم بر اثر سرزنش مادر ناراحت و عصبانی شدم عوض آنکه به نصیحت های مادرم گوش بدهم او را کتک مفصلی زدم. گفتم تو به کارهای من چرا دخالت می کنی و او مرا نفرین کرد.

همان شبی که مادرم را کتک زدم، خوابیدم، نصف شب در خواب دیدم که تمام بدنم را شپش گرفته است از وحشت از خواب بیدار شدم و فردا صبح زنگ تلفن صدا کرد گوشی را برداشتم خبر دادند که کشتی که از خارج کشور به سوی ایران می آمد و تمام مالش مال من بود و تمام ثروتم همان بود در دریا غرق شده است. دانستم که از

هستی افتاده ام و نابود شده ام تا ظهر خبر ورشکستگی من بین مردم و طلب کارها منتشر شد و طلب کارها آمدند تمام موجودی خانه ام را بردند و به نان شیم محتاج شدم.

بعد از آن یک ماشین سواری کهنه را با زحمت و قرض تهیه کردم و به این وسیله زندگی خودم را اداره می کردم.

اما نفرین مادر باز مرا رها نکرد یک روز ماشینم را کنار خیابان پارک نمودم و رفتم به مغازه آپاراتی تا پنچری لاستیک ماشین را با هم درست کنند، ناگهان یک ماشین تانکر بزرگ مستقیم آمد روی ماشین سواری من و تمام ماشین مرا بهم پرس کرد بعد معلوم شد که راننده تانکر در چند قدمی که ماشین من متوقف بوده سگته قلبی کرده و پشت فرمان بیهوش شده و بر اثر محکم خوردن فرمان به او دو مرتبه بیهوش آمد گویا فقط مأموریت داشته این چنین ضرری به من برساند.

خلاصه کرد که بعد از آن شبی که مادرم را کتک زدم همیشه این صحنه ها برایم پیش آمد می کند تا بعد چه به سرم آمد (۱).

### نفرین مادر ز مخسری:

زمخسری که یکی از علمای مشهور اهل سنت است، روزی از دامنه کوه و راه ناهموار که می رفت ناگهان افتاد و پایش شکست. هر قدر استخوان شکسته را بستند، اثری نبخشید، سرانجام به او گفتند:

ص: ۱۴۴

که این استخوان باید بریده شود. خلاصه آن را بردند و خودش می گفت: نفرین مادر یک پا را از من گرفت، پرسیدند چطور؟ گفت:

کوچک بودم گنجشکی را گرفتم و پایش را با ریسمان محکم بستم و با او بازی می کردم که ناگهان آن گنجشک میان سوراخی ماند، من ریسمان را کشیدم، نیامد در نتیجه یک پای آن شکست و با ریسمان آمد، مادر من وقتی آن منظره را دید، گفت: پسر خدا پایت را بشکند، چرا پای این حیوان را شکستی، نفرین مادر آخر کار خود را کرد و پایم را شکست (۱).

### حکایت دیگر در مورد مادر

روزی ابراهیم غلام امام صادق «علیه السلام» از حضرت اجازه گرفت و پیش مادرش رفت و یک روز در خانه مادر ماند. لکن آن روز بر سر کاری با مادرش نزاع نمود و بوی تنیدی کرد. پس از برگشتن امام صادق «علیه السلام» از وی اعراض نمود و فرمود: چرا مادرت را از خود رنجاندی؟ مگر نمی دانی شکم او منزل و آغوش وی گهواره و پستانهایش ظرف تو بود؟ زود برو و از مادرت رضایت بگیر و او را راضی نما و توبه کن که پس از این به مادرت تنیدی نکنی، غلام برگشت و از مادرش رضایت گرفته و بازگشت (۲).

ص: ۱۴۵

---

۱- وعاظ گیلان، ص ۶۱

۲- بحار الانوار، ۱۱



## اویس قرنی و مادرش

اویس قرنی شتربانی می کرد و از اجرت آن مخارج مادر خود را می داد. روزی برای زیارت پیغمبر «صلی الله علیه و آله» از مادر اجازه خواست.

مادر گفت: اجازه می دهم به شرط آنکه بیش از نصف روز در مدینه توقف نکنی. اویس حرکت کرد و به مدینه آمده به منزل پیغمبر «صلی الله علیه و آله» رسید و سراغ پیغمبر «صلی الله علیه و آله» را گرفت. گفتند: پیغمبر به سفر رفته است.

اویس طبق وعده اش پس از توقف کمی باز به یمن برگشت و آن حضرت را ندید. موقعی که پیغمبر به خانه آمد پرسید: این نور کیست که در این خانه تابیده است؟ گفتند: شتربانی بنام اویس آمد و زود برگشت.

حضرت فرمود: آری اویس در خانه ما این نور را به هدیه گذاشت و رفت پیغمبر «صلی الله علیه و آله» درباره همین اویس می فرمود: یفوح روائح الجنة.. آه چه بسیار به دیدار تو مشتاقم ای اویس قرنی (۱).

## حق مادر

زکریا پسر ابراهیم با آنکه پدر و مادر و همه فامیلش نصرانی بود و خود او نیز بر آن دین بود مدتی بود که در قلب خود تمایل نسبت به اسلام احساس می کرد. وجدان خردمندش او را به اسلام می خواند.

ص: ۱۴۶

آخر بر خلاف میل پدر و مادر و فامیل دین اسلام را اختیار کرده و به مقررات اسلام گردن نهاد موسم حج پیش آمد.

زکریای جوان به قصد سفر حج از کوفه بیرون آمد و در مدینه به حضور امام صادق «علیه السلام» تشریف یافت ماجرای اسلام خود را برای امام «علیه السلام» تعریف کرد.

امام صادق «علیه السلام» فرمود: چه چیز اسلام نظر تو را جذب کرده؟

گفت همین قدر می توانم بگویم که سخن خدا در قرآن که به پیغمبر «صلی الله علیه و آله» خود می گوید: «ای پیغمبر تو قبلا اگر نمی دانستی که کتاب چیست و نمی دانستی که ایمان چیست اما این قرآن را که به تو وحی می کردیم نوری قرار دادیم و به وسیله این نور هر که را بخواهیم راهنمایی کنیم» درباره من صدق می کند. امام «علیه السلام» فرمود: تصدیق می کنم خدا تو را هدایت کرده است. آنگاه امام سه بار فرمود خدایا خودت او را راهنما باش.

سپس فرمود پسر کم اکنون هر پرسشی داری بگو.

جوان گفت: پدر و مادر و فامیل همه نصرانی هستند مادرم کوراست من با آنها محشورم و قهر با آنها هم غذا می شوم. تکلیف من در این صورت چیست؟

آیا آنها گوشت خوک مصرف می کنند.

نه یابن رسول الله دست هم به گوشت خوک نمی زنند، معاشرت تو با آنها مانعی ندارد آنگاه فرمود: مراقب حال مادرت باش تا زنده است به او نیکی کن. وقتی که مرد جنازه او را به کسی دیگر وا مگذار.

خودت شخصا متصدی تحفیز جنازه او باش.

در اینجا به کسی نگو که با من ملاقات کرده ای. من هم به مکه خواهم آمد. ان شاء الله در مناهمدیگر را خواهیم دید. جوان در منابه سراغ امام رفت در اطراف امام ازدحام عجیبی بود مردم مانند کودکانی که اطراف معلم خود را می گیرند و پی در پی بدون مهلت سؤال می کنند پشت سر هم از امام سؤال می کردند و جواب می شنیدند ایام حج به آخر رسید و جوان به کوفه برگشت سفارش امام را به خاطر سپرده بود کمر به خدمت مادر بست و لحظه ای از مهربانی و محبت به مادر کور خود فرو گذار نکرد با دست خود او را غذا می داد و حتی شخص جامه ها و سر مادر را جستجو می کرد که شپش نگذارد این تغییر روش پسر خصوصاً پس از مراجعت از سفر مکه برای مادر شگفت آور بود؟ یک روز به پسر خود گفت پسر جان تو سابق که در دین ما بودی و من و تو اهل یک دین و مذهب به شمار می رفتیم اینقدر به من مهربانی نمی کردی؟ اکنون چه شده است با اینکه من و تو از لحاظ دین و مذهب با هم بیگانه ایم بیش از سابق با من مهربانی می کنی؟ مادر جان مردی از فرزندان پیغمبر به من اینطور دستور داد خود آن مرد هم پیغمبر است نه او پیغمبر نیست او پسر

پیغمبر «صلی الله علیه و آله» است پسر کم خیال می کنم خود او پیغمبر باشد.

زیرا اینگونه توصیه ها و سفارشها جز از ناحیه پیغمبران از ناحیه کس دیگری نمی شود نه مادر مطمئن باش که او پیغمبر نیست او پسر پیغمبر «صلی الله علیه و آله» است اساساً بعد از پیغمبر ما پیغمبری به جهان نخواهد آمد.

پسر کم دین تو بسیار دین خوبی است از همه دینهای دیگر بهتر است. دین خود را بر من عرضه بدار جوان شهادتین را بر ما در عرضه کرد

مادر مسلمان شد. سپس جوان آداب نماز را بر مادر کور خود تعلیم کرد.

مادر فرا گرفت، نماز ظهر و عصر را بجا آورد. شب شد توفیق نماز مغرب و عشاء نیز پیدا کرد. آخر شب ناگهان حال مادر تغییر کرد مریض شد و به بستر افتاد. پسر را طلبید و گفت پسر کم، یک بار دیگر آنچه‌هایی را که به من تعلیم کرده‌ای تعلیم کن. پسر بار دیگر شهادتین و سایر اصول اسلام یعنی ایمان به پیغمبر و فرشتگان و کتب آسمانی و روز بازپسین را به مادر تعلیم کرد. مادر همه آنها را به عنوان اقرار و اعتراف بر زبان جاری و جان به جان آفرین تسلیم کرد. صبح که شد مسلمانان برای غسل و تشییع جنازه آن زن حاضر شدند کسی که بر جنازه نماز خواند و با دست خود او را به خاک سپرد پسر جوانش زکریا بود (۱).

### اطاعت از مادر

در زندگی نامه آیت الله میرزا جواد آقا تهرانی، آمده است: با اینکه تصمیم داشت در نجف بماند و به ادامه تحصیل پردازد. از والده مکرمه اش نامه ای دریافت کرد که وی را به مراجعت به تهران فرا می خواند: لذا علی رغم تمایل شخصی به اقامت در نجف، از آنجا که به گفته خود تحصیل را واجب و اطاعت مادر را (أَوْجَب) می دانست، به

ص: ۱۴۹

تهران برگشت و پس از گذشت سه روز از مراسم ساده ازدواج که قبلاً تدارکش را دیده بودند، رهسپار مشهد مقدس شد (۱).

### بازگشت به زادگاه به احترام مادر

آیت الله میرزا عبدالحسین غروی تبریزی نقل می کند: آقا علی جدا علای ما، که امامت جمعه «جامعه» را بر عهده داشت، در پشت کتاب شرح جمعه، باخط زیبا و خوانا، خطاب به فرزندانش نوشته است:

فرزندانم شما به شهرهای بزرگ بروید و در آن شهرها بمانید من در نجف تحصیل کردم. از نجف به مشهد مشرف شدم و در آن شهر، حوزه درسی داشتم. ولی مادرم نوشت: به چهرگان بیا، او را اطاعت کردم و به اینجا آمدم (۲).

### احترام استاد مطهری به مادرش

آقا مجتبی فرزند گرامی استاد شهید مطهری از پدرشان نقل می کنند که فرمود: گهگاه که به اسرار وجودی خود و کارهایم می اندیشم احساس می کنم یکی از مسائلی که باعث خیر و برکت در

ص: ۱۵۰

---

۱- کلید خوشبختی، ج ۱، ص ۱۱۵

۲- مجله حوزه، ۳۷/۶۲، مصاحبه با آیت الله غروی

زندگیم شده و همواره عنایت و لطف الهی را شامل حال من کرده است احترام و نیکی فراوانی بوده است که به والدین خود کرده ام.

بویژه در دوران پیری و هنگام بیماری علاوه بر توجه معنوی و عاطفی (با وجود فقر مالی و مشکلات مادی در زندگیم) تا آنجا که توانائیم اجازه می داد، از نظر هزینه و مخارج زندگی به آنان کمک و مساعدت کرده ام. آنگاه آقا مجتبی از مادرشان نقل می کنند که مادر آقای حاج شیخ مرتضی مطهری در میان عروسهایشان به من لطف و عنایت خاصی داشت و این لطف به خاطر علاقه و محبت به فرزند دلبندهش شیخ مرتضی است. اما این علاقه و محبت مادر و فرزند دو طرفه بود.

در آغاز جوانی، روزی گله کوچکی از مادر ایشان کردم. استاد شهید، به اندازه های ناراحت شدند که یک روز با من صحبت نکردند.

من از آنجا به میزان علاقه و احترام خاص استاد به مادرشان پی بردم و هرگز در این باره سخن نگفتم. استاد مطهری در موقع روبرو شدن با پدر و مادر دست آنان را می بوسیدند و به ما نیز توصیه می کردند که دست ایشان را ببوسیم (۱).

### **احترام به مادری**

علامه مغنیه لبنانی در سفرنامه حجاجش می نویسد: دیدم شخصی مادرش را روی کول گرفته بود و از شدت ضعف پاهای پیرزن از طرف

ص: ۱۵۱

---

۱- سرگذشت های ویژه از زندگی استاد مطهری (ره)، ج ۲، ص ۵۰-۱۴۹

شانه پسرش آویزان بود. مرد دو دست مادرش را گرفته بود و او راسعی و طواف می داد. من به دنبال آنها بودم و کاملاً صحنه ها را زیر نظر داشتم و تصور می کردم این مرد خود را خوشبخت ترین اشخاص می داند، چون با انجام وظیفه فرزندی و ادای حق مادری، جای خود را در بهشت برین می بیند.

هم چنانکه احساس می کردم مادر کاملاً از وجود چنین فرزند نیکوکاری غرق در شادی و شمع است، چون فرزند با وفایش، عالی ترین و رؤیائی ترین آرزوها و تمنیات او را عملی ساخته است.

این صحنه را که می دیدم به یاد فرزندانی افتادم که از مهر مادری و پدری سوء استفاده کرده و آن را وسیله گستاخی خویش قرار می دهند و با عقوبت و نافرمانی با آنها روبرو می شوند.

### **پاداش احترام به مادر**

یکی از ارادتمندان آیت الله بهاء الدینی «رحمت الله علیه» نقل می کند: در بین سخنانی که رد و بدل می شد نام حاج آقا فخر تهرانی به میان آمد.

معظم له (آیت الله بهاء الدینی) فرمود: در جلسه ای که حضرت ولی عصر (عج) در مکه داشتند. نام چندین نفر برده می شود که یکی از آنان حاج آقا فخر تهرانی بوده است.

رو به آقا کردم و گفتم: اجازه می فرمایید این مطلب را به حاج آقا

فخر، عرض کنم؟ (آیت الله بهاء الدینی) فرمودند: مانعی ندارد.

چون سخن معظم له را به حاج آقا فخر گفتم، شروع به گریه کردند؟

ایشان پیرامون این توفیق بزرگ سؤال کردم؟

فرمود: نمی دانم ولی شاید به خاطر خدمتی است که به مادرم کرده ام، زیرا ایشان به خاطر کسالتی که داشت مدتی بستری گردید و خانه نشین شد.

از این رو، تمام کارهایم را تعطیل کردم و مشغول خدمتگذاری او شدم.

شاید این عمل ناچیز قبول شده است. به ویژه که ایشان علویه بود و از سادات محسوب می شد.

بعد از رحلت حاج آقا فخر تهرانی، آیت الله بهاء الدینی فرمودند:

او به خاطر خدمات چندین ساله خود به مادرش، الان در خوشی و سرور کامل است (۱).

### غرور جوانی و محبت مادر

آیت الله بهاء الدینی می فرماید: در ماه مبارک رمضان، علاوه بر کارهای روزانه، گاهی ساعتی نزد مادرم می ماندم و پس از صرف افطار به ادامه درس و بحث و مطالعه می پرداختم.

شب‌های دیر وقت به خانه برگشتم. به طوری که یک ساعت بیشتر به

ص: ۱۵۳



اذان صبح نمانده بود. هنگامی که وارد خانه شدم، مادرم را چنان ناراحت و آشفته خاطر دیدم که ناگهان به سوی من آمد و گفت: چرا این قدر دیر کردی؟ از ناراحتی و نگرانی تا الان نخوابیده ام.

و بنده با غرور جوانی ای که داشتم به جای اظهار محبت و عذرخواهی از ایشان، گفتم: بی خود نخوابیده اید، می خواستید بخوابید.

اما چندی نگذشت که چوب این برخورد غلط را خوردم هر چند آن شب در پی کار خوب و پسندیده بودم ولی به خاطر پایمال کردن حقوق دیگران و اذیت پدر و مادر، تنبیه شدم (۱).

ص: ۱۵۴

---

۱- همان، ص ۱۰۹

(خودخواهی، خودبینی، خودپسندی)

عُجْب چیست؟ و دارای چه آفاتی است؟

همان خودخواهی و خودبینی و خودپسندی است.

آفات آن (خودبینی) بسیار است. از جمله کبر است زیرا - چنانکه بیان آن خواهد آمد - یکی از اسباب کبر خود بینی است. او از جمله فراموشی گناهان و مهمل گذاردن آنهاست، که آنها را به خاطر نمی گذراند و اگر گاهی به خاطرش بگذرد اعتنائی نمی کند و آن را بی اهمیت و ناچیز می شمارد، و در نتیجه کوششی برای تدارک و تلافی گناهان نمی نماید، بلکه گمان می برد که خدا آن را خواهد آمرزید. اما اگر عبادتی از او سرزند آن را بزرگ می شمارد و به آن شاد می شود و برخدا منت می گذارد، و نعمت توفیق و قدرتی را که خدا برای آن به او

داده فراموش می کند. و وقتی گرفتار چنین جیبی شد از درک آفات و معایب اعمال خود غافل می شود و کسی که در اندیشه واجستن اعمال خود نباشد کوشش او به هدر می رود، زیرا اعمال ظاهری اگر خالص و از شائبه ها پاک نباشد کم اتفاق می افتد که سود بخشد، و

کسی آفات اعمال خود را باز می جوید که خائف و ترسان باشد نه گرفتار عجب. زیرا معجب به خود و رأی خود مغرور و از مکر خدا ایمن است، و می پندارد که نزد خدا منزلتی دارد، و به سبب اعمال خویش که خود توفیق و نعمت الهی است برای خود حقی بر خدا قائل است و چه بسا عجب او را به خود ستائی وا می دارد.

و اگر به رأی و عقل و علم خود اعجاب داشته باشد، از پرسیدن و استفاده علمی و مشورت کردن باز می ماند، و در نتیجه استبداد رأی پیدا می کند و از سؤال از عالم تر از خود سر باز می زند، و بسا که به رأی خطائی که نموده عجب و اصرار می ورزد، و به رأی دیگران اعتنای نمی کند، پند کسی را نمی شنود و موعظه هیچ واعظی را نمی پذیرد، بلکه دیگران را خوار و نادان می شمرد. اگر رأی فاسد او مربوط به امر دنیوی باشد به خود زیان می رساند و کارش به رسوائی میکشد و اگر متعلق به امر دینی باشد- بخصوص در اصول عقاید- گمراه و هلاک

می شود.

اما اگر وی نفس خود را متهم می کرد و به رأی خود تکیه می کرد، برای او بهتر و نیکوتر می بود و به حق و یقین دست می یافت و از آفات عجب سستی و کاهش در جد و جهد است، زیرا صاحب این صفت گرفتار این خیال خام است که از سعی و کوشش بی نیاز است و به آنچه مایه نجات است دست یافته، و همین پندار بی تردید هلاک صریح است (۱).

ص: ۱۵۶

خود بینی از مهلکات بزرگ و از بدترین صفات زشت و نکوهیده است.

رسول خدا «صلی الله علیه وآله» فرمود: «ثَلَاثُ مُهْلِكَاتٍ: شُحُّ مَطَاعٍ، وَهُوَ مَتَّبِعٌ، وَاعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ؛ «سه چیز هلاک کننده است: بخلی که مطیع آن شوند، و هوی و هوسی که از آن پیروی کنند، و اعجاب آدمی نسبت به خود».

و فرمود: «هرگاه ببینی که مردم از بخل و از هوی و هوس خود پیروی می کنند و هر صاحب رأیی به رأی خود عجب می نماید و آن را صواب می شمارد، خود را محافظت کن.»

فرمود: «اگر هیچ گناهی نکنید من از بدتر از گناه بر شما می ترسم و آن عجب است.»

### گفتگوی حضرت موسی «علیه السلام» با شیطان

(زمانی حضرت موسی «علیه السلام» نشسته بود که شیطان سوی او آمد و کلاهی رنگارنگ به سر داشت، چون نزدیک موسی رسید کلاهش را برداشت و ایستاد و سلام کرد.

حضرت موسی «علیه السلام» گفت: تو کیستی؟

گفت: من ابلیسم

گفت: شیطان توئی؟! خدا آواره ات کند.

شیطان گفت: من آمده ام برای منزلتی که نزد خدا داری به تو سلام کنم.

حضرت موسی «علیه السلام» گفت: این کلاه چیست؟ گفت: به وسیله این کلاه دل‌های بنی آدم را می ربایم (۱).

حضرت موسی «علیه السلام» گفت: کدام گناه است که چون آدمی مرتکب شود بر او مسلط می شوی؟

گفت: هر وقت عجب نموده و عمل خود را بزرگ شمارد و گنااهش در نظرش کوچک آید».

و نیز فرمود: «قال الله عزوجل: يا داؤود؛ بشر التدين و أنذر الصديقين، قال: كيف أنشر الشذبي و أنذر الصديقين؟ قال: بشير المذنبين أنى أقبل اليه و أعفو عن الذنب، و أنذر الصديقين ألا ينجبوا بأعمالهم، فإنه ليس عند أنصبه الحساب إلا هلك: «خدای عزوجل فرمود: ای داوود «علیه السلام»! گناهکاران را مژده بده و صدیقان (۲) را بترسان، عرض کرد: چگونه و (چرا) به گناهان مژده دهم و صدیقان را بترسانم؟ فرمود: گناهکاران را مژده بده که من توبه را می پذیرم و از گناه در میگذرم، و صدیقان را بترسان که به اعمال خود عجب نکنند (مغرور و خود بین نشوند)، زیرا بندهای نیست که او را به پای حساب آورم مگر آنکه هلاک می شود».

ص: ۱۵۸

- 
- ۱- شاید رنگهای گوناگون کلاه نموداری باشد که شیطان بدان وسیله آدمیزاد را فریب می دهد، مانند شهوات و زیورهای دنیا و ادیان باطل و عقاید و اخلاق فاسد.
  - ۲- راستگویان درست کردار، کسانی که قولشان با فعلشان راست باشد

امام باقر «علیه السلام» می فرماید: «دخل رجلان المسجد، أحدهما عابد و الآخر فالح، فخرجا من المسجد و الفایق صدیق و الغایه فاسق، و ذلك أنه یدخلُ العابد المنجد مدینادیه یدل بها، فتكون فكرته فی ذلك، و تكون فكره الفاسق فی الدم علی فیسقه، و یتستغفر الله مما صنع من الذنوب؛» (دو مرد داخل مسجد شدند یکی عابد و دیگری فاسق، چون از مسجد بیرون

رفتند، فاسق از جمله صدیقان بود و عابد از جمله فاسقان و سبب آن این بود که عابد داخل مسجد شد در حالی که به عبادت خود می بالید و به آن می نازید و در این فکر بود، ولی فکر فاسق در ندامت و پشیمانی از فسق بود، و در این اندیشه که از گناهی که کرده از خدا آمرزش بخواهد.

امام صادق «علیه السلام» فرمود: «إن الله علم أن الت خیر المؤمنی من العجب و لولا ذلك ما ابتلی مؤمنا بذنب أبدأ؛» (خدا دانست که گناه کردن برای مؤمن از خود بینی بهتر است، و اگر چنین نبود هرگز مؤمنی را به گناهی مبتلا نمی کرد).

و فرمود: (من دخله العجب هلك؛) «هر که گرفتار خود بینی شود، هلاک گردد».

از آن حضرت «علیه السلام» پرسیده شد: «الرجل يعمل العمل و هو خائف مشفق ثم یقتل شیئا من البر یدخله به الجبیه؟ قال: هو فی حاله الأولى و هو خائف أخس خالا منه فی حال عجبه؛» (مردی عملی می کند و از آن ترسان و بیمناک است، سپس کار نیکی می کند و شبهه عجیبی در او پدید می آید، امام «علیه السلام» فرمود: حالت اول او خائف بود از حالت عجب و خود بینی اش بهتر است).

از جمله سنتهای دین عیسی بن مریم «علیه السلام» سیاحت و گردش در شهرها بود. در یکی از گردش ها مرد کوتاه قدی از اصحاب او همراهش بود تا حضرت عیسی «علیه السلام» به دریا رسید با یقین درست گفت: بسم الله و بر روی آب رفت، چون مرد کوتاه قد حضرت عیسی «علیه السلام» را دید که بر روی آب می رود او هم با یقین درست گفت: بسم الله و بر آب روانه شد تا به حضرت عیسی «علیه السلام» رسید. سپس خود بینی او را گرفت و گفت: این عیسی روح الله است که بر آب می رود و من نیز روی آب می روم، پس او را بر

من چه فضیلتی است؟ (چون این به خاطرش گذشت) در آب فرو رفت.

آنگاه حضرت عیسی «علیه السلام» را به فریاد رسی خواست، حضرت عیسی «علیه السلام» دستش را گرفت و از آب بیرون کشید و به او گفت: ای کوتا قد! چه گفتی؟ (که در آب فرو

رفتی). گفت: گفتیم: این روح الله است که روی آب می رود و من هم روی آب می روم و مرا خودبینی گرفت، حضرت عیسی «علیه السلام» به او فرمود: پا از حد خود، که خدایت در آن قرار داده، بیرون گذاشتی؛ خدا تورا به سبب این گفتار مبغوض داشت، از آنچه گفتی به خدای عزوجل توبه کن؛ پس توبه کرد و به مرتبه ای که خدا برایش قرار داده بود، باز گشت (۱)»

ص: ۱۶۰

اما معالجه اجمالی این است که پروردگار خود را بشناسد، و بداند که عظمت و جلال و عزت سزاوار غیر او نیست، و به خود چنانکه شایسته است معرفت داشته باشد که به خودی خود از هر ذلیلی ذلیل تر و از هر اندکی اندکتر است. و شکی نیست که وجود او ممکن است و هر ممکنی فی حد ذاته عدم محض است (چنانکه در حکمت متعالیه ثابت شده است) و وجود و تحقق و کمال و آثار او همه از واجب الوجود حق است. پس عظمت و کبریائی فقط شایسته وجود فیض بخش او و کمالات بی نهایت اوست، نه برای وی که عدم صرف و نبود محض است.

پس اگر کسی بزرگی کند و به چیزی فخر نماید باید به پروردگار خود بزرگی و افتخار کند، و خود را حقیر شمارد بلکه خود را ناچیز و عدم محض ببیند. و در این معنی همه ممکنات شریکند.

اما خواری و ذلتی که مخصوص این خود بین و نوع اوست از جمله این است که در آغاز نطفهای پلید و آخرش مرداری گندیده و متعفن است، و در این میان حتمال نجاسات بد بوست. و اگر او را بصیرتی می بود همین یک آیه کتاب خدای تعالی کافی است که می فرماید:

«قتل الإنسان ما أكره من أي شيء خلقه\* من طقتی خلقه فقدره\* السبیل یره\* ثم أماته فأقبره\* ثم إذشاع أنشره؛(۱) (مرگ بر انسان! چه چیز اورابه) (کفر و ناسپاسی) واداشت. خدا او را از چه آفرید؟ از

ص: ۱۶۱



نطفه ای آفریدش و اندازه دادش. آنگاه راه را برایش آسان کرد. سپس وی را بمیرانید و در گور کرد. سپس وقتی بخواهد برانگیزدش».

در این آیه خداوند اشاره می فرماید که انسان اول در کتم عدم بود و هیچ چیز نبود، سپس او را از پلید ترین چیزها که نطفه باشد آفرید، بعد از آن او را میرانید و مرداری گندیده و بوناک گردانید. پس چه چیز پست تر و رذلتر از چیزی که آغازش عدم و ماده خلقتش از همه چیز نجستر و آخرش مرداری متعفن باشد. و آن بیچاره بین این آغاز و انجام ناتوان و خوار است، نه از خود اختیاری دارد و نه بر کار خود و دیگری توان و قدرتی، که بیماری های هولناک و دردهای سخت جانگناه بر او چیره است و آفات گوناگون و طبیعت های متضاد (چهار خلط) بر او مسلط است که هر یک بر ضد دیگری در ویران کردن اجزاء پیکرش در کار است.

در هر لحظه خواهی نخواهی گرسنه یا تشنه می شود و بیماری و مرگ بی اختیار او به وی می رسد، و مالک سود و زیان و خیر و شر خود نیست.

گاه می خواهد چیزی را بداند نمی تواند.

گاه می خواهد امری را به یاد آورد فراموش می کند و گاه می خواهد چیزی را فراموش کند از خاطرش نمی رود.

گاه می خواهد دلش از چیزی منصرف شود برعکس و سوسه هایی اختیار او در میدان خاطرش جولان می دهند. پس قلب او مالک خود نیست و نفسش اختیار خود را ندارد.

گاه به چیزی میل می کند که هلاکش در آن است، و از چیزی نفرت

دارد که حیاتش در آن است. از چیزهایی که کشنده اوست لذت می برد و به کامش شیرین است و نسبت به آنچه سود و نجات او در آن است بی میل و سیر است. در یک دم از شب و روز ایمن نیست که گوش و چشم و علم و قدرتش از دست برود، و نه فلج اعضا گرفتار آید، و عقلش مختل و جانش ریوده شود و همه آرزوهایش بر باد رود.

و این همه را چاره ای نتواند کرد. اگر رهایش کنند نابود شود، و اگر به خود واگذارش کنند اجزاء وجودش از هم بپاشید. بنده ای است که بر هیچ چیز خود و دیگری توانا نیست. پس، اگر خود را می شناخت، چه چیز از او ذلیلتر و پست تر است؟ و اگر نادانی گریبانگیرش نبود، چگونه می توانست عجب و خود نمائی کند؟ اینها حال وسط و میانی او (بین تولد و مرگ) است.

اما آخر کار او (یعنی مرگ) چنانکه می دانی مرداری بدبو و پلیدی گردد، صورتش دگرگون و مضمحل می شود و اعضایش می فرساید و استخوانهایش می پوسد، و جزائش از هم می گسلد و سرانجام خوراک کرمها می شود که حتی حیوانات از وی می گریزند و هر انسانی به چشم پلیدی به او می نگرد. و تازه حال بهترش این است که به صورت اول یعنی خاک بر می گردد و گاه گل کوزه گران و زمانی خشت و آجر ساختمان می شود.

و چه بهتر بود اگر این خاک را به حال خود می گذاشتند و دیگر با او کاری نداشتند. اما هیئات! بعد از روزگاری که بر آن خاک کهنه می گذرد باز او را زنده می کنند تا بلاهای شدید را ببیند. اجزاء پراکنده تنش گرد می آید و از گور بیرون می رود و به صحنه قیامت رانده

می شود. در آن وقت آسمانی می بیند شکاف خورده و زمینی دگرگون شده، کوه هائی به حرکت در آمده و ستارگانی تیره و خورشیدی گرفته، و جهنمی برافروخته و بهشتی دلگشا و آراسته تر از وی عدل الهی بر پا و نامه های اعمال گشوده. آنگاه خود را در معرض محاسبه و مؤاخذه می بیند و ملائکه درشتخو و سختگیر را بر خود گمارده می یابد. پس نامه عمل او را به دست راست یا چپ او می دهند و هرچه کرده از خرد و کلان و اندک و بسیار در آنجا مشاهده می کند.

در این حال اگر بدی ها و گناهانش بر خوبی ها و حسناتش غالب گردد و سزاوار عذاب و دوزخ باشد آرزو می کند که سگی و خوک بود یا چون چهار پایان خاک می گشت و گرفتار عذاب و عقاب نمی شد. و شکی نیست که حال سگ و خوک از حال بنده گناه کاری که پروردگار قهار خود را نافرمانی کرده بسی بهتر است، زیرا آغاز و انجام داد و دام خاک است و از عذاب و عقاب بر کنار. اما اگر اهل دنیا کسی را که در آتش دوزخ معذب است ببیند از زشتی منظر و کراهت چهره او فریاد و فغان بر آرند. و اگر بوی او را استشمام کنند از گندش بمیرند، و اگر قطره ای از آبی که به او می دهند به دریا های دنیا بیفکنند از بوی مردار متعفن تر گردد.

پس کسی را که چنین حالی است با عجب و خود را بزرگ دیدن چه کار؟ و چقدر باید از حال امروز و دیروز خود غافل باشد که اگر عذاب به او نرسد و از آتش دوزخ نجات یابد این از عفو پروردگار است. زیرا هیچ بنده ای نیست مگر اینکه گناهی کرده است، و هر کسی که مرتکب گناه شود مستحق عقوبت است و اگر عقاب نشود

فقط برای عفو الهی است و شکی نیست که عفو و بخشش امری یقینی و مسلم نیست، بلکه مشکوک و احتمالی است. پس کسی که گناه کرده و نمی داند که آیا مورد عفو و بخشش قرار خواهد گرفت یا نه، باید همیشه محزون و ترسان و شکسته دل باشد نه اینکه خود را بزرگ شمارد و عجب او را فرا گیرد.

بنگر به حال کسی که جنایتی کرده که مثلاً متسحق هزار تازیانه است، و او را گرفته و زندانی کرده باشند و منتظر است که او را به حضور مردم بیاورند و عقوبت را درباره او اجرا کنند، و نمی داند که آیا مورد عفو واقع می شود یا نه؟ آیا چنین کسی حالت خودبینی و عجب خواهد داشت؟ گمان نمی کنم که چنین پنداری.

پس هیچ بنده گناهکاری نیست که اگر چه یک گناه کرده باشد مگر اینکه مستحق عقوبت الهی شده، و دنیا زندان اوست، و نمی داند که کارش به کجا خواهد انجامید.

این حال برای ترس و خواری و حقیری او کافی است. پس دیگر چه جای عجب و خود بزرگ بینی است.

و اما (عجب به ورع و تقوی و صبر و شکر و سخاوت و شجاعت و دیگر فضائل نفسانی): علاج این گونه عجب این است که بدانند که این فضائل وقتی سودمند و نجات بخش است که عجب با آنها نباشد، و اگر عجب داخل آنها شود همه را باطل و فاسد می کند. پس عاقل چرامرتکب رذیله ای شود که همه فضائل و صفات نیک او را ضایع و تباه کند، و چرا فروتنی و تواضع را پیشنهاد خود نسازد تا فضیلتی بر فضائلش افزاید و به سبب آن همه امورش ختم به خیر شود و عاقبتش

محمود گردد و کوشش و سعیش مورد قبول و سپاس قرار گیرد.

و اَمَّا عَجْبٌ بِهٖ حَسَبٌ وَ نَسَبٌ: علاجش دانستن چند چیز است:

اول- اینکه بدانند که فخر و بزرگی کردن به کمال دیگری از غایت سفاهت و نادانی است، زیرا کسی که در صفات خود پرست و بی کمال باشد، کمال دیگری اگر چه پدر یا جد او باشد چگونه پستی و نقص او را جبران می کند، بلکه اگر آن دیگری زنده بود می توانست به او بگوید: این فضیلت از من است ترا چه افتاده است، و تو کرمی هستی که از فضیلت من به هم رسیده ای، مگر کرمی که از فضله انسان حاصل شود برتر از کرمی است که از سرگین خر است؟! هیهات! این دو کرم در پستی یکسانند. همانا شرافت برای انسان است نه برای کرم.

### حکایتی از ابوذر غفاری در محضر پیامبر «صلی الله علیه و آله»

روایت شده است که: «روزی ابوذر در محضر پیغمبر «صلی الله علیه و آله» مردی گفت: ای سیاه زاده، حضرت رسول «صلی الله علیه و آله» فرمود: «ای اباذر پیمان سر خالی است پیمان سر خالی است، که سفیدزاده را بر سیاه زاده فضیلتی نیست. ابوذر بر زمین بخفت کف پای خود را بر رخسار من نه» و روایت است که: «بلال چون در روز فتح مکه بر بام کعبه اذان گفت، جمعی گفتند که این بنده سیاه اذان می گوید! در آن وقت این آیه نازل شد: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا

ص: ۱۶۶

إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ (۱) ای مردم! ما شما را از مرد و زن آفریدیم و جماعت ها و قبیله ها کردیم تا همدیگر را بشناسید. گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست.

رسول خدا «صلی الله علیه و آله» فرمود:

«إن الله قد أذهب عنكم عتیه الجاهلیه أن رها» کلم بنو آدم و آدم من تُراب؛ «خداوند عجب جاهلیت (یعنی کبر آن) را از شما برداشت، همه فرزندان آدمید و آدم از خاک است».

### حکایت فخر فروشی بربیک غلام

نقل شده است که: «یکی از بزرگان یونان بر غلامی فخر فروشی کرد، غلام گفت: اگر فخر تو به پدران توست پس برتری برای آنهاست نه برای تو، و اگر به سبب لباسی است که پوشیده ای شرافت برای لباس توست نه تو، و اگر به مرکبی است که سوار شده ای فضیلت برای مرکب توست، برای تو چیزی نیست که به آن عجب و افتخار کنی».

دوم- این که نسب حقیقی خویش را بشناسد، که پدر نزدیکش نطفه ای پلید است و جد دورش خاکی پست. و خدا اصل و نسب انسان را به او شناسانده و فرموده: «و بدأ خلق الإنسان من طین» \* ثم جعل نه من سلاله من ماء مهین: «خدا خلقت انسان را از گل آغاز کرد، آنگاه نسل او را از عصاره ای از:

ص: ۱۶۷

آب پست قرار داد».

و کسی که اصل او خاکی است که لگدمال می شود و مردم چیزهای آلوده به آن را می شویند برای او که فرع آن است چه رتبه و رفعتی است؟

سوم-آنکه بدانند که گذشتگانی که به آنها عجب و افتخار می کند، اگر از اهل دیانت و دارای خصال پسندیده و شرافت حقیقی بودند آشکار است که از عجب دور و بر کنار بودند بلکه شیوه ایشان فروتنی و شکسته نفسی و بزرگداشت خلق بوده است. پس اگر در اخلاق به آنها اقتدا کند خود بینی و بزرگ منشی سزاوار او نیست، ورنه به زبان حال و با همین عجب نسبت خود را مورد لعن قرار داده است. و اگر از اهل دیانت و شرافت علمی و عملی نبودند، بلکه فقط بزرگی ظاهری و شوکت عاریتی داشتند، مانند شاهان ستمگر و یاران و اعوان آنها،

أف بر کسی که به آنها عجب و افتخار کند و به خاطر آنها بزرگی فروشد! زیرا خویشاوندی و انتساب به دام و سگ و خوک بهتر است از خویشاوندی و انتساب به آنان. چگونه چنین نباشد و حال آنکه مغضوب در گاه خداوند و معذب در آتش دوزخند، که اگر صورتشان را در جهنم ببیند و پلیدی و تعفن و نکبت آنان را ملاحظه کند از آنها و از انتساب به آنها بیزاری جوید.

(عُجَبَ به جمال و زیبایی)

(عُجَبَ به مال)

(عُجَبَ به قوت و قدرت تن)

(عُجَبَ به جاه و منصب و حکومت و قدرت و...)

(عُجَبَ به...)

ص: ۱۶۸

ضد عجب و خود پسندی شکسته نفسی و انکسار و حقیر شمردن خود است.

و همان طور که عجب صرفاً بزرگ شمردن خویش است، بدون اینکه کوچک شمردن دیگری در آن اعتبار شده باشد، ضد آن مجرد کوچک دیدن خود است. بدون آنکه بزرگ شمردن دیگری در معنی آن شرط شده باشد. زیرا اگر به عجب کوچک شمردن دیگران ضمیمه شود تکبر است و انکسار نیز اگر با بزرگداشت دیگران مشروط باشد تواضع است، و این دو ضد همند.

در فوائد انکسار نفس و کوچک شمردن خود شکی نیست، و هر که به مرتبه بلند و ارجمندی رسید به این صفت رسیده، زیرا خدای تعالی با شکسته دلان است، و رسول خدا «صلی الله علیه و آله» فرمود: «با هر کسی دوفرشته همراه است که لگام وی در دست دارند، اگر روی خود را بزرگ درد لگام به زیر کشند و گویند خداوندا! او را ذلیل کن و افکنده دار، و اگر خود را حقیر و کوچک شمرد لگام به بالا کشند و گویند خداوندا! او را بردار و رفعت ده (۱)».

ص: ۱۶۹

---

۱- این حدیث را از روی «احیاء العلوم» ج ۲، ص ۳۲۹، تصحیح کردیم، مصحح



## خداوند تعالی و انتخاب حضرت موسی «علیه السلام» به پیامبری

روایت شده است که: «خدای تعالی به موسی «علیه السلام» وحی فرستاد که ای موسی «علیه السلام»! هیچ می دانی که چرا تورا برگزیدم و همسخن خود اختیار کردم؟ عرض کرد: پروردگارا به چه سبب بود؟ فرمود: «من بندگانم را زیر و رو (بررسی) کردم، هیچ یک را ندیدم که ذلت ایشان برای من چون تو باشد، ای موسی «علیه السلام»! تو هر وقت نماز میگزاری رخسار خود را بر خاک می نهی». و نیز روایت است که: «چون خدای تعالی به کوه ها وحی فرستاد که من کشتی نوح را بر یکی از شماها می نهم همه کوه ها گردن کشیدند و سرافرازی کردند مگر کوه جودی که خود را حقیر شمرد و فروتنی کرد، و آن کوهی است نزد شما، پس کشتی سینه بر آن کوه گذاشت، در آن هنگام نوح علل به زبان سریانی گفت: «یا ماری أثقن» پروردگارا اصلاح کن (۱)».

## خودبینی و لید بن یزید بن مروان

از کسانی که از قدرت و نیروی خود سوء استفاده کرده و بهره برداری ناروا نموده و طریق ظلم و ستم و راه فسق و جور را پیمودند یکی هم ولید بن یزید بن مروان بود در حالات وی دانشمندان اسلامی و علمای فریقین (سنی و شیعه) می نویسند: «پس از آنکه به خلافت غاصبانه رسید، مرتکب فجایع و شایع گوناگون گردید. از

ص: ۱۷۰

جمله جسارت رسانید که روزی به کتاب خدا و قرآن مجید تفال نمود و این آیه مبارکه آمد: «و استفتحوا و خاب کیل جبار عنید؛ یعنی درخواست غلبه و پیروزی از خداوند نمودند. هر بیدادگر و خودسرناکام و ناامید شد.»

ولید قرآن را تا کرده و بر هم گذاشت و آن را هدف و نشانه تیر خود قرار داد، و آنقدر تیر بر او زد که تکه تکه شد و هنگام تیر این اشعار را سرود و بر زبانش جاری کرد:

تهدذی بجبار عنید فها أنا ذاک جبار عنید

إذا ما جئت ربک یوم حشر فقل یا رب مزقنی الولید

یعنی مرا به وسیله ستمگری و سرکشی بیم داده و می ترسانی. پس بدان که من آن گردنکش و خودسرم. هنگامی که (روز محشر ورستاخیز) پیش پروردگارت آمدی از من گله و شکایت کن و بگو ولید مرا دریده و پاره پاره نمود.

پس از این قضیه و حادثه عمرش کوتاه گشته زندگانی مختصری نمود تا اینکه او را با بدترین وضعی کشتند و به حیات و زندگی خاتمه دادند، و به سزای اعمال و کیفر کردارش رسانیدند (۱).

### حادثه ای که بزرگان را تکان داد

شیخ طوسی (ابو جعفر محمد بن حسن متوفی سال ۴۶۰ در نجف) از علمای بزرگ اسلام قرن پنجم است، و مؤسس حوزه علمیه نجف بود، او خود نقل می کند، از عجائب روزگار که مرا تکان داد و به

ص: ۱۷۱

حال خود متوجه شدم این که: درباره انواع و اقسام داد و ستدها و تجارتها، کتابی جامع نوشتم، ونهایت کوشش را در تکمیل آن نمودم، و در این مورد، همه کتابهای مربوطه را دیدم، و با خود می گفتم:

کامل ترین کتاب را درباره مسائل خرید و فروش و تجارت نوشته ام و در این باره، اطلاع من از همه بیشتر است.

تا اینکه در مجلسی، دو نفر بادیه نشین نزد من آمدند و درباره خرید و فروش بین خودشان که انجام گرفته بود، چهار سؤال از من کردند، و من هیچکدام از آنها را نتوانستم پاسخ دهم، سرم را به پائین

انداختم، و در مورد این پیش آمد، غرق در فکر شده بودم آنها به من گفتند: آیا در نزد تو جواب سؤال ما نیست؟ با این که توزعیم و بزرگ این جماعت هستی؟

گفتم: نه

پرخاشی کردند و رفتند، سپس بازگشتند و نزد کسی که من همه شاگردانم را از او مستقدم می داشتم، آمدند و مسأله خود را از او پرسیدند، او پاسخ آنها را با درنگ به طور کامل داد که قانع شدند، و درحالی که خشنود از پاسخ او بودند، و او و عملش را می ستودند رفتند، و این پیش آمد پند و نصیحت کوبنده ای برای من بود، که به خود آیم، و هرگونه عجب و خودپسندی را از خود دور سازم، و دیگران را کوچک نشمرم، بلکه در برابر همه متواضع و فروتن باشم، آری این حساس کوچکی در برابر دو نفر بیابانی مرا تکان داد و درس بزرگی به

من آموخت (۱).

ص: ۱۷۲

فرعون بی شرمی و گستاخی را به جایی رسانیده بود که مورد لعن و سرزنش شیطان نیز قرار گرفت، موقعیکه با او ملاقات نمود و تفصیل آن داستان را مرحوم سید نعمت الله جزائری در انوار نعمانیه چنین آورده است که:

«یک مرد از پیروان و تابعین فرعون پیش وی خوشه انگوری آورد و گفت: می خواهم این را جواهر گرانبها گردانی، زیرا تو پروردگار عالمی و بر این کار نیرو و قدرت داری.

فرعون آن را گرفت، وقتیکه شب شد و ظلمت و تاریکی آن بر همه جا حکم فرما شد، درهای خانه اش را بست و دستور داد که کسی بر او داخل نشود. پس درباره انگور به فکر فرو رفت و در پیرامون آن اندیشه می کرد که چه کار کند و به چه وسیله آنرا مروارید سازد.

شیطان بدر خانه او آمد و در خانه را کوبید.

فرعون گفت: کیست؟

ابلیس در پاسخ وی کلمه ناهنجاری را بر زبان جاری ساخت و گفت: چگونه خدایی! خدایی که نمی دانی پشت در کیست؟ فرعون او را شناخت و اجازه ورود داد و گفت: ای ملعون و رانده درگاه خدا وارد شو. ابلیس گفت: ملعون دیگر وارد می گردد. پس از ورود دید خوشه انگوری در جلویش گذاشته و حیران و سرگردان است.

شیطان گفت: این خوشه انگور را به من بده! فرعون خوشه انگور را به او داد. ابلیس بر آن اسم اعظم خواند ناگاه فرعون متوجه شد که خوشه انگور به صورت و شکل بهترین مروارید در آمده، شیطان به او گفت: انصاف بدهای بی انصاف، من با این علم و دانش و کمال،

تصمیم گرفتم بندهای از بندگان خداوند بشوم، ولیکن مرا به بندگی درخانه این سلطان و پادشاه نپذیرفتند، تو با این حماقت و جهل و نادانی قصد و آهنگ خدا نموده و مدعی این مقام بزرگ شده ای؟

فرعون گفت: برای چه به آدم سجده نکردی، هنگامیکه به تو دستور سجده را دادند؟ گفت: برای آنکه می دانستم شخصی کثیف و پلیدی همانند تو از صلب وی خواهد آمد، لذا از سجده بر او امتناع ورزیدم (۱).

## عُجَب در عبادت

از جمله صفات ذمیمه و آثار ناپسند عجب در عبادت و بلکه در جمیع امور است و مراد به عجب در عبادت که هدف کلام ما است بزرگ شمردن شخص عبادت و اطاعت خود را به اندازه که عبادت دگران در نظر او کوچک و عملی پست جلوه کند و برعکس با حقیقت که عمل خود را از هر عملی کوچک تر و خویش را از هر کسی پست تر پندارد و بدیهی است که چنین صفتی در نهایت زشتی و ناپسندی و در بالاترین درجه از پستی قرار گرفته، زیرا بودن این صفت در هر کسی، باعث تولدی و زایش صفات زشت دیگر است چون نفاق گمراهی و تکبر و مانند اینها و دلیل محکمی بر حرمت این صفت نیست و بودنش در عبادت نیز سبب بطلان و خرابی آن صفت نخواهد بود، گرچه بسا باعث کمی ثواب و یا حبط و برگشتن عمل شخص گردد (۲).

ص: ۱۷۴

---

۱- گفتار علوی، ص ۲۷۳

۲- رموز نماز، ص ۴۷

غرور به معنای حيله، گول، فريب، باطل، بيهوده، و پوچ آماده است و در اینجا غرور عبارت است از اینکه کسی در اثر مزیتی که در خود می بیند و یا عملی که انجام داده بخود می بالد و خود محور و خویش پسند می گردد و چون خود را ممتاز و برتر از دیگران می داند و یکسان دیگر با چشم حقارت و بی اعتنائی می نگرد و برای گفتار و اعمال، شخصیت آنان ارزشی قائل نیست و از آنجا که آفریننده و فضیلت دهنده خود را از نظر نمی گیرد و به ناتوانی خود و امتیازش پی نبرده و گول عمل و برتری خویش را خورده و روش باطل و بیهوده خودبینی و شخصیت موهوم خود را می بیند و بس به عمل او غرور و به وی مغرور گفته می شود (۱).

ص: ۱۷۵

## دوری از غرور

ام العلاء از بانوان با سابقه و خوب زمان پیامبر «صلی الله علیه وآله» بوده او از بانوانی است که با پیامبر «صلی الله علیه وآله» و در جمع بیعت زنان، بیعت کرد.

هنگامی که عثمان بن مظعون، صحابه پارسا و وارسته رسول خدا «صلی الله علیه وآله»، از دنیا رفت، ام العلاء خطاب به جنازه او گفت:

«خدای بر تو رحمت فرستد ای ابوالسائب، گواهی میدهم که خداوند تو را گرامی داشت و در جایگاه ارجمنندی قرار داد».

رسول خدا «صلی الله علیه وآله» را به ام العلاء فرمود: تو چه می دانی که خداوند او را گرامی داشت و به دلیل برای او امید خیر کردی؟

«والله ما آذری وانا رسول الله «صلی الله علیه وآله» ما يفعل بی و لا یکم! سوگند به خدا، باینکه من رسول خدا «صلی الله علیه وآله» هستم، نمی دانم با من چه می کند؟ و با شما چه

خواهد کرد؟!»

ام العلاء عرض کرد: «سوگند به خدا عثمان بن مظعون از پاکترین افراد بود (۱)».

به این ترتیب پیامبر «صلی الله علیه وآله» درس خوف و دوری از غرور را به مسلمانان آموخت.

## نصیحت غرور شکن

فتح و آزادسازی مکه به دست توانای مسلمانان تحت رهبری راهبانه پیامبر «صلی الله علیه وآله» در سال هشتم هجرت واقع شد، که به راستی

ص: ۱۷۶

می توان آن را بزرگترین فتح و پیروزی اسلام در عصر پیامبر «صلی الله علیه وآله» دانست.

این فتح ممکن بود بعضی از بستگان نزدیک پیامبر «صلی الله علیه وآله» مانند بنی هاشم و بین عبدالمطلب را مغرور سازد، پیامبر «صلی الله علیه وآله» علی «علیه السلام» را در همان زمان شیرین فتح، در مکه کنار کعبه، آنها را به دور خود جمع کرد، و خود بالای کوه کوچک صفا رفت و خطاب به آنها چنین فرمود:

ای فرزندان عبدالمطلب و ای خاندان بنی هاشم! من از سوی خدا، رسول خدا «صلی اله علیه وآله» به سوی شما هستم، و نسبت به شما مهربان و دلسوز می باشم، نگوئید: «إن محمد أما؛ البته محمد از ما است» (و همچنین این موضوع شما را مغرور سازد) سوگند به خدا از میان شما و غیر شما، از دوستان من نخواهد بود، مگر پرهیزکاران، آگاه باشید مبادا در روز قیامت به گونه ای با شما ملاقات کنم و بشناسم که دنیا (و بار مادیت) را به شانه های خود حمل می کنید، ولی سایر مردم، آخرت را حمل می کنند، آگاه باشید، اینکه من عذر خود را در رابطه با

شما بیان می کنم: «و ان ای عملی و إن لکم عملکم: برای من همان نتیجه عمل خودم هست، و برای شما نیز (نتیجه) عمل شما است (۱)».

### اقسام غرور

غرور اقسام و مصادیق مختلفی دارد و با اینکه تمام اقسام آن خطرناک و زیانبار است ولی برخی از آنها خطرش زیاده تر می باشد که

ص: ۱۷۷



بطور فشرده چند قسمت از آنها را ذکر می کنیم.

۱- غرور به رحمت و عفو خداوند: بدون تردید خطرناکترین اقسام غرور، مغرور شدن بخدا است و خلاصه آن این است که انسان بدون اینکه دارای فضائل و کمالات معنوی باشد و اعمال نیک و شایسته ای انجام داده باشد و با اینکه به انواع صفات ناپسند و اعمال زشت آلوده است با اینحال به رحمت و عفو کرم خدا دلخوش بوده و می گوید من اگر چه عمل خوبی نکنم و هر چند سال اعمال زشتس انجام دهم خداوند مرا کیفر نکرد، و می بخشد و در بهشت جای خواهد داد و به بعضی از آیات قرآن مانند: (وَأَن اللّٰهُ يَغْفِرَ الذَّنْبَ

جميعاً)؛ خداوند تمام گناهان را می بخشد (وَأَن اللّٰهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ) (۲): خداوند آمرزنده و رحیم است و... دل خوش کند.

با توجه به آنچه ذکر شد، نادرستی مغرور شدن بخدا، روشن گشت و علت اینکه این قسم از غرور از همه خطرناک تر است این است که چنین مغروری هرگز به فکر خودسازی و اعمال نیک نبوده، و از آلودگی و اعمال زشت و صفات ناپسند وحشتی ندارد و در نتیجه انسانی فاسد و منحط و بد بخت دنیا و آخرت می گردد.

۲- غرور به مال و اولاد و خویشان: بسیاری از افراد وقتی خود را دارای فرزندان زیاد و نیرومند و ثروت فراوان و فامیل با شخصیت دیدند، به خود مغرور شده و خود را به واسطه آنها بهتر می دانند در صورتی که گذشته از اینکه این امور شخصیت و کمالی برای انسان

ص: ۱۷۸

---

۱- قرآن کریم، سوره زمر آیه ۳۵.

۲- همان، سوره ممتحنه، آیه ۱۲

نمی باشد تمام آنها در معرض حوادث و نابودی هستند و جای دلخوشی و غرور به آنها نیست و همه آفریده و نعمت الهی می باشند که باید انسان شکر خدای را بجای آورد و ترس داشته باشد از اینکه چگونه وظیفه و مسئولیت خود را در مورد آنها انجام دهد و هیچکدام از آنها بدون بهره برداری صحیح و دینی، سودی برای آخرت و سعادت جهان دیگر ندارند.

با توجه به آنچه ذکر شد، مغرور شدن به مال و فرزندان و خویش نیز نادرست و بی خردانه خواهد بود.

۳- غرور به مقام و شهرت گاهی انسان مقام و ریاستی که دارد و یاشهرت و نفوذی که در جامعه پیدا کرده است سبب غرور و خود پسندی او می گردد و بسا بدیگران ستم کرده یا به آنها به چشم حقارت می نگرد و حالی که مقام و شهرت به تنهایی کمالی برای انسان نمی باشد چه افرادی مانند فرعون، نمرود، قارون و بسیاری از کافران و فاسقان ریاست و نفوذ و شهرت کم نظیری داشته اند ولی هرگز موجب کمال و سعادت آنها نشده است و ناگفته پیداست که نفوذ و ریاست برای انسان، مسئولیت و گرفتاری بوجود می آورد و

کسی که چنین موقعیت هایی را پیدا کرده است در برابر نابسامانی های جامعه و مقامی که به او واگذار شده مسئول و در پیشگاه خدا و خلق مواخذ خواهد بود.

پیامبر گرامی اسلام «صلی الله علیه و آله» فرمود: آگاه باشید که همگی شما نگهبان یکدیگرید و در برابر زبردستانان بازپرسی خواهید شد پس زمامدار مردم و نگهبان خانواده خود است و در مورد آنها مسئول است و زن

نگهبان شوهر و فرزندان خویش است و درباره آنها مسئول است... و کسی که از این موقعیتها برخوردار است باید پیوسته در هراس و دلهره بوده و مواظب باشد که نه تنها از آنها سوء استفاده نکرده و مغرور نگردد بلکه بکوشد که وظیفه خود را در مورد آنها بدرستی انجام دهد و بداند که آنچه نزد انسان است از بین رفتنی و آنچه نزد خداست باقی است می ماند (۱)

۴- غرور به اعمال نیک: برخی افراد در اثر عبادت هایی که کرده اند از نماز، روزه، حج، زیارت، خواندن قرآن، دعا و انجام دادن نوافل به خود و عبادتشان مغرور و از خود راضی می گردند و گاهی در اثر اینکه کسی کارهای نیکی که کرده مانند ساختن مسجد، مدرسه، بیمارستان، اصلاح راه، تأسیس مؤسسات خیریه و کمک به فقرا، گرفتار خوی رذیله غرور می گردد در حالی که کسی که چنین کارهایی را انجام داده باید:

اولاً- بداند که تمام آنها را به توفیق خدا و بواسطه امکانات او انجام داده است و بجای غرور و خود پسندی باید، سپاسگذار خداوند باشد.

و ثانیاً: از کجا که آنها با خلوص انجام شده باشد و مورد قبول خداوند و پاداش او گشته باشد؟

ثالثاً: انسان آنقدر نیازمند به خداست که هر اندازه هم اعمال نیک انجام داده باشد باز هم ناچیز می باشد و باید انسان از قلت عمل و

ص: ۱۸۰

تقصیرات خویش از درگاه خدا، درخواست عفو و مغفرت کند، چنانکه روش پیامبران و امامان معصوم «علیهم السلام اجمعین» و اولیاء خدا چنین بوده است.

چنانکه ضرار می گوید: شبی علی بن الحسین «علیه السلام» را در صحرا در حال عبادت دیدم که محاسن روی دست گرفته و مانند آدم مار گزیده ای به خود می پیچد و همانند مصیبت زده ای گریه می کرد و می گفت: آه از کمی توشه و سفر طولانی آخرت و خطر قیامت (۱).

با اینکه حضرتش زین العابدین «علیه السلام» بود و شبی هزار رکعت نماز می خواند و مزارعی وقف نمود و انفاقها کرد و جهادها نمود و مناجاتها و سخنرانیها و... داشت با این حال از سفر طولانی آخرت و در عمل و سختی آخرت خویش ناله می کند.

بنابراین غرور افراد به فی الجمله اعمال نیک و عبادت بسا با آلودگی به ریا و غرض و هوس و بی خردی است.

۵- غرور به علم و فضائل: گاهی انسان در اثر فضائل و کمالاتی که در خود می بیند از علم، سخنوری و نویسندگی و نقاشی و زیرکی و حافظه و استعداد... به خود مغرور شده و بخود می بالد و برای دیگران ارزشی قائل نیست، با اینکه چنین مغرور می باید بداند که:

اولا: آنچه از فضائل و هنرها دارد همه از تفضلات الهی است و باید با کمال فروتنی سپاسگذار خداوند باشد.

و ثانيا: با چنین کمالات و هنرها مسئولیت و وظائف او در برابر

ص: ۱۸۱

جامعه سنگین تر می باشد.

و ثالثاً: اگر این امور با اخلاص و تقوی توأم نباشد سودی برای او نخواهد داشت (۱).

### مفاسد و زیانهای غرور

بدون تردید غرور یکی از بیماریهای خطرناک است که مفاسد و زیانهای خانمانسوز و هلاک کننده ای ببار می آورد که به بعضی از آنها اشاره می نمائیم:

۱- بازماندن از عمل و تلاش: ناگفته پیداست کسی که اعمال و کارهایی که انجام داده در نظرش جلوه کرده و به آنها مغرور شده و خود را نیازمند به انجام اعمال خوب و کوشش در کارهای نیک نمی داند و همین مطلب باعث در جا زدن او و باز ماندن از ترقی و تلاش شده او از اعمال و نیکیهای فراوانش که می تواند انجام دهد، باز می ماند.

۲- آلودگی و انحطاط: بدون تردید کسی که گرفتار غرور و خود پسندی است به عیوب و انحطاط خود پی نبرده و در صدد خودسازی و کسب کمالات در تهذیب نفس و رشد معنوی بر نمی آید و از کسب فضائل و سعادت ابدی محروم می گردد.

۳- هتفی و بیت چ تشت دی جامعه: جای انکار نیست که افراد مغرور در جامعه ذلیل و منظور خواهند شد که در زمان خودمان وضع بنی صدر

ص: ۱۸۲

خودخواه و مغرور را دیدیم که با چه ذلتی او را از آن مقام بی نظیری که داشت پایین کشید و بیرونش کردند.

۴- لغزش و اشتباه: معمولاً چون افراد مغرور خودبین بوده و به اعمال و افکار و گفتار دیگران بی اعتنا هستند و در کارها با کسی مشورت و تبادل نظر نمی کنند و هر کاری را خودسرانه و شتاب زده انجام می دهند انحراف و لغزش آنها زیاد می باشد و چون حاضر به اعتراف به نقص و اشتباه خود نیستند از این نظر زیانهای فراوانی نصیب خود و دیگران می نمایند.

۵- غرق شد در مادیات: افراد مغرور بخاطر این بیماری خطرناک غرق در مادیات و شهوات و هواهای نفسانی شده و از کمال و معنویت و رشد فکری و روحی باز می مانند و گاهی گرفتار ستمگری و آزار و تحقیر دیگران نیز می گردند.

۶- بقا در جهل و نادانی: گاهی افراد مغرور از نظر دانش و معارف دینی و مسائل مذهبی در نادانی کامل بسر می برند یا کمبود دارند ولی در اثر غروری که دارند به نقص و نادانی خود پی نبرده یا تن به فراگرفتن آنها و رفع نقصان خود نمی دهند و تمام عمر خود را در جهالت و نقصان و اعمال نادرست سپری می کنند و از این نظر خسارت زیادی می بینند و زیانهای مادی و معنوی فراوانی دامنگیرشان می گردد(۱).

ص: ۱۸۳

---

۱- همان، ص ۱۶۷

بنابراین در یک جمع بندی می توان گفت: غرور دارای آثار و پیامدهای زیر می باشد:

- ۱- غرور حجاب ضخیمی در عقل و فهم انسان می کند و او را از درک حقایق باز می دارد و به او اجازه نمی دهد خود و دیگران آن چنان که هست و هستند بشناسد و حوادث اجتماعی را درست ارزیابی کرده و در برابر آنها موضع صحیح بگیرد.
- ۲- غرور مایه شکست در زندگی و سبب عقب افتادگی است.
- ۳- غرور تکامل انسان را متوقف می سازد، بلکه مایه انحطاط و عقب گرد او می شود.
- ۴- غرور سبب فساد و تباهی عمل می شود.
- ۵- غرور مانع از عاقبت اندیشی است.
- ۶- غرور غالباً سبب ندامت و پشیمانی است.
- ۷- افراد مغرور در دنیا و آخرت تهیدست و بیچاره اند.

## درمان بیماری غرور

کسی که گرفتار بیماری غرور است بیش از هر چیز باید برای درمان آن و اصلاح خویش تلاش کند و برای نجات از آن به نکات زیر باید توجه شود:

- ۱- دنیا و آنچه در آن است که در است به من قرار گرفت از مال و

اولاد و مقام و شهرت و دانش و بالا-خره کمالات جسمی و مادی روزی از بین خواهد رفت و آنچه ماندنی است تتوی، پاکی، عمل صالح، اطاعت خدا، کسب پاداش های معنوی و خالصانه است.

۲-دقت در دست سد و زیانهای مادی و معنوی غرور که قسمتی از آنها را در پیش یادآوری نمودیم.

۳-درک کمال واقعی و سعادت ابدی و سعی در تحصیل نها.

۴-بررسی احوال گذشتگان از ساز صین، ثروتمندان، دانشمندان. و آنهایی که چنین امتیازات را خیلی بیشتر داشته اند ولی اکنون از آنها اثری نیست.

۵-مطالعه احوال پیامبران و اولیاء خدا «علیهم السلام اجمعین» و فداکاری ها و اخلاق و استان آن را در مردان الهی و بالاخره استمداد از پروردگار عالم در توفیق و پیمودن راه سعادت بندی و تحصیل کمالات انسانی.

۶-و با توجه به این حقیقت که تعریف و تمجید مردم با مذمت و بدگویی آنها در کمال و شخصیت انسانی اثری نخواهد داشت چنانکه موسی بن جعفر «علیه السلام» به هشام بن حکم فرمود: اگر در دست تو گردویی باشد و مردم بگویند آن لؤلؤ است هرگز گفته آنان سوید (در لؤلؤ کردن گردو) نخواهد داشت و تو خود می دانی که آن گردو است چنانچه اگر

در دست تو لؤلؤ باشد و مردم بگویند آن گردو است زیانی برای تو (در گردو کردن لؤلؤ) نخواهد داشت و تو خود می دانی که آن لؤلؤ است (۱).

ص: ۱۸۵



فَضِيل بن عَيَّاض یکی از جنایتکاران تاریخ بود، که زندگیش غرق در گناه و انحراف بود و سپس توبه کرد و می گویند: شخصی به او گفت:

اگر در روز قیامت خداوند به تو گوید: «ما غیرک بر بک الکریم (۱)؛ چه چیز تو را به پروردگار کریم و بزرگت، مغرور ساخت؟» در پاسخ چه می گویی؟

فضیل گفت: در پاسخ می گویم: «پوشش ها و پرده های فرو گذاشته ات مرا مغرور کرد»

(از این که تو گناهان را می پوشانی، من مغرور شدم).

یکی از دانشمندان به نام «محمد سماک» در پاسخ او و افرادی که چنین فکر می کنند، دور شعر زیر را گفته است:

یا کاتم النب أما تشتحی

الله فی الخلوه یا پیکا

غرك من ربك إنّهائه

و شره طول مساویکا

یعنی: ای که گناه را می پوشانی، آیا شرم نداری، خداوند در خلوت نزد تو است، مهلت دادن خدا، تو را فریب داد، و پوشش او بر بدیهای تو، تو را مغرور کرد (۲)».

ص: ۱۸۶

---

۱- قرآن کریم، سوره انفطار، آیه ۶

۲- تفسیر ابو الفتوح راضی، ج ۱۲، ص ۱۴

قارون از اقوام حضرت موسی «علیه السلام» بود و آنقدر حضرت پروردگار سبحانه به او از اموال و ذخائر عنایت کرده بود که کلیدهای گنجهای او را جماعت های قوی هیکل نمی توانستند حمل کنند. ولی این مرد به قوم خود ستم می کرد؛ و هر چه از افراد قوم او به او نصیحت کردن که از بار غرور و خود پسندی دست بردار و با مردم نیکی کن و در حق

آنان احسان روا دار و در روی زمین درصدد فساد نباش و به ضعفاء و یتیمان و نیازمندان طریق ملامت و اتقاق پیش دار در پاسخ می گفت:

من این اموال را از روی دانش و به نیروی علم و قدرت خود تهیه کرده ام (قال ما أوتیه علی عندی) دیگر نمی دانست که خداوند بدین علم و قدرت اعتنایی نمی کند و مستکبران را دستخوش بوار و هلاک می سازد. خداوند درباره او می فرماید: «آیا او نمی دانست که خداوند از امت های قبل از او چه بسیار افرادی را که از نظر قدرت و اعوان و اموال بیشتر بوده و مجرم شدند و در مقابل امر خدا خود پسندی و بلند منشی کردند همه را دستخوش هلاک ساخت.»

تا به حدی که از تکبر و ناز و نعمت و قدرت رسید که مورد حسد قوم خود واقع شده و مردم عامی از جاه و جلال او در شگفت و بر مقام و عظمت او رشک می بردند که ناگهان عذاب خدا او را گرفت و خود با تمام سرمایه و زندگی و خانه و قصر در میان زمین شکافته شده فرو رفت و علم و قدرت و یاران او نتوانستند او را یاری نموده و از کام

زمین بیرون کشند(۱) و هلاکت و بدبختی بطوری گریبانش را گرفت که افرادی که دیروز بر او حسد می بردند امروز گفتند الحمد لله که ما به جای قارون نبودیم(۲).

### مغرور نشوید؟

در رجال کَشی از احمد بن محمد بزنی نقل شده که گفت شبی به اتفاق صفوان بن یحیی و محمد بن صنان و عبدالله بن مغیره (یا عبدالله بن جنید) خدمت حضرت رضا «علیه السلام» رفتیم. ساعتی نشستیم چون خواستیم مرخص شویم آن جناب از آلمیان فرمود: احمد تو بنشین من نشستم. آن حضرت با من گفتگو می کرد، سؤال هایی می نمود جواب فرمود تا بیشتر از شب گذشت، خواستم حرکت نموده به منزل برگردم سر درد می روی یا همین جا می خوابی؟ عرض کردم هر چه شما دستور دهید انجام می دهم اگر بفرمائید بخواب می خوابم و الا- می روم. فرمود: همین جا بخواب چون دیروقت شده، مردم بخواب رفته و درها را بسته اند در این هنگام آن جناب به حرم تشریف برد. من گمان کردم که دیگر از حرم خارج نمی شود به سجده رفتم و در سجده گفتم حمد خدایی را که حجت خود و وارث علوم انبیاء «علیهم السلام» را با من در مقام انس و عنایت در آورد از میان جمیع برادران و

ص: ۱۸۸

---

۱- قرآن کریم، سوره قصص، آیه ۱۸ و ۱۹ و ۱۱.

۲- همان، سوره بقره، آیه ۲۹

اصحاب، هنوز در سجده بودم که ایشان برگشتند. به پای مبارک خود مرا متنبه ساختند برخاستم حضرت رضا «علیه السلام» مرا در دست خود گرفت و مالید فرمود ای احمد، امیر مومنین «علیه السلام» به عیادت صعصعه بن صوهان رفت، چون از بالین او برخاست گفت ای صعصعه مبادا افتخار کنی بر برادران خود به عیادتی که تو را نموده ام، از خدا بر حذر

باش. علی بن موسی الرضا علل این سخن را به من فرمود و به حرم تشریف برد (۱).

### کیفر گرد مغرور

یکی از روسای کرد که قلدری رحم بود، مهمان شاهزاده ای شد و کنار سفره او نشست.

از قضا دو کبک بریان در میان سفره نهاده بودند، همین که چشم قلدر گرد به آن کبک ها افتاد، خندید، شاهزاده از علت خنده او پرسید، او گفت: در آغاز جوانی روزی سر راه تاجری را گرفتم و وقتی که خواستم او را بکشم، رو به دو کبکی کرد که بر سر کوه نشسته بودند و گفت: «ای کبک ها! گواه باشید که این مرد قاتل من است» اکنون که این دو کبک را بریان شده در میان سفره دیدم، حماقت آن تاجر به خاطر آمد (اکنون کبکها نیز کشته شده اند و خوراک من هستند و دیگر نیستند که شاهد قتل او باشند).

ص: ۱۸۹

شاهزاده که فردی عَیُّور بود، به گرد قاتل گفت: «اتفاقاً کبک ها گواهی خود را دادند». سپس دستور داد گردن او را بزنند و او را به این ترتیب به کیفر جنایتش رسید (۱).

### کیفریسی مغرور

یکی از سرکرده های دشمن در کربلا برای کشتن امام حسین «علیه السلام» و یارانش حاضر بودند، «أخنس بن زید» نام داشت، او شخصی مغرور و درنده خوبی و بی رحم بود، از درنده خوئی او این بس که رئیس آن ده نفری بود که سوار بر اسبها شده و بر جنازه مقدس امام حسین «علیه السلام» تاختند و استخوان سینه و پشت آن حضرت را در هم شکستند.

این نامبرده روزگار، از دست انتقام مختار و... در امان ماند تا سنش به ۹۰ سال رسید.

تا اینکه شبی به عنوان ناشناس مهمان یکی از مسلمین و ارادتمندان اهل بیت نبوت بنام «سُدی» شد، اینک داستان او را از زبان سُدی بشنوید:

شبی مردی بر من وارد شد، مقدمش را گرامی داشتم، دوست داشتم شب را با دوستی اُنس گیرم و به پایان رسانم، او «أخنس بن زید» بود ولی من او را نمی شناختم.

با او از هر دری سخن گفتم، تا اینکه قصه جانگداز کربلا به میان

ص: ۱۹۰

آمد، آهی دردناک از دل برکشیدم، او گفت چه شد، چرا ناراحت شدی؟

گفتم: به یاد مصائبی افتادم که هر مصیبتی نزد آن آسان است.

گفت: آیا در کربلا حاضر بودی؟

گفتم: خدا را شکر که حاضر نبودم.

گفت: این شکر و سپاس تو برای چیست؟

گفتم: به خاطر اینکه در خون حسین «علیه السلام» شرکت نمودم، مگر نشنیده ای که پیامبر «صلی الله علیه و آله» فرمود: «هر کس در خون حسین «علیه السلام» شرکت کند او را به عنوان ریختن خون حسین «علیه السلام» باز خواست کنند و در «قیامت ترازوی اعمالش سبک است» و مگر نشنیده ای که پیامبر «صلی الله علیه و آله» فرمود: «کسی که پسر حسین «علیه السلام» را بکشد، در جهنم او را در میان صندوق پر از آتش جای می دهند؟ و مگر نشنیده ای...»

أخَس گفت: این حرفها را تصدیق نکن دروغ است.

گفتم چگونه تصدیق نکنم با اینکه پیامبر «صلی الله علیه و آله» فرمود: «لَا كَذِبُ وَلَا كُذِبْتُ»؛

نه دورغ گفته ام و نه به من دروغ گفته شده.»

أخَس گفت: می گویند پیامبر «صلی الله علیه و آله» فرموده: قاتل حسین علی «علیه السلام» عمر طولانی نمی کند، ولی قسم به جان تو من بیش از نود سال دارم، مگر مرا نمی شناسی؟

گفتم: نه، گفت: من أحنس بن زید هستم که به فرمان عمر سعد اسب بر بدن حسین «علیه السلام» راندم و استخوانهای او را در هم شکستم...»

سُئِدَى می گوید: بسیار ناراحت شدم و قلبم از شدت اندوه، آتش گرفت، ولی با خود می گفتم: باید او را به هلاکت برسانم، در این

اندیشه بودم که فتیله چراغ خاموش شد برخاستم آن را اصلاح کنم، اَخْنَس گفت: بنشین من آن را اصلاح می کنم، او به طول عمر و سلامتی و سود خود بسیار مغرور بود، برخاست تا فتیله را اصلاح کند آتش فتیله به دست او رسید و دستش را سوزانید هر چه دستش را به خاک مالید، شعله اش خاموش نشد، و کم کم بازویش را فرا گرفت.

عاجزانه به من گفت: مرا دریاب، سوختم، گر چه با او دشمن بودم، آب آوردم و در دست او ریختم ولی مفید واقع نشد و همچنان بر شعله آن می افزود. برخاست و خود را به نهر آب افکند، ولی آنچنان شعله ور در آتش بود که وقتی درون آب می رفت، شعله آتش از بالای سر او زبانه می کشید، سوگند به خدا آن آتش فرو ننشست تا اَخْنَس رمانند ذغال سوزانید، من به منظره بیچارگی و در یوزگی او نگاه می کردم: «قوله الذی لا إله إلا هو لم تطفأ حتی صار فخمه و شار علی وجه الماء:» سوگند به خداوند یکتا، شعله آتش خاموش نشد، تا اینکه به صورت ذغال در آمد، و روی آب قرار گرفت (۱)».

ص: ۱۹۲

غیبت عبارت است از بدگویی و اظهار عیب یا گناه مؤمنی در نزد شخصی که اطلاع ندارد و در صورتی که آن عیب و زشتی در آن مؤمن باشد ولی از اظهارش ناراضی است و اگر عیبی را که در او نیست نسبت دهد بهتان است نه غیبت.

رسول گرامی اسلام «صلی الله علیه و آله» به اصحابش فرمود: «آیا می دانید غیبت چیست؟»

عرض کردند: خدا و رسولش «صلی الله علیه و آله» بهتر می داند.

فرمود: غیبت این است که درباره برادرت چیزی بگویی که او را خوش نیاید.

پرسیدند: مگر چیزی را که می گویی راست باشد باز هم غیبت است. فرمود: اگر چیزی را که می گویی در او باشد غیبتش را کرده ای و گرنه به او تهمت زده ای.

امام صادق «علیه السلام» فرمود: غیبت آن است که در امر دین برادرت چیزی بگویی که انجام نداده است و چیزی را که خدا بر آن پرده



پوشانده منتشر کنی. و در روایت دیگری است که غیبت عبارت از بیان اموری است که خدا بر برادرت پنهان کرده است. اما بیان اموری که (مثل عصبانیت و عجله) ظاهر هستند غیبت محسوب نمی شود.

باید توجه داشت که تحقق غیبت فقط بواسطه زبان نیست بلکه غیر از گفتار بوسیله نوشتن و ایما و اشاره و حرکت چشم و اعضای دیگر و هر چیزی که مقصود را بفهماند نیز محقق می شود. و به همین خاطر است که گفته اند: قلم، زبان دوم انسان است.

از عایشه روایت شده که روزی زن کوتاه قد نزد ما آمد، وقتی برمی گشت من با دست به کوتاهی قدش اشاره کردم.

حضرت رسول «صلی الله علیه و آله» فرمود: غیبتش را کردی.

یکی از اقسام غیبت «غیبت به تعریض» است. یعنی وقتی که نام کسی ذکر می شود، مثلاً بگویی: الحمد لله که ما را به حب جاه و دنیا مبتلا نکرد. این عمل مشتمل بر ریا نیز هست.

### **اسبابی که موجب غیبت می شود:**

کلیه اسبابی که موجب غیبت می شود ده چیز است که امام صادق «علیه السلام» در حدیثی بیان فرموده، این ده علت را که در حدیث مجملاً آمده با شرح و تفصیل بیان می کنیم.

اول: هنگامی که رفتار کسی موجب هیجان و خشم گردد، و غضب به جوش آید برای تسکین خاطر بدگویی می کند.

دوم: در جایی که رفقا برای تفرج و مطایبه نام مردم را می برند و

اشخاص را هتک می کنند غیبت کننده هم به منظور اینکه رفقا بخندند و آزرده خاطر نشوند با آنها هم آهنگی می کند.

سوم: وقتی پیش می آید کسی خیال حمله به او دارد، یا می خواهد صاحب نفوذی را به او بد بین کند یا شهادت دروغ درباره او بدهد، به عنوان پیشگیری شروع به بدگویی می کند تا عمل آینده خود را خنثی کند.

چهارم: گاهی برای تیرئه از اتهامی می گوید: من نبوده ام فلان بوده یا برای تخفیف جرم می گوید: من تنها هم نبودم فلانی هم بود.

پنجم: برای اینکه مقام خود را بالا ببرد و دیگری را نکوهش کند می گوید: فلان کس نادان و کودن است، بی پایه سخن می گوید و غرض این است که خود را دانا و متین معرفی کند، یا می ترسد مردم او را هم احترام کنند و در رتبه وی شمارند مذمت می کند تا کسی در مقام با وی شریک نشود.

ششم: چون می بیند کسی مورد علاقه و احترام است و برای اسقاط او چاره ای دیگری ندارد به مقتضای حسد، زبان انتقاد می گشاید تا آبروی او را ببرد و از احترامش بکاهد.

هفتم: به منظور شوخی و مطایبه و گذراندن مجلس به خنده و مزاح، کسی را بدست می اندازد و در رفتار یا گفتار از او تقلید می کند.

هشتم: برای تحقیر و کوچک کردن اشخاص حضور یا غیاب عیوب مردم را ذکر می کند، و آنها را مسخره می نماید. و منشأ این عمل حس تکرر است و خودخواهی است که می خواهد همه را از خود پست تر معرفی کند.

نهم: گاهی کسی عمل ناپسندی کرده، غیبت کننده برای دلسوزی و اظهار نگرانی شرح غُصّه را می گوید غافل از اینکه بردن نام او جایز نیست، البته ممکن است قصدی نداشته باشد و صرفاً نظرش دلسوزی باشد اما معرفی کردن او و شرح دادن جریانی که وی راضی نیست فاش شود موجب غیبت خواهد بود.

دهم: غضب برای خدا از گناهی که از کسی سر زده و با اینکه جنبه نهی از منکر ندارد شخص را صریحا نام می برد و گمان می کند اگر برای خدا غضب کرده و از عمل حرام برآشفت دیگر ذکر مشخصات طرف اشکالی ندارد، و این علت نیز گاهی از عوام به خواص سرایت می کند.

اکنون علل و اسباب غیبت روشن شد و جهاتی را هم که مجوز غیبت است شرح می دهیم.

### جهاتی برای تجویز غیبت

اول: دادخواهی: مثلا اگر کسی به کسی ستم کرد و حقش را پایمال نمود مظلوم می تواند به مقامی که قدرت رفع ظلم دارد شکایت کند و رفتار او را شرح دهد (در صورتی که راه چاره منحصر به همان باشد) زیرا پیغمبر «صلی الله علیه و آله» فرموده: حقدار حق سخن و عرض حال دارد و باز فرموده: کسی که بی جهت حقدار را معطل کند کیفر و اهانتش جایز است.

دوم: استمداد برای جلوگیری از گناه و اصلاح حال مفسدین که عمل زشت و گناه او را نزد بعضی اظهار کند و به قصد اینکه از مستمع

ص: ۱۹۶

یا از فاش کردن گناه بترسد و ترک کند.

سوم: مسأله پرسیدن: مثل اینکه به مجتهد می گوید: پدرم یا برادرم به من ظلم کرده راه فرار از این ظلم چیست؟ (در جایی که بدون ذکر نام می تواند به هدف سؤال برسد).

چهارم: در جواب مشورت و بیدار باش از خطری که به مسلمانی متوجه شده، چنانکه اگر مرد فاسق و فاجری با تظاهر و ریا کسی را فریفته و ممکن است او را به کارهایی نامشروع بکشاند. تنبه دادن و بیان حال آن مرد فاسد. «غیبت کردن از او جایز است».

پنجم: انتقاد از شاهد یا راوی (اگر فاسقی شهادتی در دادگاه شرع داده یا روایتی نقل کرده که موجب پایمال کردن حقی یا اشتباه شدن حکمی است، جایز است او را معرفی کنند ولو غیبت او شود).

ششم: متجاهر به حق که علنا معصیت کند، پیامبر «صلی الله علیه و آله» فرموده: هر که پرده حیا را بدرد غیبت ندارد.

هفتم: درباره کسی که به لقب اهانت آمیزی مشهور باشد مانند: مثل شب کور، یک چشم و امثال آنها (در جایی که طرف سخن مطلع است و گوینده به قصد اهانت نمی گوید).

هشتم: در مورد شهادت به گناهی که حد دارد، مثل اینکه ببیند کسی زنا کند یا شراب می خورد جایز است نزد قاضی با حضور متهم شهادت دهد.

نهم: بعضی گویند اگر دو نفر ببینند مشغول گناه است می تواند آنچه را که دیده اند با یکدیگر مذاکره کنند.

دهم: در صورتی که ببیند کسی غیبت می کند و احتمال دهد از موارد جایز غیبت باشد، باید عمل او را حمل به صحبت کند وضع کردن او اگر موجب اهانت و هتک احترام باشد جایز نیست.

«غیبت از جمله گناهانی است که مشتمل بر دو حق، یعنی حق الله و حق الناس، می باشد. یعنی غیبت کننده از دو جهت مدیون است، اول نسبت به خدای متعال که مخالفتش را مرتکب شده، دوم نسبت به کسی که آبرویش بوسیله غیبت مورد حمله قرار گرفته است. لذا کسی که می خواهد از این گناه توبه کند باید از هر دو جهت تسویه حساب نماید».

برای ادای حق الله طبق قاعده عمومی توبه بر غیبت کننده واجب است پشیمان شده از کردار خویش متأسف باشد به امید که بدین وسیله از حق خدا پاک شود.

اما برای ادای حق الناس، قاعده این است که از صاحب حق که غیبتش را کرده است طلب حلیت کند.

### به گفتار بدگوش نکردن

ای مردم! هر کس دانست که برادر دینی او اعتقاد و ایمان کامل دارد و در گفتار صادق است سزاوار نیست که گوش به گفتار کسی که غیبتش را می نماید بسپارد. بدانید گاهی تیرانداز از کمانش تیر را رها کرده ولی به هدف نمی خورد و از کمان به خطا می رود. هر گفته ای ثمری است و بی اثر نمی ماند، حیرت انگیز نیست اگر گوینده به سبب

بدگویی و عیجوی کارش به هلاکت کشیده شود، خداوند شنوای گفتار هر گوینده است مردم این را بدانید که میان دین حقیقت نگر و گوش تردید شنو تنها چهار انگشت فاصله است (۱).

ص: ۱۹۸

بدان که علاج این موبقه این خطیّه عظیمه چون خطّیان دیگر است به علم نافع و عمل توان نمود.

امام علمی (در اصل علم) پس چنین است که انسان تفکر کند در فایده مترتبه بر این عمل و آن را مقایسه کند با نتایج سوء ثمرات زشتی که بر آن مترتب است و آن را در میزان عقل گذاشته، از آن استفتاء نماید. البته انسان با خود دشمنی ندارد. تمام معاصی از روی جهالت و نادانی و غفلت از نتایج آن از انسان صادر می شود، اما فایده خیالی مترتب بر آن است که انسان را وادار می کند به قدر چند دقیقه، قضای شهوت نفسانی خود را در ذکر مادی مردم و کشف عورات آنها کرده و یا بذله گویی و هرزه سرایی که ملایم با طبیعت حیوانی یا شیطانی است، صرف وقت نموده به مجلس آرایبی نموده و تشقی قلبی از محسودان نموده است.

اما آثار آن در این عالم، آن است که انسان از چشم مردم می افتد و اطمینان آنها از او سلب می شود و طباع مردم بالفطره محبول به حب کمال و نیکویی و خوبی، متنفر از نقص و زشتی و پستی است. و بالجمله فرق می گذارند بین اشخاصی که احتراز از هتک و از کشف أعراض و سرایر مردم کنند و غیر آنها، حتی خود مغتاب نیز شخص محترز از این امور را از خود ممتاز داند فطر و عقلا، دگر کار را از حد گذراند و پرده ناموس أعراض مردم را درید و خداوند او را در همین عالم رسوا می کند. چنانچه در روایت اسحاق بن عمار که سبق ذکر

مذکور است و باید انسان بترسد از آن رسوایی که بدست حق تعالی واقع شود که جبران پذیر نخواهد بود.

پناه می برم به خداوند از غضب حلیم، بلکه ممکن است هتک حرمت مؤمنین و کشف عورات آنها، ایشان را منتهی به سوء عاقبت کند. زیرا که اگر این عمل در انسان ملکه شود تأثیراتی در نفس دارد که یکی از آنها این است که تولید بغض و عداوت نسبت به صاحبش می کند و کم کم زیاد می شود. ممکن است این بغض و عداوت باعث شود که در وقت مردن که کشف بعض حقایق بر انسان معلوم شود و معاینه عوالم را کرده و پرده ملکوت برداشته شد، انسان بواسطه رؤیت مقام آنها و اکرام و اعظام حق تعالی در آنها به حق تعالی بغض پیدا کند. انسان بالجمله دشمن دوست دشمن است، و بمحض محب مبعوض است پس با دشمنی حق و ملائکه او از این عالم منتقل شده و به خزلان ابدی و شقاوت دائمی نمی رسد.

مؤمنین اولیای حَقَّند و دوستی با آنها دوستی با حق است، دشمنی با آنها دشمنی با حق است. بترس از غضب حق و برحذر باش از خصومت شفعاء (در اصل: خصمی) روز جزاء «ویل لمن شفعاؤه خصماؤه» قدری تفکر کن در این نتایج دنیوی و اخروی این معصیت و قدری تأمل کن در آن صورتهای موحشه مدهنه که در قبر و برزخ و قیامت به آن مبتلا می شوی و مراجعه کن به کتب معتبره اصحاب رضوان الله علیه و اخبار مأثور از ائمه اطهار «سلام الله علیها» که حقیقتا کمر شکن است، علاوه بر تو اگر دشمنی نیز داری با شخصی که از او غیبت می کنی، مقتضای دشمنی نیز آن است که از او غیبت نکنی اگر ایمان

به احادیث داری زیرا که در احادیث آمده است که حسنات غیبت کن منتقل می شود به نامه اعمال کسی که از او غیبت می کند و سیئات این نامه به او منتقل می شود. پس خواستی با او دشمنی کنی با خوددشمنی کردی. بدان با خداوند نمی توانی ستیزه کنی. خداوند قادر است با همین غیبت تو، آن شخص را در نظر مردم، عزیز کند و تو را بواسطه همین در نظر مردم خوار و ناچیز کند و در محضر کرویین هم همین معامله را کند و نامه اعمال تو را از سیئات پر کند بس تو را مفتضح کند و نامه اعمال او را از حسنات پر کند و او را

معزز و محترم کند. پس بفهم که با چه قادر جباری در ستیزه هستی و ازدشمنی او بترس (۱).

### استماع غیبت حرام است:

چنانچه غیبت حرام است، گوش کردن به آن نیز رفیق آن است و در حرمت، بلکه از بعضی روایات ظاهر می شود که مستمع مثل مغتاب است در همه عیوب حتی وجوب استعلال و کبیره بودن آن.

پیغمبر اکرم «صلی الله علیه و آله» از غیبت و گوش کردن به آن نهی فرمود. بعد از آن فرمود: آگاه باش که کسی که بر برادر خود منت گذارد و غیبتی را که درباره او شنید در مجلسی رد نماید از او خدای تعالی رد می نماید هزار باب از شر در دنیا و آخرت. و اگر رد نکند آن را با آنکه قادر بر رد آن می باشد بر او مثل گناه کسی است که غیبت کرده است او را هفتاد بار.

ص: ۲۰۱



رسول اکرم «صلی الله علیه و آله» در ضمن وصیت هایش به حضرت علی «علیه السلام» فرمود:

ای علی! کسی که پیش او غیبت شود برادر مسلماننش و قادر باشد برباری او و یاری کند او را، رسوا کند او را خداوند در دنیا و آخرت.

### کلام شهید قاضی (رحمت الله علیه):

شیخ بزرگوار و محقق عالی مقدار عالی مقام شهید سعید (رضوان الله تعالی علیه) را کلامی است که ما تتمیم می کنیم این مقام را به ترجمه آن کلام شریف.

می فرماید: ز پدید ترین انواع غیبت، غیبتی است که بعضی اشخاص که در صورت اهل علم و نهم هستند، و اهل ریا هستند می کنند. زیرا که آن متشرد خود را می فهمانند به صورت اهل صلح و تقوی. این ها غیبت می کنند و اظهار می کنند که ما از آن پرهیز می کنیم ولی نمی دانند بر سه نادانی و جهل خود که آنها جمع بین دو زشتی نموده اند یکی ریا یکی غیبت. و مثل این است کسی که ذکر شود پیش او و انسانی بگوید: (الحمد لله که ما مبتلا به حب ریاست نیستیم یا مثلاً به حب دنیا نیستیم با ما صفت کذابی را نداریم، یا بگوید نعوذ بالله از کی حیاء یا از بی تو فینی حمد خدا غیبت است اگر از آن عیب کسی فهمیده شود. منتها این غیبتی است که در صورت اهل صلاح واقع شده

این شخص خواسته که عیب کند غیر را به قسمتی از کلام که مشتمل بر غیبت و ریا است و دعوی خلاصی و مبرا بودن از آن است، با آنکه واقع است در آن، بلکه بزرگتر از آن و از طریق غیبت آن

است که گاهی پیش از آنکه بخواهد غیبت کسی را بکند از او مدحی می کند و مثلاً می گوید: فلانی چه حالات خوبی دارد و در عبادات کوتاهی نمی کند ولی بواسطه کم صبری که همه ماها، به آن مبتلا هستیم، سستی در عبادت برای او پیدا شده خود را مذمت می کند و مقصودش مذمت از او است و از خود می خواهد مدح کند تشبیه کردن خود را به اهل صلاح در مذمت کردن از خود. این شخص جمع کرده بین سه فاحشه غیبت و ریا و تزکیه نفس و گمان می کند که از صالحین است و از غیبت تعنف می کند. چنین شیطان بازی با اهل

جهل و نادانی، در صورتی که اشتغال به علم و عمل پیدا کردند بدون آنکه طریقه را محکم کنند پس شیطان تعقیب کند آنها را و به مکائن خرد ضبط کند عمل آنها را و به آنها بخندد (۱).

### نتیجه و سوء عاقبت غیبت:

غیبت ارزش وجودی و شخصیت معنی افراد را پایمال می کند زیرا افشاء اسرار و معایب قلوب مردم را جریحه دار می سازد و باوجود آن عیب از نفع آن منصرف می شوند، این خوی زشت مسیر افکار پاک گوینده را نیز از مسیر طبیعی خارج ساخته و ریشه های فضایل و سجایا و ملکات پاک انسانی را نابود می سازد.

از طرفی ضربات سنگینی بر پیکر اجتماع وارد ساخته، شکاف عمیق و خلائی در صفوف اجتماع وارد ساخته و ایجاد کینه و دشمنی

ص: ۲۰۳

غیر قابل جبران می نماید و اعتماد عمومی و روح یگانگی را از بین می برد.

باید دانست که کلیه آثار وجودی که از انسان سر می زند معلول یکسلسله حالاتی است که در باطن انسان وجود دارد. علماء علم اخلاق برای پیدایش و منشأ غیبت نیز سخنانی ذکر کرده اند که مهم ترین آنها عبارت است از: «حسد-خشم-خودخواهی-سوء-ظن» و غیر اینها.

موجبات غیبت بعلاوه از آنچه ذکر شد ناشی از تکرار عمل و عدم توجه به عقوبت آن و عادت نیز می باشد.

### تشبیه بی سابقه

خداوند متعال برای آن که بندگانش کاملاً به قباحت غیبت و زشتی بدگویی پی ببرند و بدانند که این عمل ناشایست تا چه اندازه قبیح است آن را به عمل شفیع محسوس و مشاهد که همه مردم شفاعت آن را می فهمند و درک می کنند، تشبیه و تنظیر فرمود. چون قبیح ترین و زشت ترین کار نزد عامه مردم و توده جمعیت این است که کسی بدن مرده ای را که هیچ نوع قدرت دفاع ندارد مورد حمله قرار دهد به ویژه اگر آن مرده، برادر انسان باشد.

علی الخصوص که نوع ظلم و نحوه ستم این باشد که گوشت بدن او را بخورد این کار نزد مردم بقدری زشت و قبیح است که کمتر کسی مرتکب آن می شود.

به عبارت دیگر اگر کسی به خوردن گوشت برادر مرده اش دعوت نشود، به هیچ نحو طبیعت او این کار را نمی پذیرد با اینکه طبع انسان

کور و نابیناست آنجا که از برادر دینی بدگویی به میان می آید عقل به زشتی این کار حکم می کند و انسان عاقل پیروی عقل را سزاوارتر از پیروی طبیعت می داند زیرا عقل آگاه و بیناست. پس بطریق اولی باید از غیبت پرهیز کرد.

### بدتر از زنا:

بدگویی پشت سر مردم مانند بعضی از معاصی و گناهان نیست که فقط حق خدا باشد و استغفار تنها و طلب آمرزش از خداوند متعال موجب بخشودگی گردد بلکه هم حق خدا و هم حق مردم است. از این رو اگر کسی غیبت شخصی را کرد و زشت یاد به گوش طرف رسید، بر غیبت کننده لازم است علاوه بر ندامت و پشیمانی و خواستن آمرزش از پروردگار جهان پیش شخص غیبت شده برود و از او حلالیت بخواهد و اگر او نبخشد، خداوند هم از تقصیر او چشم نمی پوشد و به این جهت رسول گرامی اسلام «صلی الله علیه و آله» غیبت و بدگویی را در بعضی از سخنانش از زنا و بی عفتی بدتر و شدیدتر معرفی فرموده اند: «یا اباذر ایاک و الغیبه و ان الغیبه أشد من الزنا»<sup>(۱)</sup>: پیامبر خدا در ضمن وصایا و سفارشات خود به یار وفادار خویش فرمود: از غیبت دوری کن و از بد گفتن پشت سر مردم بر حذر باش محقق گناه بدگویی در غیاب مردم از بزه زنا و بی عفتی شدیدتر است.

ابوذر گفت: پدر و مادرم فدایت یا رسول الله «صلی الله علیه و آله» برای چه معصیت

ص: ۲۰۵

غیبت از زنا بیشتر است؟

حضرت در پاسخ فرمود: برای اینکه زناکار از عمل زشت و ناشایست خود نادم و پشیمان می گردد و روی به درگاه خدا می آورد و در خواست عفو و بخشش می نماید. به پروردگار رؤف و مهربان توبه اش را می پذیرد و مورد عفو قرار می هد و لیکن گناه غیبت آمرزیده نمی شود جز اینکه شخص غیبت شده حلال کند و ببخشد (۱).

### پرونده من این نیست

تباه شدن اعمال نیک بدگو در اثر غیبت، روز قیامت و رستاخیز او را به غلط و اشتباه می اندازد زیرا هنگامی که او را در محکمه عدل الهی احضار نمودند و پرونده اش را به دستش دادند تا کارهایی که در دنیا انجام داده را بخواند و درباره سعادت و شقاوت خود قضاوت و داوری کند و بداند که اهل بهشت است یا دوزخ، آن دوزخ، آن موقع به پرونده خود نگاه می کند و می بیند که هیچ یک از حسناتش در آن ثبت نشده، به درگاه خدا عرضه می دارد: بار الها این نامه اعمال من نیست چون اطاعتهای خود را در آن نمی بینم از ناحیه پروردگار جهان به او خطاب می شود که آفریدگار تو خطا کار نیست و هیچ چیزی را فراموش نمی کند، اعمال شایسته تو در اثر غیبت و بدگویی پشت سر مردم تباه شده و از بین رفته است.

ص: ۲۰۶

مأموران کس دیگری را می آورند و پرونده اش را به دستش می دهند، در آن کارهای خیر و اطاعت‌های بسیار فراوان مشاهده می کند، به پیشگاه خدا عرضه می دارد: پروردگارا این پرونده کارهای من نیست زیرا من هیچیک از این اعمال پسندیده را انجام نداده‌ام به او گفته می شود فلان کس در غیاب تو بدگویی کرده بود. حسنات و به تو داده شد.

به همین جهت پیامبر عالیقدر اسلام «صلی الله علیه و آله» در یکی از بیانات شیوایی خود غیبت را به بیماری جذام و خوره تشبیه و تنظیر فرموده اند.

قال رسول الله «صلی الله علیه و آله»: (الغیبه اسرع فی دین الرجل... رسول خدا «صلی الله علیه و آله» فرمود: ضرر و زیان غیبت و بدگویی پشت سر مردم در دین و آیین مردم مسلمان از صدمه و آسیب بیماری جذام و خوره در باطن و درون و بیشتر و فزونتر است)، یعنی همانطور که انسان هنگامی که در اثر فشان خون بالا و انتشار (مره سودا) به بیماری جذام دچار گشت و این مرض خطرناک در بدنش پدید آمد. این ناخوشی جسم و جسد او رامی گذارد و مزاج اعضا و اندامها را تباه می سازد و هیئت آنها را دگرگون می کند و چه بسا ممکن است در آخر کار اعضا و اندام های اتصالات خودشان را از دست بدهند و از همدیگر جدا و متفرق شوند.

همچنین پدید آمدن مرض غیبت و ناخوشی بدگویی پشت سر مردم دین و آیین انسان را از بین می برد و همه اعمال شایسته و کردارهای پسندیده اش را نابود می کند و صاحبش را به روز سیاه و نکبت و بدبختی می نشاند (۱).

ص: ۲۰۷



### نتیجه و کیفر دنیوی قطع رحم

باید اذعان داشت بر اینکه در اکثر اعمال صاحبش قبل از کیفر اخروی، کیفر و نتیجه دنیوی را در جهان می بیند، ما در همین جا به چند مورد آن از زبان روایات اشاره می کنیم، اول در کافی و شانزدهم بحار (ص ۳۹) نقل شده:

که مردی از صحابه و پیروان حضرت صادق «علیه السلام» به ایشان عرض کرد برادران و پسر عموهایم خانه را بر من تنگ گرفته اند و مرا بطوری در فشار و سختی قرار داده اند که مجبورم در یک اطاق زندگی کنم درحالیکه ممکن است با وسائل دیگر، شکایت به حاکم، آنچه در دست آنهاست بگیرم.

حضرت فرمود: صبر کن، خداوند برای تو فرج می رساند.

آن مرد گفت: من منصرف شدم و اقدامی علیه آنان نکردم، تا اینکه در سال ۳۱ و بانی آمد به خدا سوگند گفت همه آنها مردند. هنگامی که خدمت حضرت رسیدم

فرمود: بستگان چطور شدند.



عرض کردم همه آنها مردند.

آن جناب فرمود: مرگ آنها بواسطه مزاحمت شما بود و قطع رحم خویشاوندی نمودند، آیا میل نداشتی که آنان همین طور بر تو سخت بگیرند ولی زنده باشند؟ گفتم: چرا به خدا سوگند! (۱).

### مجازات قطع رحم و پراکندگی دلها

۱- امام صادق «علیه السلام» از پدرانش «علیه السلام اجمعین» نقل می نماید که رسول خدا «صلی الله علیه و آله» فرمودند: هنگامی که علم آشکار شود ولی به آن عمل نشود، زبان ها یگانه ولی قلب ها متفرق شده و مردم قطع رحم نمایند، در این هنگام خداوند آنان را لعنت کرده، آنان را در نموده و دیدگان شان را کور می نماید. (تا حق و حقیقت را نشوند و نبینند) (۲).

### داستانی در قطع رحم:

شعیب عقرقوفی یکی از اصحاب امام صادق «علیه السلام» و حضرت موسی بن جعفر «علیه السلام» است. وی نقل می کند که روزی خدمت حضرت موسی بن جعفر «علیه السلام» رسیدم. آن حضرت بی مقدمه به من فرمود: ای شعیب! فردا مردی از اهل مغرب تو را می بیند و از حال من پرسش

ص: ۲۱۰

---

۱- حکایت ها و روایتهای آموزنده و تاریخی، ج ۱، ص ۲۴۹

۲- ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ترجمه ابراهیم محدث بندریگی، ج ۱، ص ۵۲۳

می کند. تو در جواب بگو: او به خدا همان امامی است که حضرت صادق «علیه السلام» سفارش او را کرده است. و چون از حلال و حرام از تو پرسش کرد پاسخش را از طرف من بده.

عرض کردم: قربانت گردم! نشانه آن مرد چیست؟

فرمود: مردی بلند قد و درشت اندام و نامش یعقوب است. چون به نزد تو آمد ترسی نداشته باش و هر چه پرسید جوابش را بده که او بزرگ قوم خود است، و اگر هم خواست به نزد من بیاید او را بیاور.

شعیب گوید: به خدا روز دیگر در طواف بودم که مردی بلند قامت و درشت اندام مرا دید و گفت: می خواهم از تو درباره آقایت پرسش کنم.

گفتم: از کدام آقا؟

نام حضرت را برد. به او گفتم: نامت چیست؟

گفت: یعقوب.

گفتم: اهل کجائی؟

گفت: اهل مغرب.

گفتم: مرا از کجا شناختی؟

پاسخ داد: کسی به خواب من آمد و گفت شعیب را دیدار کن و هر چه می خواهی از او بپرس، و من جويا شدم تا تو را یافتم.

شعیب گوید: به او گفتم همین جا بنشین تا من طواف خود را تمام کنم و نزد تو بیایم.

پس از طواف به نزدش رفتم. دیدم مرد خردمندی است. سپس از من خواست تا او را نزد امام «علیه السلام» ببرم. من او را برداشتم و به اتفاق به

خانه حضرت موسی بن جعفر «علیه السلام» آمدیم و اجازه ورود گرفته، بر آن حضرت وارد شدیم.

چشم حضرت که به او افتاد فرمود: ای یعقوب! تو دیروز آمده ای و میان تو و برادرت در فلان جا اختلاف و نزاعی واقع شد تا جائی که یکدیگر را دشنام دادید.

اینچنین رفتارها روش من و پدرانم نیست و ما هیچ کس را به چنین کاری دستور نمی دهیم. از خدا بترس که بزودی مرگ میان تو و برادرت جدائی می افکند، زیرا برادرت پیش از آنکه به وطن باز گردد، در راه سفر خواهد مرد و تو از کرده خود پشیمان خواهی شد، و این بدان جهت است که قطع رحم کردید و خداوند عمر شما را کوتاه کرد.

آن مرد پرسید: قربانت گردم! اجل من چه وقت خواهد رسید؟

فرمود: اجل تو هم رسیده بود، اما چون تو در فلان منزل نسبت به عمه ات مهربانی کردنی خداوند بیست سال بر عمر تو افزود.

شعیب گوید: سال ها بعد آن مرد را در حج دیدم و به من گفت که در آن سفر برادرش قبل از رسیدن به وطن از دنیا رفت و در بین راه او را دفن کردند (۱).

ص: ۲۱۲

## قطع رحم با امام زمان «عجل الله تعالی فرجه الشریف»:

هارون الرشید پسرش محمد امین را برای تعلیم و تربیت نزد محمد بن جعفر بن اشعث گذاشته بود و چون وی را به ولیعهدی خود برگزید یحیی بن خالد برمکی به محمد بن جعفر رشک برد و با خود گفت: «با مرگ هارون خلافت به امین خواهد رسید و چون محمد بن جعفر استاد وی بوده است قهراً ما را از وزارت خلع و این منصب را به او واگذار خواهد نمود.» از این رو در صدد برآمد تا به وسیله ای محمد بن جعفر را از نظر هارون بیندازد و هارون را نسبت به وی خشمگین سازد. این بود که رفت و آمد خود را با محمد بن جعفر زیاد کرد و

تدریجاً دانست که وی جزء شیعیان موسی بن جعفر «علیه السلام» و قائل به امامت آن حضرت است. پس این جریان را به هارون گزارش داد و به دنبال آن در صدد برآمد تا با کسب اطلاعاتی از وضع زندگی حضرت موسی بن جعفر «علیه السلام» گزارش کاملتری برای هارون تهیه کند. به همین سبب به یکی از نزدیکان خود گفت: آیا کسی از فرزندان ابوطالب را

سراغ دارید که تنگدست باشد تا من از وی مطالبی را که نیاز دارم تحقیق کنم؟ نام علی بن اسماعیل بن جعفر (برادر زاده حضرت) رانزد وی بردند. یحیی بن خالد برمکی پولی برای او فرستاد و وی را به رفتن نزد هارون و مسافرت به بغداد تشویق کرد.

پس از رسیدن پول یحیی برمکی و پیغام وی، علی بن اسماعیل آماده حرکت به سوی بغداد شد. از قضا حضرت موسی بن جعفر «علیه السلام»

که با علی ابن اسماعیل مانوس بود و پیوسته به وی احسان و نیکی می کرد از جریان مطلع شد و او را طلبید و به او فرمود: ای برادرزاده! قصد کجا داری؟

عرض کرد: می خواهم به بغداد بروم.

فرمود: برای چه می خواهی به آنجا بروی؟

گفت: بدهکارم و پولی ندارم.

حضرت فرمود: من بدهی تو را می دهم و اضافه بر آن هم به تو احسان خواهم کرد.

ولی با این حال علی بن اسماعیل توجهی به فرمایش امام «علیه السلام» نکرد و آماده سفر بغداد شد. حضرت موسی بن جعفر «علیه السلام» مجدداً وی را خواست، به او فرمود: می روی؟

عرض کرد: آری، چاره ای جز رفتن ندارم.

فرمود: پس ای برادر زاده! نیک بنگر و از خدا بترس و بچه های مرا یتیم نکن.

پس از گفتن این سخن دستور داد سیصد دینار طلا و چهار صد درهم نقره دیگر نیز به او بدهند. اما چون از نزد آن حضرت برخاست امام «علیه السلام» به کسانی که نزدش بودند فرمود: به خدا سوگند، او در ریختن خون من سعایت کرده، بچه هایم را یتیم خواهد کرد.

آنها عرض کردند: قربانت گردیم، شما این وضع را می دانید ولی با این حال به او احسان و نیکی می کنید؟

فرمود: آری، پدرم برای من از پدرانش از رسول خدا «صلی الله علیه و آله» روایت کرد که آن حضرت فرمود: ارتباط و علاقه رحم اگر بریده شود و سپس

پیوند گردد آنگاه دوباره بریده شود خدا آن را قطع می کند، و من خواستم پس از آنکه او از من برید، من آن را پیوند دهم تا اگر او دوباره از من برید خدا آن را قطع کند.

علی بن اسماعیل به بغداد آمد و پیش یحیی بن خالد رفت و یحیی وضع موسی بن جعفر «علیه السلام» را از وی پرسید و آنچه از او شنیده بود با چیزهایی که خود بر آن افزود به هارون گزارش می داد تا سرانجام خود علی بن اسماعیل را به نزد هارون برد و چون هارون وضع عمویش موسی بن جعفر «علیه السلام» را از وی پرسید در پاسخ شروع به سعایت آن حضرت کرده، گفت: پولها و اموال است که از مشرق و مغرب برایش می آورند، و اخیرا مزرعه ای در مدینه به سی هزار دینار خریداری کرده و چون پول آن را برای صاحب مزرعه بردند وی گفت: من این دینارها را نمی خواهم و دینارهای دیگری می خواهم که سگه اش غیر از این باشد، و حضرت موسی بن جعفر «علیه السلام» فوراً دستور داد آن پولها را برگردانند و پول دیگری از همان سگه ای که صاحب مزرعه خواسته بود برایش آوردند.

هارون که این سخن را شنید او را نزد خود مرخص کرد و دستورداد دویست هزار درهم به او بدهند تا با آن مبلغ در ناحیه ای از بغداد زندگی کند، و علی بن اسماعیل جایی از مشرق بغداد را برای سکونت اختیار کرد و گماشتگان خود را برای تحویل گرفتن پولها به دربار هارون فرستاد و خود به انتظار رسیدن پولها روز شماری می کرد.

در خلال این احوال، روزی به بیت الخلا رفت و ناگهان دچار اسهال شدیدی شد و تمام احشاء و امعاء او خارج شد و در افتاد و چون

کسان او مطلع شدند آمده، او را از جا بلند کردند و هر چه کوشیدند امعاء تو احشاء را به جای خود بازگردانند، نشد و به ناچار او را به همان حال از بیت الخلا بیرون بردند. در این حال که علی بن اسماعیل مشغول جان کندن بود فرستادگان هارون پولها را برایش آوردند. او وقتی از رسیدن پولها مطلع شد گفت: اکنون که من مشغول جان کندن

هستم این پولها را برای چه می خواهم؟ این را گفت و از دنیا رفت! (۱).

### داستانی دیگر در قطع رحم:

سلطان یمن بنام حسان بن بتان اراده کرد که با اهالی یمن، بلاد اعراب و اعاجم را تحت تصرف خود در آورد. وقتی که به بحرین رسیدند، اهالی حمیر و قبائل یمن چون بر این مسافرت راضی نبودند خصوصا در فرمانفرمائی حسان و قصد داشتند تا به سوی ولایت خود برگردند با برادر حسان که عمرو نام داشت گفتگو کردند که اگر تو برادرت حسان را بکشی ما به اتفاق همه سپاه و رعیت به تو تسلیم می شویم و ترا سلطان خود می نمائیم و با هم به بالاد خود برمی گردیم. عمرو قبول کرد و عازم قتل برادرش حسان شد. کسی از سپاهیان او را نهی نکرد جز رعین حمیری که اشعاری نوشت و به عمرو داد که از این قرار است.

الا من شتری سهره نبوم

سعید من بیت قریر عینی

فاما حمیر عذرت و خانت

فمعدره الا له لذی رعین

ص: ۲۱۶

عمرو اشعار را دید ولی به آنها توجهی نکرد و برادر را کشت و بالشکر به یمین برگشت. لیکن خواب از عمرو بکلی برداشته شد و بیداری بر وی مسلط گشت. او همه اطباء و منجمین را جمع کرد تا چاره ای بیندیشند ولی از آنها کاری ساخته نبود. یکی از آنان گفت:

بخدا قسم کسی برادر و رحم خود را مانند تو بظلم نکشته است مگر اینکه خواب از او رفته و بیداری بر وی مسلط شده است. عمرو چون این جمله را از آن طیب شنید همه کسانی را که در قتل برادرش رای داده و شرکت کرده بودند به قتل رسانید و همه را کشت جز ذی رعین که به سبب آن دو بیت زنده ماند، ولی خود عمر او نیز طولی نکشید که از جهان در گذشت (۱).

### صله رحم

آورده اند که مردی عرض کرد: یا رسول الله! «صلی الله علیه و آله» من خویشاوندانی دارم که صله رحم می کنیم، در صورتی که آنها قطع می کنند، و من به آنها خوبی می کنم و حال این که آنها بدی می کنند، و من می بخشم آنها به من ستم می کنند، آیا می توانم من هم کارهای آنها را تلافی کنم؟

فرمود: در آن صورت خداوند همه شما را از رحمتش دور می سازد، اما وقتی که آنها بد کردند تو نیکی کن که همواره خداوند نگرهبانی بر تو بگمارد و تو را در برابر آنها پشتیبانی کند (۲).

ص: ۲۱۷

---

۱- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۸. طبع مصر

۲- مجموعه ورام، ترجمه محمدرضا عطایی، ص ۵۷



یکی از اصحاب می گوید: به امام صادق «علیه السلام» عرض کردم: پسرعمویی دارم که هر چه من صله رحم می کنم او قطع رحم می کند تا آن جا که من هم تصمیم گرفتم اگر او قطع کرد من هم قطع کنم؟ فرمود: اگر تو با او صله رحم کردی و او قطع کرد، خداوند هر دوی شما را با هم پیوند خواهد داد، و اگر تو هم وقتی که او قطع رحم کرد، از او بریدی، خداوند نیز رشته خویشاوندی شما را از هم خواهد گسست.

و نیز فرمود: مردی خدمت پیامبر «صلی الله علیه و آله» آمده، عرض کرد: یا رسول الله! «صلی الله علیه و آله» من با کمال جدیت علاقمند به جهادم؟ پیامبر «صلی الله علیه و آله» فرمود: بسیار

خوب، برو در راه خدا جهاد کن، اگر کشته شدی در نزد خداوند خواهی بود در حالی که روزی داده می شوی و اگر به اجل خود از دنیا رفتی، اجرت با خداست، و اگر از میدان جنگ زنده برگشتی با گناهان آمرزیده بر می گردی مانند روزی که از مادر متولد شده ای؟ عرض کرد:

یا رسول الله! «صلی الله علیه و آله» من پدر و مادر پیری دارم، به گمان خود با من انس گرفته اند و نمی خواهند من از نزدشان بروم؟

پیامبر خدا «صلی الله علیه و آله» فرمود: بنابراین با پدر و مادرت بمان! به خدایی که جان من در دست اوست انس و همدلی یک شبانه روز با ایشان بهتر از یک سال جهاد در راه خداست (۱).

ص: ۲۱۸

## نتیجه دلسوزی برای خویشان

وقتی که حضرت یونس «علیه السلام» بر اثر ترک اولی، از کشتی به دریا انداخته شد و در دهان ماهی قرار گرفت (چنانکه در سوره صافات آیه ۱۴۹ آمده). ماهی او را در هفت دریا گرداند تا رسید به دریای

ص: ۲۱۹

«مسجور» که قارون (سرمایه دار مغرور زمان حضرت موسی «علیه السلام» که پسر عمو یا پسر خاله حضرت موسی «علیه السلام» بود) در آن دریا عذاب می شد، ناگهان زمزمه ای

شنید، از فرشته مأمور عذاب پرسید: این زمزمه، چیست؟ گفت: این زمزمه حضرت یونس در دل ماهی (نهنگ) است، قارون از فرشته اجازه خواست تا با یونس ملاقات کند، فرشته اجازه داد، قارون خود را کنار ماهی رساند و از یونس پرسید: از موسی «علیه السلام» چه خبر؟

حضرت یونس «علیه السلام» فرمود: حضرت موسی «علیه السلام» از دنیا رفت.

قارون از شنیدن این خبر، دلش سوخت و گریه کرد، سپس پرسید از هارون (برادرت حضرت موسی «علیه السلام») چه خبر؟ حضرت یونس «علیه السلام» فرمود: او نیز از دنیا رفت،

قارون باز دلش سرخد و گریه کرد، سپس پرسید از خواهر موسی «علیه السلام» «کلثم» که نامزد او بود، چه خبر؟ یونس گفت: او هم مرد، قارون در اینجا بسیار گریه کرد و ناله ش به گریه بلند شد.

خداوند به آن فرشته مأمور عذاب قارون وحی کرد: عذاب را در باقیمانده دنیا از قارون بردار چرا که او نسبت به خویشانش رقت و دلسوزی کرد (۱).

ص: ۲۲۰

## صله رحم، حتی نسبت به بستگان بی اعتناء

مردی به حضور پیامبر «صلی الله علیه وآله» آمد و عرض کرد: «من خویشاوندانی دارم، و خصلت صله رحم را نسبت به آنها انجام می‌دهم، ولی آنها مرا آزار می‌دهند، تصمیم گرفته‌ام که به طور کلی آنها را ترک کنم، آیا برای من چنین تصمیمی روا است؟» پیامبر «صلی الله علیه وآله» فرمود: «در این صورت خداوند، هم آنها و هم تو را ترک خواهد کرد».

او پرسید: پس وظیفه من چیست؟

پیامبر «صلی الله علیه وآله» فرمود: «غطی من حرمک، و تصل من قطعک، و تغفو عن ظلمک، فإذا فعلت ذلک کان الله عو ک لک علیهم طهیزا، وظیفه تو این است که: آن کس که تو را محروم کرد، به او عطا کنی، و آن کس که قطع رحم کرد، تو صله رحم کنی، و آن کس که به تو ستم نمود، تو ببخشی، وقتی که چنین کردی، خداوند متعال تو را بر آنها پیروز و سرور می‌کند» (۱).

## مزاح و شوخی

### اشاره

در روایات اسلامی و همچنین کلمات بزرگان اخلاق، در این زمینه بحث‌های گسترده‌ای نموده‌اند:

که جمع بندی همه آنها انسان را به اینجا می‌رساند که مزاح اگر در حد اعتدال باشد و آلوده به گناهی نشود، نه تنها چیز بدی نیست، بلکه می‌توان آن را بخشی از حسن خلق دانست ولی اگر به افراط کشیده شود، یا با گناه آلوده گردد. تبدیل به یکی از رذایل اخلاقی می‌گردد و گاه ممکن است خطرات آن از خطرات سخن جدی هم بیشتر گردد. زیرا در مزاح نوعی آزادی وجود دارد که در سخنان جدی نیست.

### شوخی استهزاء

بنابراین مزاح با اینکه خود گناهی نیست که موجب آتش باشد ولی چون موجب گناه می‌شود لذا مذموم است و مزاح بر شخص بزرگ باعث کنید و بر شخص پست موجب جرئت می‌گردد بدین جهت روایاتی ذی از نظر خوانندگان محترم می‌گذرد که برای همین منظور در شرع مقدس نهی شده است ولی در چند مورد مزاح ممدوح

ص: ۲۲۱

بلکه لازم است.

قال رسول الله «صلى الله عليه وآله»: «مت من المروه ثلث منها فى الحضر...» (۱) رسول خدا «صلى الله عليه وآله» فرمود: شش چیز از مروت و شرف است سه چیز آن در

وطن و سه چیز آن در سفر، اما آنچه در وطن است، خواندن کتاب خدای تعالی و تعمیر مسجدهای خدا و برادری برای خدا و اما آنچه در سفر است بخشش از توشه خود و حسن خلق و مزاح نمودن در غیر معصیت.»

بدین جهت پیامبر خدا «صلى الله عليه وآله» گاهی مزاح می کرد و اکثر آن مزاح ها بازن های پیرو فتوت و بچگان که دل آنان ضعیف و شکسته است صورت می گرفت.

رسول خدا «صلى الله عليه وآله» فرمود: «المومن رعب و لعب و المنافق...» (۲) یعنی مومن مزاح کننده و بازیگر منافق با پوست پیشانی خود را گره می زند و غضبناک می باشد.»

«و عن الصادق «عليه السلام» قال: لا تمزح فيذهب نورك و لا تكذب فيذهب بهائك... حضرت صادق «عليه السلام» فرمود: مزاح نکن که نورت برود و دروغ نگو تا اینکه هیبت و جلال تو بر باد رود.

و امام علی «عليه السلام» فرمود: هیچ مردی مزاحی و لو کوچک نمی کند، مگر اینکه مقداری از عقلش ریخته می شود.

حضرت کاظم «عليه السلام» بر بعضی از فرزندان چنین وصیت می کند: از مزاح دور باش زیرا مزاح نور ایمان را از بین می برد و شرف و آبرویت

ص: ۲۲۲

---

۱- خصال، ص ۱۵۳

۲- سفینه البحار

## خنده و استهزاء

پیغمبر اسلام «صلی الله علیه و آله» فرمود: «الضحک ضحکان یحبه الله و ضحک یمقته الله...»(۲).

خنده دو قسم است: خنده ای که خدا آن را دوست دارد و خنده ای که خدا آن را دشمن دارد، اما خنده ای که خدا آن را دوست دارد آن است که مردم به روی برادر خویش از شوق دیدار وی لبخند بزنند، اما خنده ای که خدا آنرا دشمن دارد آن است که مرد سخن گوید (به طریق جفا و استهزاء) تا بخندد یا بخندد به سبب آن هفتاد پاییز در جهنم سرنگون می رود.»

زخریف (به معنای پاییز آمده و طریحی از معانی الاخبار نقل کرده که زخریف هفتاد سال است و در روایتی خریف هزار سال است).

و حضرت صادق «علیه السلام» فرمود: یعنی هر کس درباره مصیبتی که به برادر مومن خود رسیده شماتت کند از دنیا نمی رود تا اینکه او نیز با آن بلا آزمایش می شود(۳).

از حضرت ایوب «علیه السلام» پرسیدند، کدام بلا بر تو سخت تر شده فرمود: شماتت و سرزنش دشمنان(۴).

ص: ۲۲۳

---

۱- همان، ماده مزح

۲- نهج الفصاحه، ص ۳۹۹

۳- سفینه، ماده شمت

۴- سفینه، ماده شمت

پیغمبر اسلام «صلی الله علیه وآله» فرمود: «لا تظهر الشماته لاختیک فیعاضه الله...» (۱) برادر خویش را شماتت مکن که خدا او را عافیت می بخشد و تورابدان عیب گرفتار می کند.

### داستانی از قهرمان حلم و ادب

روزی مالک اشتر از بازار کوفه با لباس کهنه عبور می کرد، یکی از بازاریان کوفه بعنوان مسخره و استهزاء چیزی بسوی وی انداخت.

مالک با آنهمه شجاعت، حلم و ورزید و چیزی نفرمود و رد شد.

همسایه آن شخص گفت: آیا شناختی آن مردی که به او توهین نمودی که بود؟ گفت: نمی شناختم. گفت: او مالک اشتر بود، رئیس لشکر علی «علیه السلام» است. بازاری با شنیدن این حرف پشت سر مالک دوید و دید مالک در مسجد مشغول نماز است، وی پس از اینکه مالک نماز را تمام کرد روی پای مالک افتاد و عذر خواهی نمود. مالک فرمود: من به مسجد نیامدم مگر برای طلب مغفرت تو (۲).

### شوخی خطرناک

با اینکه دانشمند، وارسته، با ایمان و از جمله افراد معدودی بود که در شهر به صلاح و خوبی معروف بود. اما بالاخره و سوسه شیطان کار خودش را کرد و سرانجام یک شوخی نابجا مرتکب شد ولی به

ص: ۲۲۴

---

۱- نهج الفصاحه، ص ۵۱۸

۲- سفینه البحار، ماده شَرّ

دنبال ندامت واقعی و تذکر و پیام حضرتش زمینه خوبی برایش فراهم گشت.

ابو بصیر که یکی از شیعیان خاندان پیامبر «صلی الله علیه وآله» و یاران معروف امام باقر «علیه السلام» و امام صادق «علیه السلام» بود و در کوفه می زیست، می گوید: برای خانمی

قرآن می خواندم و به او آموزش می دادم. تا اینکه روزی در مکان خلوت یک شوخی با او کردم. هنگامی که به مدینه آمده و خدمت امام باقر «علیه السلام» شرفیاب شدم آن حضرت فرمود: ای ابوبصیر با آن زن چه گفتی؟ من در حالی که از شرمندگی دستم را جلوی صورتم گرفته بودم آن را عرضه داشتم، امام «علیه السلام» فرمود: دیگر چنین مکن و از آنجا که آن

زن شوهر هم نداشته و برای اینکه دیگر گناهی واقع نشود بنا به نقلی آن حضرت به ابوبصیر فرمود: سلام مرا به آن زن برسان و بگو خود را به ازدواج ابوبصیر در آور.

ابوبصیر می گوید: من نزد آن زن رفته و سلام و پیام امام «علیه السلام» را به او ابلاغ کردم، زن گفت: تو را به خدا امام باقر «علیه السلام» این را فرمود، من برایش سوگند یاد کردم که بلی آن حضرت فرموده، با شنیدن این پیام آن زن خود را به ازدواج من در آورد (۱).

نقل شده که شیطان به حضرت موسی «علیه السلام» گفت: هرگز با زن نامحرم در جایی خلوت مکن، زیرا هیچ مردی با زن نامحرم در مکانی خلوت نمی کند، جز اینکه من بدون یارانم آنجا خواهم بود (تا اینکه به گناهشان وادار کنم).

ص: ۲۲۵



رسول اکرم «صلی الله علیه و آله» می فرماید: «من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلا یت موضع یسمع ن ت إمرأه لیث له بمحترم؛ هر کس به خدا و روز قیامت ایمان دارد نباید در جائی که نفس زن نامحرم را می شنود بماند.»

چنانکه بسیاری از علماء اسلام مانند زن و مرد نامحرم را در مکان خلوتی که کسی نمی تواند وارد شود حرام و غیر جایز دانسته و حتی اجازه نماز خواندن در آنجا را به آنها نمی دهند و اگر چه بعضی قائل به کراهت شده اند ولی احتیاط شدید را در ترک آن می دانند.

### شوخی و مسخره

شخصی مسخره و بذله گو به مجلس رسول خدا «صلی الله علیه و آله» وارد شد و مردم به گرد او تجمع نمودند، پیامبر «صلی الله علیه و آله» بوده چون بر آن جمع گذشت، از علت تجمع پرسید، قضیه را برایشان شرح دادند که مردی است مسخره و بذله گو.

پیامبر «صلی الله علیه و آله» فرمود: فرستاده خدا چنین خبر داد مرا که، افرادی که تقلید دیگران را می کنند، در قیامت با سری چون کوه و گردنی چون موی، در معرض حساب خواهند آمد.

شخص بذله گو وقت را غنیمت شمرد و گفت: یا رسول الله! «صلی الله علیه و آله» اگر چنین باشد، مسخره بازی واقعی را آن روز در خواهم آورد (۱).

ص: ۲۲۶

و امام صادق «علیه السلام» فرمود: جدال مکن زیرا که آبرویت برود و شوخی مکن تا روی مردم با تو باز شود و بر تو دلیر شوند (شاید منظور این باشد جائیکه شوخی باعث بر فساد است نکن) (۱).

کثره المزاح تذهب بماء الوجه و کثره الضحک تمج الايمان مجا؛ شوخی زیاد آبرو را می برد و خنده زیاد ایمان را بدور افکند (۲).

### شوخی از نعیمان بدری

نعیمان بدری روزی اعرابی را دید که ظرف عسلی برای فروش در دست دارد. نعیمان عسل را از وی گرفت و آن را به منزل عایشه که پیغمبر «صلی الله علیه و آله» در آنجا بود آورد و گفت: این را بگیرید. پیغمبر «صلی الله علیه و آله» چنین خیال کرد که نعیمان آن را به عنوان هدیه آورده است. نعیمان به منزل خود رفت و اعرابی بیرون منزل پیغمبر آن قدر نشست که خسته شد و گفت: اگر قیمت عسل را نمی دهید خودش را به من باز گردانید.

رسول خدا «صلی الله علیه و آله» جریان را فهمید و قیمت عسل را بوی داد و چون نعیمان را دید فرمود چرا چنین کردی؟ عرض کرد: چون می دانستم رسول خدا «صلی الله علیه و آله» عسل را زیاد دوست دارد و اعرابی هم عسل می فروشد.

ص: ۲۲۷

---

۱- اصول کافی، ج ۴، ص ۴۹۴

۲- همان

پیغمبر «صلی الله علیه و آله» خندید و قیافه گرفته ای نشان نداد (۱).

نعیمان بن بدری که از انصار بود و بسیار مزاح میکرد از جمله اینکه روزی مخرمه نوفل که هر دو چشمش کور گشته بود، گفت: آیا کسی هست که دست مرا بگیرد و بجائی ببرد تا بول کنم؟ نعیمان دست او را گرفته و به گوشه مسجد برد. مخرمه مشغول بول کردن شد که مردم همه گفتند: چه کار می کنی. آنجا مسجد است. مخرمه پرسید:

کی بود که مرا به اینجا آورد؟ گفتند: نعیمان. در همانجا نذر کرد که باعصای خود نعیمان را بزند.

نعیمان دوباره پیش او آمد و گفت: می خواهی نعیمان را به تو نشان بدهم؟ گفت: آری. نعیمان دست او را گرفت، آمدند تا به عثمان که نماز می خواند رسیدند، نعیمان گفت: اینست نعیمان.

مخرمه عصا را در دست خود محکم گرفت و بر عثمان زد. مردم گفتند او خلیفه است. مخرمه گفت: که بود که مرا بدین جا آورد؟ گفتند نعیمان. گفت: دیگر با وی کاری ندارم (۲).

### نمونه هایی از شوخی های پیامبر «صلی الله علیه و آله»:

پیرزنی از عشیره اشجع خدمت پیامبر «صلی الله علیه و آله» نشست بود که حضرت بوی فرمود: پیره زنان داخل بهشت نمی شوند. زن مشغول شد به گریه کردن، بلال حبشی رسید و از سبب گریه اش پرسید و زن فرموده ی

ص: ۲۲۸

---

۱- سفینه البحار، ماده نعم

۲- همان

آن حضرت را گفت. بلال گریه آن زن را به حضرت عرض کرد.

حضرت فرمود: سیاه پوست هم داخل بهشت نمی شود. بلال نیز شروع به گریه کرد. عباس عموی پیامبر «صلی الله علیه وآله» آن دو را در آن حال دید و جریان را به پیغمبر «صلی الله علیه وآله» عرض کرد. حضرت فرمود: پیرمردها هم داخل بهشت نمی شوند. آنگاه هر سه را مخاطب قرار داده و فرمود:

خداوند پیران و سیاه پوستان را به زیباترین چهره در آورده و داخل بهشت می کند (۱).

از زید بن اسلم روایت کرده اند، که زنی به نام ایمن نزد رسول خدا «صلی الله علیه وآله» آمد، عرض کرد همسرم شما را می طلبد. فرمود: شوهر شما کیست؟ آیا همان مردی است که چشمش سفیدی ندارد؟ عرض کرد:

نه به خدا قسم چشمش سفیدی ندارد. پیامبر «صلی الله علیه وآله» فرمود: آری در چشمش سفیدی هست. باز عرض کرد نه به خدا سوگند، پیامبر «صلی الله علیه وآله» فرمود: هیچ کسی نیست که در چشمش سفیدی نباشد (۲).

\*پیامبر «صلی الله علیه وآله» شوخی می کرد و جز حق چیزی نمی گفت، و هیچ دلی را نمی آزرده، و هیچ گاه کم و زیادی در شوخی نمی کرد. پس اشکالی بر تو نیست، اما اشتباه بزرگ آن است که انسان شوخی را پیشه کند و همواره بر این روش ادامه دهد و تند روی کند. پیامبر «صلی الله علیه وآله» زیاد تبسم می کرد، و از جمله شوخی های آن بزرگوار آن است که نقل کرده اند، پیرزنی نزد پیامبر «صلی الله علیه وآله» آمد، پیامبر «صلی الله علیه وآله» فرمود: هیچ پیرزنی وارد

ص: ۲۲۹

---

۱- جامع السعادات، ج ۲، باب مزاح

۲- همان، ص ۲۱۸

بهشت نمی شود، آن پیر زن شروع به گریه کرد(۱).

\*علمه از ابوسلمه نقل کرده است که پیامبر «صلی الله علیه وآله» زبانش را برای حسن و حسین «علیه السلام» از دهان مبارکش بیرون می آورد. کودکی، زبان آن حضرت را دید، خندید و عینیه بن بدر فزاری، گفت: بخدا سوگند پسر من تا وقتی که یک مرد بزرگی شد و ریش در آورد، من او را هرگز نبوسیدم، پیامبر «صلی الله علیه وآله» فرمود: هر کس دل رحم نباشد مورد لطف خدا قرار نمی گیرد(۲).

\* (صفیه بن عبدالمطلب) عمه حضرت رسول «صلی الله علیه وآله» روزی به خدمت آن حضرت شرفیاب شد در حالی که پیری او را فرا گرفته بود.

عرض کرد یا رسول الله «صلی الله علیه وآله» دعا کن تا من اهل بهشت باشم.

حضرت رسول «صلی الله علیه وآله» علاوه بر سیبیل مزاح و شوخی فرمود: زنان پیر به بهشت نخواهند رفت، صفیه در حالی که اشک او جاری بود از مجلس حضرت برخاست و ناراحت روانه شد، حضرت تبسم کرد و فرمود، به او بگوئید که زنان پیر جوان می شوند آنگاه به بهشت می روند.

بعد این آیه را قرائت فرمودند: انا انشأناهن انشاء فجعلناهن ابکارا؛ برستی که ما بیافریدیم زنان را در دنیا آفریدنی، پس در آخرت آنها را دوشیزه و بکر قرار خواهیم داد (سپس به بهشت در آوریم) (۳).

\*قال رسول الله «صلی الله علیه وآله»: أن الله لا يؤاخذ المزاح الصادق فی مزاحه! فرمود رسول خدا «صلی الله علیه وآله» خداوند شوخی کسی را که در شوخی خود راستگو

ص: ۲۳۰

۱- همان

۲- همان

۳- واعظ اجتماع، ص ۱۸۶

باشد مواخذ نمی کند(۱).

## مزاح در کلام امام صادق «علیه السلام»

وعن ابی عبدالله «علیه السلام»: قال ما من مؤمن الأوفیه دعابه، قلت و ما الدعابه:

قال: المزاح (۲):

از امام صادق «علیه السلام» که فرمود: در هر مؤمنی دعابت هست، گفتم:»

دعابت چیست؟ فرمود: مزاح.»

\*یونس شیبانی می گوید: امام صادق «علیه السلام» فرمود: چگونه بایکدیگر شوخی می کنید؟ گفتم اندکی، فرمود کم شوخی نکنید، زیرا شوخی از خوش خلقی است و تو بوسیله آن برادرت را شاد می کنی و برستی که رسول خدا «صلی الله علیه و آله» با مردی شوخی می کرد و می خواست او را شاد کند.

معمر بن خلاد گوید: از ابو الحسن «علیه السلام» پرسیدم و گفتم قربانت کردم مردی با جمعی است و سخنی به میان می آید و شوخی می کنند و می خندند، فرمود: باکی نیست تا که نباشند، من گمان کردم مقصود حضرت دشنام و هرزه گوئی است آنگاه فرمود: عرب بیابانی نزد رسول خدا «صلی الله علیه و آله» می آمد و چیزی بعنوان هدیه تقدیم حضرت می کرد و

می گفت بهای هدیه ما را بده، رسول خدا «صلی الله علیه و آله» می خندید و گاهی که غمگین

ص: ۲۳۱

---

۱- نهج الفصاحه، ج ۲، ص ۷۸

۲- اصول کافی، ج ۴، ص ۴۹۴

می شد می فرمود: آن مرد بیابانی چه شد کاش نزد ما می آمد(۱).

عن عبد الله بن محمد الجعفی قال: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ «عَلَيْهِ السَّلَامُ» يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُحِبُّ الْمَدَاعِبَ فِي الْجَمَاعَةِ بِالرَّفْتِ!

عبدالله بن محمد جعفی می گوید: شنیدم امام باقر «علیه السلام» می فرمود:

خداوند عزوجل دوست دارد کسی را که در میان جماعتی شوخی و خوشمزگی می کند بی آنکه فحش دهد و هرزه گوی نماید(۲).

ص: ۲۳۲

---

۱- همان

۲- همان

مقدمه:

جنسیت و امور جنسی یکی از مسائل مهم و مورد بحث روانشناسان، روانکاوان، مریبان، جرم شناسان و دیگر صاحب نظران درباره مسائل انسانی است. نظرات درباره رشد دادن، تعدیل و احیاناً سرکوب کردن آن و کاملاً متباین است. طرفداران مکتب تحلیلی روحی و روانکاوانی چون «فروید» راجع به قدرت آن غلو کرده و مقام آن را در بین دیگر غرائز و انگیزه ها اول دانسته اند. در حالی که گروهی دیگر از روانکاوان، بخصوص روانشناسان اجتماعی معتقدند که این امر از قدرت فوق العاده ای برخوردار نیست، تنها به علت ارضای دیررس و فاصله دارش فوق العاده به نظر می رسد. مسأله جنسی و جنسیت می تواند از عالیترین عوامل و نمودارهای ذوقی و هنری بشر باشد و موجبات رشد و اعتلای آدمی را فراهم آورد و یا بر عکس پلیدترین و زشت ترین زمینه را برای سقوط و انحطاط انسانی فراهم آورد.

ص: ۲۳۳



مسأله لغزشهای جنسی از مسائل نفرت انگیز و ممنوع جوامع و مذاهب است و حل مسائل آن از مباحث غامض روانشناسی و حتی برای عده ای به صورت معمائی است (۱).

در پژوهش انجام شده، محقق ابتدا به بررسی تاریخچه و تعریف هم جنس بازی می پردازد. آنگاه دامنه هم جنس گرایی را مطرح می سازد. سپس هم جنس گرایی در قرآن و نظریه های همجنس گرایی و علل عمده بروز همجنس گرایی را بیان می نماید. اثبات و تشخیص هم جنس گرایی، مجازات اسلامی و راه های پیشگیری و درمان هم جنس گرایی نیز مطرح می گردد. امید است پژوهش مذکور مثمر ثمر واقع شود و در راه کاهش این گناه کبیره، مؤثر واقع گردد.

### «تاریخچه پیدایش همجنس بازی»

همجنس بازی *homobexualie* یا میل به همجنس، تاریخی بسیار کهن دارد، اساطیر یونان سرشار است از نام پسران زیبا و حوادث مربوط به عشق بازی با آنان کمتر رب النوع یونانی را می توان نام برد که زندگی او با عشقبازی با پسران زیبا مربوط نشود. عده شعرا و هنرمندان یونانی که از عشق بازی با پسران زیبا ستایش نکرده باشند بسیار کم است.

آثار باستانی مصری نه تنها از رواج این امر بین افراد عادی مصر

ص: ۲۳۴

حکایت می کند بلکه حاکی از وجود عشق بازی بین خدایان مصری نیز هست. قبل از سقوط روم این انحراف در آن شهر شیوع داشت ولی بعد از سقوط آن قوانین روم برای نجات مردم راه نوینی در بین گرفت.

شاید گوته Wolfgang Goethe معروف ترین نویسنده آلمانی تا حدی حق داشته است که بگوید: «عمر همجنس بازی با عمر بشریت برابر است» عشق افلاطونی عشق به زیبایی و عشق به همجنس است، عشق برای افلاطون عبارت بود از تحسین و تکریم زیبایی، پیروان او مانند خود افلاطون، میل به زیبایی را اعم از این که این زیبایی در طبیعت هنر، با وجود آدمی باشد، راه وصول به عشق می دانستند، از این زیبایی هایی که آنها در وجود انسان می دیدند چیزی برایشان برتر و عالی تر از زیبایی پسران نبود. افلاطون عشق جسمانی را مانند پولی می دانند که باید از آن گذشت تا به گزار زیبایی های روح رسید (۱).

### دامنه همجنس بازی

این عمل غیر طبیعی همان گونه که تاریخی بسیار کهن دارد دامنه دارترین انحراف نیز محسوب می شود. در تمام قاره ها، در هر کشوری با هر نوع آب و هوا، در کوهستان و جلگه، شهر و روستا، پنجه های این سرطان نفوذ کرده است. طبق تحقیقاتی که به عمل آمده است در نزد تمام اقوام و ملل، و حتی در میان ملتی که این عمل را غیر عادی و یا جرم تلقی کرده باشند، چنین انحرافی وجود دارد و تظاهرات این میل

ص: ۲۳۵

---

۱- پژوهش هم جنس گرایی، محمد حسن رجبی (ره)، «مسئول اداره ارشاد»

را بین تمام اصناف مختلف مردم از قبیل دانش آموزان، دانشجوین، کارگران، پیشه‌وران، روشنفکران، پزشکان، شعراء، و کلا، فیلسوفان، بازرگانان، معلمان، علی‌الخصوص هنرمندان و غیره مشاهده کرده‌اند و در مراحل و سنین مختلف زندگی، در بین بالغان، جوانان، پیران، متأهلان، مجردان، عده کسانی که تمایل به همجنس دارند نادر نیست.

کنیزی Kinsey آمارگر آمریکایی می‌نویسد: «۵۰ درصد مردان بالغ پس از دوره بلوغ هیچ‌گونه تخیل و با تجربه همجنس‌بازی ندارند، ۱۳ درصد مردان در مقابل دیگر واکنش شهوتی نشان می‌دهند ولی هیچ‌گونه تجربه همجنس‌بازی نداشته‌اند، ۳۷ درصد مردان پس از بلوغ تجارب آشکار هم‌جنس‌بازی دارند. ۵۰ درصد مردانی که در آمریکا تا سن ۳۵ سالگی ازدواج نکرده‌اند دارای تجارب آشکار همجنس‌بازی می‌باشند. ۱۸ درصد مردان به همان نسبت که روابط جنسی با غیره همجنس داشته‌اند به همجنس نیز دارند. ۴ درصد پس از دوره بلوغ منحصرأ همجنس‌باز شده‌اند. ۵۰ درصد نوآموزان، ۵۸ درصد دانش‌آموزان و ۴۷ درصد دانشجوین دانشگاه‌ها بین بلوغ و پیری تجربه همجنس‌بازی دارند.

این میل بین ملت‌های ژرمن و انگلوساکسون بیش از ملل لاتینی رواج دارد. همچنین در کشورهای شرقی، که جوانان دچار محدودیت‌ها و محرومیت‌ها هستند، بیش از ملل مغرب‌زمین این تمایل وجود دارد.

همین قضیه در مورد زن‌ها نیز صادق است و پیشوایان بعضی از فرقه‌های مذهبی که برای آنها نزدیکی با زن از گناهان کبیره محسوب است ظاهر می‌توانند با پسران رابطه جنسی داشته باشند (چین،

ژاپن، مالزی). هیرشفلد و بسیاری از دانشمندان دیگر معتقدند که منحرفان باز برای کلیه هنرهای زیبا استعداد استثنایی دارند. ظریف ترین و زیباترین آثار هنری و ادبی که ایجاد آنها محتاج نبوغ و قدرت تصور خارق العاده است، به دست کسانی که به همجنس خود متمایل بوده اند به وجود آمده است. فلاسفه، یونان، شعرای دوره کلاسیک، هنرمندان دوره رنسانس، بسیاری از شخصیت‌های برجسته ادبی و هنری دوره های مختلف تاریخ، از قدیمترین ایام تا امروز، از کسانی بوده اند که وجود تمایلات به همجنس در آنها محل تردید نیست:

هوفر، شولون، سوفر کل، سقراط، افلاطون، ارسطو، میکلائز، لئونارد داونجی، شکسپیر، نیجد، شیرین، گوته، بایرن، داروین، اوسکار وایلد، ژید و بسیاری دیگر از نوابغ کسانی بوده اند که متأسفانه

میل به همجنس در آنها به طرز بارزی وجود داشته است. طبق تحقیقاتی که به عمل آورده اند در بین کسانی که میل به همجنس دارند، تا هفتاد درصد آنان دارای قریحه و ذوق هنری هستند، متأسفانه عشق به همجنس در ادبیات فارسی میدان وسیعی دارد و بسیاری از شعرای بزرگ ما به این انحراف آلوده بوده اند.

### تعریف همجنس بازی Homosexualite

مراد از همجنس بازی یا میل به همجنس عبارت است از تمایل مرد نسبت به مرد و یا تمایل زن نسبت به زن. لغت Homosexualite در زبان فرانسه با مفهوم «هر نوع آمیزش جنسی با جنس موافق» یا «همجنس بازی مطابقت دارد و به انحرافات مردانه (روابط مرد با

زن) یا انحرافات زنانه (روابط زن با زن) اطلاق می شود. به مردان همجنس باز **homo sexuel** و به زنان همجنس باز **Homosexueu** گفته می شود. اما زنان همجنس باز را به فرانسه **Lesbienne** می گویند (۱).

## سن همجنس باز

موضوع سن شخصی که از نظر جنسی مورد نظر همجنس بازان قرار می گیرد یکی از مسائل اساسی است. تمایل عده ای از همجنس بازان متوجه پسر بچه های نابالغ تا ۱۲ ساله است و عده ای دیگر به پسرانی که پا به سن ۱۲ سالگی گذاشته ولی حداکثر از ۱۴ سال نگذشته اند، علاقمندند. کرافت اینبینگ این انحراف را **pedophiliectigue homosexuale** می نامند و اضافه می کند که گروه دیگری که تعداد آنها از سایر همجنس بازان زیادتر است به نوجوانان از ۱۵ تا ۱۹ سالگی عشق می ورزند و تمایل گروه سوم معطوف به اشخاص کبیر است، بالا-خره گروه چهارمی هم وجود دارد که هدف جنسی آنها سالخوردگان می باشد. دکتر میرشفلدر در آغاز مطالعات خود (در سال ۱۹۰۲) معتقد بود که علاقه مردان نسبت به پسر بچه های نابالغ فوق العاده نادر است، ولی میل جنسی نسبت به سالخوردگان فراوان است، ولی بعد در سال ۱۹۱۴ اعلام کردند میل جنسی نسبت خردسالان و سالخوردگان به یک اندازه است. (در برلن

ص: ۲۳۸

تعداد منحرفان جنسی که به کودکان علاقمند بودند و تعداد منحرفان جنسی که به سالخوردگان علاقمند بودند به یک اندازه بود و هر یک از این دو گروه ۵ درصد همجنس بازان را تشکیل می دهند(۱).

### اثبات همجنس بازی و تشخیص آن

تشخیص و اثبات همجنس بازی آسان نیست، خاص در اجتماعی که قبح این عمل مسلم باشد. تشخیص دشوارتر است. زیرا علاوه بر وجود سایر علل و مشکلات این مشکل هم افزوده می شود که فاعل عمل خود را به مناسبت اجتماعی آن کتمان می کنند، فرد عادی را بایک عمل بازی نمی توان همجنس باز اعلام کرد. چنانکه یک رابطه باجنس مخالف یعنی عسل طبیعی هم کافی نیست که عامل آن را جزء اشخاص عادی محسوب دارند. در تشخیص این انحراف آنچه اهمیت دارد عبارت از کنش جنسی به طرف موضوع جنسی است که

در موقع بروز تمایلات جنسی در انسان نمودار می شود. این تمایل است که ناخودآگاه در انسان بروز می کند. باید در تمام مدت فشار جنسی ثابت بماند. در همجنس بازی حقیقی این کنش خود به خود فقط معطوف به جنس موافق خودش می باشد در عین حال از جنس مخالف بیزار است، همچنانکه زنان کاملاً عادی به مردان علاقه دارند و ذاتاً از زنان متنفرند. دکتر هیر شفلد می نویسد، سابقاً تشخیص همجنس بازی منحصراً مبتنی بر مطالعه این تمایل مضاعف بوده

ص: ۲۳۹

۱- همان

است، اما اکنون مبتنی بر مطالعه موضوع دشوار خواهد بود. یکی از این خصائص ناموزونی جنسی است، به این معنی که بین اعضای تناسلی و سایر خصوصیات جنسی و بدنی و روحی هماهنگی وجود نداشته باشد مطمئناً فردی که از لحاظ آلت تناسلی مرد و در عین حال دارای پستان و کفل و لگن خاصره و روحیه و طرز فکر زنانه باشد.

La disposition neveropatique خصیصه دیگر میل به همجنس بازی مربوط به اختلالات و بیماری های عصبی است ولی ناشی از فساد و انحطاط نسل نیست. هم جنس باز تحت تأکید شدید دستگاه مرکزی اعصاب و احساسات تند خود قرار گرفته است، از علائم همجنس باز قابلیت تحرك عصبی، فقدان شخصیت، بی ارادگی، نقصان انرژی، تلقین غریزی فوق العاده می باشد. تمایل همجنس بازی اگر در کسی شدت داشته باشد، چنین تمایلی در بین سایر اعضای خانواده او نیز وجود دارد. می توان چهار خصوصیت برای شناسایی همجنس باز به این قرار شرح داد:

۱- میل به همجنس؛

۲- تنفر جنس مخالف؛

۳- ناموزونی جنسی؛

۴- اختلالات عصبی.

اما عده کثیری از محققان، میل به همجنس بازی را ناشی از اختلالات عصبی نمی دانند و می گویند چه بسیارند کسانی که به همجنس خود متمایلند ولی نه تنها از سلامت جسمی سالمی

بهره مند هستند، بلکه اغلب آنها در زمینه علم و هنر استعداد و نبوغ

ص: ۲۴۰

خارق العاده ای از خود نشان می دهند. دکتر ایوان بلوخ (Bloch Drivan) می نویسد: «من عده بسیاری از کسانی که به همجنس متمایلند، در هر سنی دیده ام، که در آنها کمترین اثری از بیماری یافت نمی شود، و همان قدر سالم و طبیعی بوده اند که یک فرد متمایل به جنس مخالف ممکن است باشد. برای من دیگر شکی باقی نیست که میل به همجنس با سلامت کامل دماغی و جنسی منافاتی ندارد...»

کسانی که متمایل به همجنس هستند به خصوص برای موسیقی ادبیات، شعر، نقاشی، مجسمه سازی و به طور کلی برای هنرهای زیبا استعداد استثنائی دارند، نیروی تخیل و تصور در بین این افراد بیش از دیگران است. عشق بازی آنها بر خلاف آنهایی که به جنس مخالف متمایلند به آن صورت شهوت رانی خشک و خالی را ندارند، بلکه ظریف تر، روحانی تر، شاعرانه تر و احساساتی تر است (۱)».

### همجنس بازی و وراثت

آیا این انحراف از طرق وراثت قابل انتقال است؟ طرح این موضوع از آنجا پیش آمده است که در بعضی از خانواده ها تعداد افراد همجنس باز در یک نسل با دو نسل بیش از دیگران است. جواب قطعی با این پرسش دادن چندان آسان نیست. دکتر هیرشلفد.

نشانه های مختلفی را که موجب تأیید و یا انکار وراثت در همجنس

ص: ۲۴۱



بازی است در کتابی به نام همجنس بازی مرد و زن آورده است.

اول: اولین نشانی که دکتر هیرشفلد ذکر می کند مؤید طبیعی و ذاتی بودن این انحراف در انسان مبتلا به آن می باشد. وی می گوید:

همجنس بازان، اعم از مردان با زنان در تحت تأثیر فشار غیر قابل مقاومتی قرار گرفته اند که جهت تمایل جنسی آنان را به سوی جنس موافق تثبیت می کند و نمی توانند گرایشی به سوی جنس مخالف داشته باشند. به هیچ وسیله ای هم نمی توان جهت تمایل آنان را تغییر داد. این قبیل افراد ولو آنکه در محیطی باشند که عشق طبیعی مورد تصویب تمام اطرافیان آنان باشد و علاقه به جنس مخالف در تمام مظاهر ادبی و ستایش از زیبایی ها، عشق سالم و طبیعی آنان را تحت تأثیر قرار نمی دهد. با تبلیغات حاد و تظاهرات شدید نمی توان تمایلات غیر عادی آنان را تغییر داد.

تمایل جنسی همجنس بازان آینده ناخود آگاهانه و به طور تغییر ناپذیر معطوف همجنس خود می باشد و از غیر طبیعی بودن این تمایل آگاه نیستند و یا به ندرت مطالبی در تحت لفافه و آمیخته با استعارات تحقیر آمیز بگوششان می رسد.

دوم: در پسران و دختران قبل از بلوغ، آثار و علائمی بروز می کند که از تمایل همجنس بازی آنان در آینده خبر می دهد و جهت تمایلات جنسی آنان را پیشگویی می کند: پسران کوچک چنان رفتار می کنند و آنچه خود را می آریند که گویی حقیقت دختران زیبا و کوچکی هستند. لباس دخترانه می پوشند، گیسوان بر می تابند، کفش دخترانه به پا می کنند، لبان را قرمز و گونه ها را سرخ می کنند. خلاصه

ص: ۲۴۲

تمامی مساعی خود را بکار می برند تا خود را به شکل دختران درآورند و جذاب گردند.

دختران کوچک به عکس از رفتاری پسرانه تقلید می کنند، کت و شلوار مردانه و پیراهن یقه دار می پوشند، کراوات می زنند و موی سر را کوتاه و به شکل پسران می آریند. کفش پاشنه کوتاه بند دار پسرانه به پا می کنند و چون مردان می خواهند امر و نهی کنند. بنا به عقیده **Sohrenck-Notzing** این تمایلات ثابت می کند که همجنس بازی

در این کودکان ریشه دارد.

سوم: از همان اوان کودکی سالها قبل از بلوغ، همجنس بازان آینده پسر یا دختر مجذوب جنس موافق خود می شوند، این جذب در آنان به طور ناخود آگاه وجود دارد و مطلقاً نمی دانند که بعد علاقه جنس آنان بر اساس همین تمایلات کودکانه پایه گذاری شده و رشد خواهد نمود.

چهارم: اگر از همجنس بازان، دورترین خاطراتشان را پرسید، تقریباً تمام آنان می توانند به خاطر بیاورند که اولین دوستی و جذبه های جنسی آنها به سوی اشخاص همجنس خودشان معطوف بوده است.

**Valentingmagnan** والتین مکنان روانپزشک بزرگ فرانسه گفته است که تغییر جهت جنسی از نخستین سالهای زندگی نمودار می شود و این تظاهرات بیش در رأس خصیصه حقیقی همجنس بازی است. بنا به عقیده وی هیچ نشانه دیگر بهتر و مؤثرتر از این امر، دلیل بر ارثی بودن انحراف همجنس بازی نیست.

ص: ۲۴۳

پنجم: بازیگران صحنه اولین رویاها و همچنین صحنه های رویاهای دیگر همجنس بازان آینده اشخاص همجنس خودشان می باشند، مردان همجنس، مردان را در خواب می بینند و زنان همجنس باز زنان را. اغلب این گونه رویاها توأم با لذات جنسی و سرانجام آن احتلام است.

ششم: در مورد ذاتی و ارثی بودن همجنس بازی این طور استدلال می کنند که شخصیت مردان و زنان همجنس باز به خصوص از سنین ۱۴ تا ۲۵ سالگی انباشته از جنسیت غیر مادی همجنس باز است. این طبع انحرافی بر تمام خصوصیات زندگی آنها سایه انداخته است. به طوری که از اشخاص طبیعی متمایزند و این قضیه در مورد مردان زن نما و زنان مرد نما و مردان بسیار نرینه و زنان بسیار مادینه که در میان همجنس بازان وجود داشته باشند، صادق است. هر چند که بعضی از مردان همجنس باز کام؟ نرینه و بعضی از زنان کاملاً- مادینه به نظر می رسند، اما مردان و زنان همجنس باز از گروه های طبیعی متناظر خود چندان متفاوت و متمایز نیستند.

هفتم: آمیختگی کامل همجنس بازی با تمامی شخصیت همجنس باز ثابت می کند که همجنس بازی مادرزادی است و اکتسابی نمی باشد.

اگر همجنس بازی در طی زمان اکتسابی می بود و بر اثر اوضاع و احوال خارجی بر شخص عارض می شد، امکان داشت که چندی بعد بر اثر اوضاع و احوال دیگر با واقعه ای این انحراف از مبتلایان دست بردارد.

ولی ملاحظات چندین ساله محققان نشان داد که اگر انحراف

همجنس بازی در کسی بروز کرد دفع آن دیگر امکان پذیر نیست و ثابت گردید که مردان و زنان همجنس باز قوی الاراده جدا خواستار تغییر جهت فشار جنس خود بوده اند و آرزو داشته اند که به وضع اشخاص طبیعی در آیند ولی بیهوده علیه تمایل غیر طبیعی خود مبارزه کرده اند.

هشتم: در این جا دکتر هیرشفلد راه قیاس می پیماید و خود به این روش اذعان دارد و می گوید اگر قبول کنیم که عشق به جنس مخالف در بسیاری از اشخاص مادرزادی است از طریق قیاس می توان قبول کرد که عشق به جنس موافق نیز در مبتلایان مادرزادی است. زیرا همان طور که عشق عادی در پی معشوق است، بر سر راه او کمین مرد دائم در جستجو و تعقیب اوست، او در خواب می بیند از هجرش می سوزد. از وصلش لذت می برد. همجنس باز نیز دارای همین احساسات است و از تمام جهات رفتاری چون عاشقان طبیعی دارد.

نهم: دکتر هیرشفلد قیاس دیگری از لحاظ ساختمان جنسی برای مادرزادی بودن همجنس بازی می گیرد و می گوید: همان طور که خصوصیات محرک گروه خنثی، دو جنسی و تراوستی، مادر زادی می باشد به قیاس، همجنس بازی هم باید در بعضی اشخاص مادرزادی باشد.

دهم: مادرزادی همجنس بازی از آن نظر مورد تأیید است که نه فقط این انحراف تنها در شخص همجنس باز وجود دارد، بلکه در بین والدین و کسان بسیار نزدیک همجنس باز، اشخاص متعددی که به همین انحراف مبتلا می باشند وجود دارد. به هر حال در میان بستگان

همجنس باز چنین تمایلی قویا و به صورت اعتیادی وجود دارد.

یازدهم: همجنس بازی از نظر زمان و مکان قلمروی نامحدود داشته و دارد و بطوری که اشاره شده پر دامنه ترین انحراف محسوب می شود. در نزد تمام اقوام و ملل در طی قرون و اعصار در بین تمام اصناف و طبقات و در تمام تمدن‌ها در شهرها و روستاها، در هر آب و هوایی این انحراف دیده شده است. به علاوه طبق تحقیقات زیست شناسان، میل به همجنس نه تنها در افراد بشری، بلکه در انواع مختلف موجودات زنده که دارای دو جنس مخالف هستند، چه نباتی و چه حیوانی وجود دارد. این بود خلاصه نظریه طرفداران نظریه ارثی بودن همجنس بازی ولی تمام محققان و کارشناسان امور جنسی نظریه ارثی بودن این انحراف و میل به همجنس را قبول ندارند و بعضی ها طرفدار اکتسابی بودن این انحراف هستند (۱).

### نظریه طرفداران اکتسابی بودن همجنس بازی

دکتر ایوان بلوخ d.r.ivan Bloch دانشمند معروف، در اثر عمیق خود شصت علت یا اوضاع و احوالی که موجب پیدایش انحراف همجنس بازی می شود را بر شمرده است. این شصت علت اساس این فکر را تشکیل می دهد که همجنس بازی نمی تواند موروثی باشد و به عکس جهات مزبور، مؤید این نظر است که همجنس بازی انحرافی است اکتسابی. مخالفان عقیده دکتر بلوخ چنین اقامه دلیل

ص: ۲۴۶

کرده اند: هر یک از ما، یک یا چند بار در یکی از شصت اوضاع و احوال دکتربلوخ قرار گرفته ایم، ولی تظاهر به میل همجنس در ما پدید نیامده است. اما شکی نیست که تعداد قلیل از افراد انسانی در اوضاع و احوالی که دکتربلوخ بر شمرده است، دچار چنین انحرافی می شود.

شصت علل و عوامل خارجی که دکتربلوخ بر شمرده است رامی توان به چهار گروه تقسیم کرد:

اول: در گروه اول تعداد کثیری در اموری قرار می گیرند که در بسیاری از جاها به چشم می خورند. مثل میلیونها نفر از افراد انسانی شاهد صحنه اعمال جنسی بین حیوانات بوده اند و یا در شهرها بر حسب ضرورت به آبریزگاههای عمومی می روند ولی تعداد ناچیزی از این افراد به این مناسبت همجنس باز یا دو جنسی بار می آیند. در این صورت بنا بر اصول منطقی بین چنین اوضاع و احوال خارجی و انحراف جنسی رابطه نسبت وجود ندارد. زیرا اگر دیدن صحنه جفت گیری دو حیوان سبب بروز انحراف همجنس بازی باشد، باید تمام اشخاصی که شاهد چنین صحنه هایی شده اند به این انحراف مبتلی شده باشند، در صورتی که چنین نتیجه ای کاملاً استثنایی است.

با توجه به این مسأله است که می توان گفت که این عوامل خارجی در بروز انحراف جنسی از علل کم اهمیت محسوب می شوند و چندان تأثیری ندارند و قابل مقایسه با عوامل مولد قوی و مؤثر مادرزادی نمی باشند.

دوم: تعداد اوضاع و احوال گروه دوم که به اصطلاح مؤثر در بروز

انحراف همجنس بازی است و منکران وراثت بر اساس تأثیرات آنها معتقدند که همجنس بازی اکتسابی است معلول را با علت اشتباه کرده اند. اینک به ذکر چند نمونه می پردازیم

عزوبت یا عنن موجب بروز همجنس بازی نیست، به عکس انحراف همجنس بازی است که مانع از ازدواج بعضی از افراد می شود و یا عده ای دیگر را در مقابل مخالف عنین می گرداند.

همچنین تنفیری که بعضی از مردان نسبت به بعضی زنان احساس می کنند، علتی برای همجنس بازی مردان محسوب نمی شود، بلکه این تنفر ناشی از طبع غیر عادی و منحرف آنها است.

سوم: کسانی که می گویند: همجنس بازی اکتسابی است معتقدند که این انحراف بر اثر زشتی فوق العاده، ناهنجاری ساختمان اعضای تولید مثل یا نشیمنگاه و یا معلول الکلیسم مزمن است. هیر شفلد می نویسد، دو بیست مورد همجنس بازان را معاینه کرده ام، زشتی شدید، ناهنجاری ساختمان اعضای تولید مثل یا نشیمنگاه، اعتیاد به الکل در آنها ندیده ام و غیر ممکن است که باور کنم همجنس بازان زشت هستند و یا مشروبات الکلی زیاد می نوشند. و یا دارای اعضای تناسلی غیر طبیعی هستند.

چهارم: طرفداران عقیده اکتسابی بودن انحراف همجنس بازی بالاخره از عوامل خارجی نام می برند و آنها را در بروز انحراف همجنس بازی مؤثر می دانند که باید گفت: ناشی از اشتباه سوء آنهاست و در این موارد همجنس بازی حقیقی را با همجنس بازی کاذب یا استمناء اشتباه می کنند.

به عبارت دیگر بین «میل حقیقی به همجنس» که در بشریت ذاتی است و با «شبیهِ به میل به همجنس» که ناشی از تأثیرات عوامل خارجی است و با شخصیت فرد ارتباطی ندارد فرق نمی گذارند.

کرافت اینگ می گفت: انحراف همجنس بازی معلول استمناء است و استدلال وی بدین گونه بود:

چون عمل استمناء باعث تضعیف میل به جنس مخالف می شود در اثر خود دوستی میل به همجنس شدت می یابد ولی بعد از این نظر خود عدول کرد. می گویند طلاق به آن صورت که در کشورهای اسلامی متداول است، موجب بروز انحراف همجنس بازی و تنفر شدید مردان نسبت به زنان و تنفر شدید زنان نسبت به مردان می شود. ولی در این مورد باید گفت: که طرفداران عقیده اکتسابی بودن همجنس بازی کاملاً در اشتباهند، زیرا چه بسیار مردانی که زنان خود را طلاق داده و بلافاصله زن دیگری انتخاب کرده اند و یا زنانی از شوهران خود طلاق گرفته تا شوهر بهتری مطابق خواسته خود برگزینند. میل به همجنس ممکن است منشأ بی علاقه‌گی بین زن و شوهر و موجب قطع نطفه علقه زوجیت بین آنان می گردد. ولی عکس آن یعنی طلاق نمی تواند سبب بروز انحراف همجنس بازی محسوب شود و به علاوه نمی توان تمام مردانی را که زنان خود را طلاق گفته اند همجنس باز واقعی شناخت.

**علل عمده ای که اغلب در بروز انحراف همجنس بازی مؤثر نمی دانند.**

در میان علل عمده، عده ای بیزاری فوق العاده ناشی از افراط در



نزدیکی طبیعی را موجب بروز انحراف همجنس بازی می شمارند و شیوع انحراف همجنس بازی را در میان اعراب به عنوان شاهد و مثال ذکر می کنند و می گویند مردان در اثر مباشرت زیاد با زنان، و زنان در اثر همخوابگی دائمی با مردان از رابطه جنسی عادی سیر و بیزار و یابه اصطلاح زده می شوند و به مرحله فوق اشباع می رسند در نتیجه از

جنس مخالف رو بر می تابند و به همجنس می گرایند دکتر هیرشفلد می نویسد: بین عده کثیری از همجنس بازان که ماسوابق آنان را بررسی کرده ام، حتی یک نفر هم پیدا نکرده ایم که در اثر سیری از زنان به مردان گرویده باشند بلکه به عکس در بین این منحرفان به عده ای برخورد می کنی که هیچ گونه رابطه عادی جنسی با زن نداشته اند به علاوه، اگر سیری مرد از نزدیکی با زن موجب بروز هم جنس بازی در او شود، از طریق قیاس باید به این نتیجه برسیم که افراط در همجنس بازی نیز باید موجب سیری در این قبیل روابط

جنسی غیر عادی گردد و در نتیجه همجنس باز افراطی به سوی جنس مخالف تغییر جهت دهد و به صورت فرد عادی در آید و حال آن که هرگز به چنین درمانی نمی توان امیدوار بود، بسیاری از محققان معتقدند که افراط در خودداری مردان از عمل جنسی عادی ممکن است آنان را به همجنس بازی سوق دهد، فشار جنسی عادی اگر به طور عادی ارضاء نشود در اثر خود داری و ناکامی ممکن است به تمایل جنس مخالف، تبدیل گردد و به همین دلیل اصطلاحاً میل به هم جنس را به «میل جنسی مخالف» تعبیر کرده اند.

دکتر هیر شفلد می نویسد: کاملاً قبول داریم که مردان با زنان بر اثر

ناکامی، خاصه اگر وصول به جنس مخالف برای آنان تا مدتی امکان نداشته باشد به ناچاری به همجنس بازی بین خود تن در می دهند. اما ما معتقدیم که این همجنس بازی، ظاهره و زود گذر را نباید با همجنس بازی واقعی اشتباه کرد چه اگر امکاناتی برای این اشخاص فراهم شود مثلاً خلاصی از زندان فوراً حیات جنسی طبیعی خود را از سر می گیرند. علل فوق الذکر (افراط و تفریط، سیری و ناکامی) قبل از سن بلوغ تأثیری در جهت میل جنسی و تبدیل آن ندارند. عده ای معتقدند که اشخاص طبیعی در اثر معاشرت با اشخاص همجنس باز

و تحت تأثیر تلویات آنها ممکن است از جاده صواب و راه طبیعی خارج شوند و همجنس باز گردند.

دکتر هیرشفلد برای اثبات نظر خود که همجنس بازی در اشخاص منحرف مادرزادی است و از دوران کودکی به صورت مخفی در نهاد همجنس بازان آینده وجود دارد از پانصد تن همجنس باز که بیش از ۲۵ سال داشتند پرسید از چه سالی میل به همجنس در آنها پدیدار شده است و از جواب هائی که به او داده شد این گونه بود ۷۱ مورد از ۴ تا ۸ سالگی بود ۲۰۱ مورد از ۸ تا ۱۳ سالگی بود و ۱۸۳ مورد از ۱۴ تا ۲۰ سالگی بود، بقیه افراد که ۹ این منحرمان را تشکیل می دادند ۲۴ نفر نمی توانند جواب دهند، و پنج نفر گفتند از اوان کودکی و ۱۶ نفر اظهار داشتند خیلی زود کمتر کرافت ایننگ معتقد بود که همجنس بازی هم موروثی و هم اکتسابی و هم ناشی از فساد و انحطاط نسل و اختلالات عصبی و دماغی است. او همجنس بازان را به دو گروه ارثی و اکتسابی تقسیم

می کرده است.

دکتر هیر شفلد نمونه های متعددی از هر طبقه به خصوص از پرستاران، پزشکان، قضات، روحانیون مسیحی، معلمان، دانشجویان، دانش آموزان و هنرمندان، مخصوصاً نقاشان معروف و

مجسمه سازان مشهور تکنسین ها، صنعتگران، بازرگانان، سربازان، افسران، پهلوانان و سایر مشاغل ذکر می کند و معتقد است که این انحراف در تمام ازمینه و در تمام کشورها و در همه جا وجود داشته و دارد. او اقرار می کند که در باره ملوانان و سربازان زندانیان عامل اساسی برای اشعه انحراف و محیط یک جنسی و محروم ماندن از وجود جنس دختان است. سیلگ Seelig همجنس بازان را به چند دسته تقسیم می کنند.

الف) همجنس بازان رسمی، کسانی که اولین تظاهرات غریزه جنسی نان خود به حدد معطوف به جنس موافق گردیده است. تعداد این منحرفان از دیگر گروه ها کمتر است.

ب) افرادی که نیروی غریزه جنسی آنان در ابتدای امر به طور طبیعی متوجه جنس مخالف بوده ولی در غفران جوانی به این مرحله کشانیده شده و به معاملات جنسی تن در داده اند به آسانی نمی توانند از چنگال رذالت اکتسابی خود را نجات بخشند، زیرا به این نوع انحراف عادت کرده اند و هدف جنسی آنها تثبیت شده است.

ج) افرادی که دسترسی به جنس مخالف فرد ندارند و از آنها دور مانده اند (رهبانان، ملوانان، زندانیان و غیره) برای ارضای جنسی ناگزیر به همجنس بازی رو می آورند.

ص: ۲۵۲

د) افرادی که هر چند باطنه متمایل به نزدیکی با جنس مخالف باشند ولی بر اثر احساس حقارت خود جرأت نزدیکی جنسی طبیعی ندارند به استثناء می پردازند و سرانجام به همجنس بازی متمایل می شوند. احساس حقارت ممکن است ناشی از نقص بدنی و یا عدم کفایت رشد بدنی یا روحی باشد (۱).

### همجنس گرایی از دیدگاه قرآن:

در قرآن مجید در سوره های «اعراف»، «حجر»، «هود»، «انبیاء»، «نمل» و «عنکبوت» اشاراتی به وضع قوم لوط و عمل شنیع آنها شده است، منتها در هر مورد تعبیرش با مورد دیگر متفاوت است، درحقیقت هر کدام از این تعبیرات به یکی از ابعاد شوم این عمل ننگین اشاره می کند:

در «اعراف» می خوانیم که لوط به آنها می گوید: بل انتم قوم مسرفون؛ شما جمعیتی اصراف دارید.

در «انبیاء» می خوانیم: و نجیناه من القریه التی کانت تعمل الخبائث انهم کانوا قوم سوء فاسقین؛ ما لوط را از قریه ای که «خبائث» انجام می دادهایی بخشیدیم، آنها قوم بد و فاسقی بودند (انبیاء-۷۴).

و در آیه مورد بحث نیز می خوانیم که لوط به آنها می گوید: بل انتم قوم عادون؛ شما جمعیت تجاوزگری هستید.

و در «نمل» آمده است: بل انتم قوم تجهلون؛ شما قومی جاهل و

ص: ۲۵۳

در «عنكبوت آیه ۲۹» از زبان لوط چنین آمده است که به آنها می گوید: انکم لتأتون الرجال و تقطعون السبیل؛ شما به سراغ مردان می روید و راه فطرت و نسل انسان را قطع می کنید.

به این ترتیب این عمل زشت تحت عنوان «اسراف»، «خبیث»، «فسق»، «تجاوز»، «جهل»، «قطع سبیل» مطرح شده است.

«اسراف»، از این نظر که آنها نظام آفرینش را در این امر فراموش کرده و از حد تجاوز نموده اند و «تعدی» نیز به همین خاطر بر آن اطلاق شده است.

«خبیث» به معنی کار یا چیز آلوده ای است که طبع سالم آدمی از آن تنفر دارد، و چه عملی از این عمل تنفر آمیزتر است.

«فسق» به معنی خروج از اطاعت پروردگار و برهنگی از شخصیت انسانی است که از لوازم حتمی این کار است.

«جهل» به خاطر بی خبری از عواقب شومی است که این عمل برای فرد و جامعه دارد.

و بالاخره «قطع سبیل» نتیجه شوم این عمل را که در صورت گسترش منتهی به قطع نسل انسانی می گردد، چرا که تدریج علاقه به «جنس موافق» جانشین علاقه طبیعی به «جنس مخالف» می شود.

تفسیر نمونه، جلد ۱۵، ص ۳۱۸ و ۳۱۹.

در روایات اسلامی در عباراتی کوتاه و پر معنی اشاره به این مفاسد شده است.

۱- در روایتی از امام صادق «علیه السلام» می خوانیم که کسی از او سؤال کرد: لم حرم الله اللواط؛ «چرا خداوند لواط را حرام کرده است؟»

فرمود: من اجل انه لو كان اتیان الغلام حلالا لا ستغنی الرجال عن النساء و كان فيه قطع النسل و تعطیل الفروج و كان فی اجازه ذلك فساد كثير؛ اگر آمیزش با پسران حلال بود مردان از زنها بی نیاز (و نسبت به آنان بی میل) می شدند و این باعث قطع نسل می شد و باعث از بین رفتن آمیزش طبیعی جنس موافق و مخالف می گشت و این کار مناسد زیاد اخلاقی و اجتماعی به بار می آورد (۱).

آنها که از این طریق تن به ارضای غریزه می دهند خطر بزرگی برای جامعه و تداوم و بقای نسل ایجاد می کنند و همان مشکلی که در قرآن درباره اقوام پیشین بدان اشاره شده برای جامعه بشری ایجاد می شود؛ ضمن این که ممکن است خود افراد هم به «عنن» دچار شوند، در رابطه با آنها که مورد سوء استفاده قرار گرفته اند نیز خطراتی وجود دارد

۲- در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام «صلی الله علیه و آله» می خوانیم: «لا یجد ریح الجنه زنوق، و هو المخنث؛ بوی بهشت به مشام کسی که مورد همجنس

ص: ۲۵۵

گرائی واقع می شود، نخواهد رسید»(۱).

۳- در حدیث دیگری از امام علی علی می خوانیم: «لواط در سرحد کفر است»(۲).

### عواقب شوم همجنس گرایی در اجتماع

انحراف مذکور موجب پیدایش آثار و عوارض نا پسندی در حیات فردی و اجتماعی است که موارد آن را ذکر می نمائیم:

۱- در جنبه سازش اجتماعی: بر اساس پاره ای بررسی ها آنها که هم جنس بازند امکان سازش اجتماعی، شغلی و حتی جنسیشان در آینده دچار مخاطره خواهد شد. زیرا امکان برآورده شدن نیازشان که بدان عادت یافته اند نیست و در نتیجه با دشواریهایی مواجه می شوند. رفتار و میل جنسی آنان تا مدتی حتی پس از دوران بلوغ راه و رسم خود را نمی یابد که این خود در رویدادهای زندگیشان فوق العاده مؤثر است.

۲- در روابط خانوادگی: آثار این انحراف بیش یا کم در خانواده ها منعکس می شوند و چه بسیارند لغزش کارانی که موجبات نا امنی را در این رابطه فراهم می آورند. در برخی از خانواده ها دیده شده که فردی ارشد از راه اغواء و فریب و در مواردی تهدید یا تطمیع فردی از خانواده خود را به آلودگی کشانده است و فرد مورد سوء استفاده این

ص: ۲۵۶

---

۱- بحار الانوار، جدید، ج ۷۹، ص ۶۷

۲- بحار الانوار، جدید، ج ۷۹، ص ۶۷

امر به عللی از پدر و مادر پنهان داشته است. از این آلودگی حتی کسان و خویشان نیز مصون نمانده اند؛ زیرا که آلودگان به هر کس متوسل شده و به هر نکبتی تن در می دهند.

۳- جنبه روحی و جسمی: ادامه این رفتار زمینه را برای بیماری فرد مورد سوء استفاده و توقف زندگی طبیعی او فراهم می کند، طوری که اینان به زحمت می توانند خود را با حیات خانوادگی و زناشویی تطابن دهند. اینان دائماً با خود در کشمکش و ستیزند. شرم و حیای منحرفانه و گاهی بی پروایی جنسی عامل لغزش است.

تمایل به جنس موافق از نظر روانکاوان منشأ بسیاری از اختلالات روحی و بیماریهای روانی است و این امر در رابطه با سوء استفاده شدگان زیادتر است (۱).

### فلسفه تحریم همجنس گرائی:

در این باره امام رضا «علیه السلام» فرمود: «عله تحریم الذکران للذکران و الاناث للاناث، لما ركب فی الاناث و ما طبع علیه الذکران و لما فی ایتان الذکران، الذکران و الاناث للاناث، من انقطاع النسل، و فساد التدبیر و حزاب الدنیا: فلسفه تحریم مردان بر مردان و زنان بر زنان این است که این امر برخلاف طبیعتی است که خداوند برای زن و مرد قرار داده و مخالفت

با این ساختمان فطری و طبیعی، سبب انحراف روح و جسم انسان خواهد شد و به خاطر این است که اگر مردان و زنان همجنس گرا

ص: ۲۵۷



شوند، نسل بشر قطع می گردد، و تدبیر زندگی اجتماعی به فساد می گراید، و دنیا را به ویرانی می کشد (۱).

## مجازات همجنس بازان

۱- امام صادق «علیه السلام» نقل می نمایند که رسول خدا «صلی الله علیه و آله» فرمودند:

هنگامی که قوم لوط آن کار زشت را انجام دادند، زمین به درگاه خداوند گریه کرد، تا اشکش به آسمان رسید. آسمان نیز گریه کرد تا اشکش به عرش رسید. به همین جهت خداوند به آسمان وحی نمود:

بر آنان سنگ بیار و به زمین وحی نمود: آنان را در خود فرو ببر.

۲- امام باقر «علیه السلام» فرمودند: قوم لوط بهترین قومی بود که خداوند آفریده بود. ولی ابلیس آنان را با اصرار دعوت کرد. جریان آنها این بود که آنان دسته جمعی برای کسب و کار می رفتند و زنان را تنهایی گذاشتند. هنگامی که به خانه های خود باز می گشتند، ابلیس به سراغ کارهای آنها می رفت و هر چه ساخته بودند از بین می برد.

تصمیم گرفتند کسی که این کار را می کند، پیدا کنند. در کمین نشستند و متوجه شدند پسر بچه بسیار زیبایی این کار را می کند. به او گفتند تو این کار را انجام می دهی؟ او او مرتب می گفت: بله. به اتفاق آراء تصویب شد که او را بکشند. آن شب او را نزد مردی گذاشتند هنگامی که شب شد، فریادی کشید، آن مرد و گفت: چرا فریاد میکشی؟ گفت:

پدرم شب ها مرا روی شکمش می خوابانید. آن مرد گفت: بیا و روی

ص: ۲۵۸

شکمم بخواب. هنگامی که روی شکمش خوابید، آن قدر او را مالید که به او یاد داد چگونه آن کار را انجام دهد. اول ابلیس با او آن کار را انجام داد و سپس او با ابلیس آن کار را کرد. سپس گریخت و ناپدید شد. وقتی صبح شد آن مرد جریان آن پسر بچه را گفت و آنان از این کاری که از آن بی اطلاع بودند، خوششان آمد. با یکدیگر این عمل را انجام دادند. سپس با رهگذرانی که از شهر آنها می گذشتند نیز همین کار را کردند، تا اینکه دیگر کسی از شهر آنها عبور نکرد. آنگاه زنان خود را ترک و به پسر بچه ها روی آوردند. شیطان که دید کارش در میان مردان پیش رفته است خود را به شکل زنی درآورد و سراغ زنان رفت. به آنها گفت مردان شما با یکدیگر عمل جنسی انجام می دهند، زنان گفتند: بله درست است و حضرت لوط علیه آنها را نصیحت و موعظه می کند. بالاخره شیطان کاری کرد که زنان نیز به یکدیگر مشغول شدند. پس از این که خداوند عزوجل حجت را بر آنها تمام نمود (آنها را به راه راست هدایت نمود) جبرئیل، میکائیل و اسرافیل را به شکل پسر بچه هایی که قبا (نوعی لباس بلند مردانه) پوشیده بودند، روانه آن قوم نمود. آنان به حضرت لوط علی که مشغول کشاورزی بود، بر خوردند او گفت: هیچ گاه کسی را زیباتر از شما ندیده ام، کجا می روید؟

گفتند: آقایمان ما را فرستاده است تا با بزرگ این شهر ملاقات نماییم. گفت: فرزندانم! آیا آقای شما نفهمیده است که اهل این شهر چه می کنند؟ به خدا سوگند آنان مردان را گرفته و با آنها کار زشت انجام می دهند، به گونه ای که خون آلود می شوند. گفتند: آقای ما

دستور داده که از وسط شهر بگذریم. گفت: در این صورت خواهشی از شما دارم. گفتند: چه خواهشی داری؟ گفت: همین جا بمانید! تا هوا خوب تاریک شود. آنان نیز همان جا ماندند. سپس حضرت لوط «علیه السلام» دخترش را فرستاد که آب و نان در انبان گذاشته و برای آنان بیاورد و نیز عبایی تا آنان را از سرما حفظ کند. وقتی که دختر روانه منزل شد، باران گرفت و دره پر از آب شده، آن حضرت و گفت: الان آب بچه ها را با خود می برد. بر خیزید برویم. او از کنار دیوار راه می رفت و آنان از وسط راه می رفتند. گفت: فرزندانم! چرا از وسط راه می روید؟

گفتند: آقای ما چنین دستور داده است. حضرت لوط «علیه السلام» تاریکی شب را غنیمت می شمرد.

ابلیس ملعون کودکی را از دامن مادرش دزدید و آن را در چاه انداخت. همه مردم شهر به در خانه حضرت لوط «علیه السلام» جمع شده و سر و صدایی راه انداختند. هنگامی که مردم، پسر بچه ها را در منزل لوط دیدند، گفتند: ای لوط! تو نیز عمل ما را انجام می دهی؟ گفت: اینان میهمانان من هستند، مرا رسوا نکنید. گفتند: اینان سه نفر هستند.

یکی را برای خود بردار و دو تایشان را به ما بده. حضرت لوط «علیه السلام» آنها را داخل اطاق برد و گفت: ای کاش خانواده ای داشتم که در مقابل شما از من دفاع می کردند. مردم شهر به در اطاق هجوم برده و حضرت لوط علی را به زمین انداختند. جبرئیل به او گفت: ما فرستادگان خدای تو هستیم. آنان هیچ گاه دستشان به تو نخواهد رسید. آنگاه مستی شن

برداشته و آن را به صورت آنان زد و گفت: زشت باد رویتان. و بدین ترتیب، همه اهل شهر کور شدند. حضرت لوط «علیه السلام» پرسید: ای

فرستادگان پروردگارم خدا به من چه دستوری درباره اینان به شما داده است؟ گفتند: دستور داده است که سحر گاهان، آنها را مجازات نمایم. گفت: خواهشی دارم. پرسیدند: چه خواهشی؟ پاسخ داد:

همین الان آنها را مجازات نمایید. گفتند: ای لوط! زمان مجازات آنها صبح است و آیا صبح نزدیک نیست! از این شهر کوچ کن، دخترانت را بردار و برو، ولی زنت را رها کن. امام باقر «علیه السلام» فرمودند: خداوند لوط «علیه السلام» را رحمت کند. اگر می دانست چه کسانی در خانه با تو هستند هنگامی که گفت. کاش در مقابل شما نیرومند بودم با پشتیبانی قوی داشتم، بدون شک می فهمید که یاری می شود. و چه پشتیبانی قوی تر از جبرئیل که همراه با او در خانه بود! خداوند عزوجل به حضرت محمد «صلی الله علیه و آله» می فرماید: این از ظالمین بعید نیست، یعنی (این عذاب از امت تو نیز اگر مرتکب عمل قوم لوط شوند، دور نیست).

۳- رسول خدا «صلی الله علیه و آله» فرمودند: مردی که زیاد با مردان نزدیکی کند، نمی میرد تا این که از مردان بخواهد با او نزدیکی کنند.

۴- امام صادق «علیه السلام» درباره مردی که با پسر بچه ای بازی کرده بود، فرمودند: اگر به او دخول کرده باشد، خواهرش بر او حلال نخواهد شد (با خواهرش نمی تواند ازدواج کند).

۵- نیز فرمودند: اگر سزاوار بود کسی را دوبار سنگسار کنند، بدون شک لواط کار را دوبار سنگسار می کردند.

۶- نیز نقل می نمایند که امیر المؤمنین «علیه السلام» فرمودند: لواطی که کمتر از دُبر باشد لواط است و لواط در دُبر کفر است.

۷- امام صادق «علیه السلام» از پدرش «علیه السلام» روایت می نماید که فرمودند:

مردی نزد پدرم آمده و عرض کرد: ای پسر رسول خدا! «صلی الله علیه و آله» من گرفتار بلائی شده ام. از خداوند عزوجل بخواه مرا رهایی بخشد به آن.

حضرت «علیه السلام» گفتند: مردان با او لواط می کنند، فرمودند: خداوند کسی را مبتلای به این عمل ننموده که به آن نیازی داشته باشد. آن گاه پدرم عطا فرمودند: خداوند عزوجل فرموده است: به عزت و جلالم سوگند کسی که مردان با او لواط کنند، بر دیبای بهشتی نمی نشیند.

۸- امام صادق «علیه السلام» از پدرش «علیه السلام» روایت می نماید: که امیر المؤمنین «علیه السلام» فرمودند: همانا خداوند بندگانی دارد که به آنها هیچ اعتنائی نمی کند، آنها رحم هایی مانند رحم های زنان دارند. پرسیدند ای امیر المؤمنین! «علیه السلام» حامله می شوند! فرمودند: رحمهایشان واژگونه است.

۹- امام صادق «علیه السلام» فرمودند: رسول خدا «صلی الله علیه و آله» مردانی را که شبیه زنان می شوند و زنانی را که شبیه مردان می شوند، را لعنت نمود و اینان همان مردان زن صفت و زنان هستند که با یکدیگر نزدیکی می کنند و بدون تردید خداوند فقط زمانی قوم لوط را هلاک کرد که زنان نیز مرتکب عمل مردان شده بودند و با یکدیگر نزدیکی می کردند.

۱۰- امام صادق «علیه السلام» نقل می نماید که امیر المؤمنین «علیه السلام» فرمودند:

مردی از روی اختیار، خود را در اختیار مردان نگذاشته تا با او بازی کنند، مگر این که خداوند شهوت زنان را در او بوجود می آورد.

۱۱- راوی می گوید: زنی از من خواست از امام صادق «علیه السلام» برای او اجازه ورود بگیرم. حضرت «علیه السلام» اجازه دادند. (پس از ورود) پرسید: حد زنان هم جنس باز چیست؟ فرمودند: همان حد زناکار

است. هنگامی که روز قیامت فرا رسد آنها را می آورند، در حالی که باقطعه هایی از آتش پوشیده شده اند، روسری هایی آتشین بر سر آنهاست، لباسهایی آتشین پوشیده اند، عمودی آهنین و از آتش در درون آنها فرو رفته و به سر آنها رسیده است و با این حال آنها را در جهنم می اندازند. ای زن! این عمل برای اولین بار در میان قوم لوط انجام شد. مردان به یکدیگر اکتفا نموده و زنان بدون مرد ماندند، به همین جهت کاری همچون کار مردان خود انجام دادند.

۱۲- امام صادق «علیه السلام» فرمودند: دو زن نمی توانند با هم زیر یک لحاف بخوابند، مگر این که بین آنها مانعی باشد. اگر این کار را انجام دادند، نهی می شوند و اگر پس از نهی، دوباره این عمل را انجام دادند، در مورد هر کدام حد شرعی که شلاق زدن است اجرا می شود و اگر دوباره تکرار کردند، باز هم شلاق می خورند و اگر دوباره تکرار کردند، کشته می شوند.

۱۳- چند زن به خدمت امام صادق «علیه السلام» رسیدند. یکی از آنها حد مساحقه را پرسید، فرمودند: حد آن همان حد زنا کار است. زنی گفت:

خداوند عزوجل در قرآن درباره آن چیزی نفرموده است. فرمودند:

چرا فرموده است. پرسید در کجای قرآن؟ فرمودند در داستان اصحاب رسّ (۱).

ص: ۲۶۳

---

۱- ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ترجمه ابراهیم محدث بندرریگی، ج ۱، ص ۵۶۹

## راه های پیشگیری و درمان

برای رعایت دستور شرع ضروری است در مورد این مشکل جنسی اقدام صورت پذیرد. این اقدام دو جنبه دارد: یکی در جنبه پیشگیری تا هرز آلودگی پدید نیاید و کار فرزندان و خانواده به دشواری و رسوائی نکشد.

دیگر جنبه درمان برای کسانی که آلوده اند و خود و اطرافیان شان به هم جنس گرائی مبتلا هستند.

در جنبه پیشگیری مراقبتهایی لازم است که والدین و مربیان باید بدان توجه کرده و آنها را مراعات نمایند و در جنبه درمان نیز گاهی نیاز به درمانهای پزشکی و روانی و... است که به آنها خواهیم پرداخت.

## مراقبت های لازم

برای این که کودکی نیکو به ثمر برسد، والدین و مربیان موظفند نقش باغبان و نگهداری را در رابطه با او ایفا کنند. او را از خارها و علف های هرزه دور دارند. نگذارند تا طوفان فساد دامن آنها را بگیرد و آلوده شان بکند. دامنه این مراقبت بسیار و بخشی از آن عبارت است

از:

۱- (مراقبت در معاشرت) والدین و مربیان موظفند فرزندان را از تأثیرات پیچیده ای که مربوط به نتیجه معاشرت و در مواردی بد آموزست دور نگه دارند. از همان دوران کودکی موانعی را در سر راه لغزش جنسی او قرار دهند تا به گرایشهای جنسی انحرافی رو نیاورد.

ص: ۲۶۴

شخصیت اجتماعی کودکان در سایه معاشرتها پرورده می شود.

ولی این امر نباید به بهای هر چیز و یا بگونه ای بی بند و بار باشد. در مواقع «بیدار جنسی» دوستی ها و آمدها صورت و معنی دیگری پیدا می کنند، که همه گاه نمی توانند به صلاح و مصلحت باشند.

۲- (مراقبت از افراد جدید) تغییر دوستان و معاشران در طول مدت دوران کودکی و نوجوانی باید علامت سئوالی را در ذهن والدین پدید آورد که او دوستان خود را عوض کرده، آنها چه کسانی هستند.

چه اخلاقی دارند و چه نقطه جالبی باعث جلب و جذب او به این دوستان شده است.

دوستان بی نزاکت (فرزندان خود را بشناسید). حرفهای آنان، لطیفه گویی شان و سخنان ناشایست آنها را زیر نظر داشته باشید. حتی مراقب نوکر و کلفت خانه باشید، به ویژه نحوه ارتباط و برخورد آنها را با فرزندان، مخصوصاً در ساعاتی که از خانه بیرون می روید و اطفال را در اختیار آنها می گذارید، زیر نظر داشته باشید (۱).

۳- روابط والدین و اعضاء (والدین باید در برابر کودک خود) روابط خویش را تحت کنترل و ضابطه داشته باشند. رفتار و عملکردشان بدآموز نباشد. حتی روابط برادر و خواهر در خانه زیر

نظر والدین باشد. بستر خوابشان و محل استراحت آنها تفکیک گردد.

نقش محیط را در تربیت نمی توان انکار کرد، شخصیت اجتماعی فرزندان ما در محیط اجتماعی رنگ می گیرد. و در مواردی در

ص: ۲۶۵



محیط های پنهان و اماکن خلوت خطرانی، فرزندان ما را تهدید می کند.

به ویژه فراهم بودن زمینه و مقدمات امر و موقعیتهای مکانی خود از عوامل آلوده کننده است.

۴-مراقبت در تربیت تک جنسی (اطفال را از همان دوران کودکی) باید عادت داد که روش زندگی مردانه یا زنانه شان را در پیش گیرند، دختر از دختر بودن و پسر از پسر بودن خود احساس حقارت نکند.

شخصیت در حال رشد، اخلاق، مزاج و تأثیری آنها باید مورد نظر باشد.

در خانواده ای که فقط پسر دارند و دختر ندارند، و یا برعکس، گاهی گاهانه و یا نا آگاه شیوه ای را در پیش گیرند که تربیت فرزند براساس شیوه جنسی مخالف انجام می شود و این خود عاملی برای آلودگی بعدی است. در راه پیشگیری و اصلاح چنین فردی یکی از راه ها، تعویض روشهای زنانه و مردانه در رفتار است و هدایت هر کس به سوی مشی زندگی جنس خود.

۵-مراقبت از اماکن و محیط (کودک را از محیط های بد آموز و آلوده کننده دور نگه دارید). در اماکن که مشی ها همراه با بی بند و باری است. آزادی های جنسی و هرج و مرج است، در جاهائی که کنترلی بی کلام و سخن ها نیست، روابط خلاف اخلاق و ناروا وجود دارند، باید هوشیار بود.

در محیط های بی بند و بار افراد سرمشقه های نامناسبی به فرزندان می دهند. خواه که در آن محیط رفتار ناروایی جدی صورت گیرد و خواه شوخی، گفتن رازها، ابراز مغالزه ها، طعن ها و کنایه ها آنچهان نیست که در کودکان بی تأثیر باشد و آنها از آن سر در نیاورند (۱).

ص: ۲۶۶

ما در مواردی در رابطه با درمان نیاز به مراجعه به پزشک داریم و آن به هنگامی است که ابتلای آنها ناشی از وضع زیستی و ترشحات غده ای نامتعادل باشد که در آن صورت پزشک راه نوعی مداوا را درپیش می گیرد.

در عین حال نیاز به درمان روانی هم چنان وجود خواهد داشت.

در روح طفل از همان دوران خردسالی جنبه مقاومت و دفاع پدید آوری که بتواند خود را حفظ کند و از خطر مصون دارد. به آنها بفهمانید که رفتار آنها غلط و نارواست و با اراده و میل بخواهند از آن دست بردارند.

علقه ناروای دو نفری را که به نغزش آلوده اند از طریق جدا کردن آنها قطع کنید و هم از طریق دور داشتن آنها از یکدیگر شور و التهابشان را خاموش کنید. دوستان فرزندان را عوض کنید، حتی در صورت امکان مدرسه اش را تغییر دهید، به فعالیت جمعی دیگرش تشویق شان نمائید.

## زوال نغزش

در سایه پند و اندرزها و گاهی هم تهدید و تخویف ها این حالت در آنها فروکش می کند. این تمایلات و علائق در صورت مراقبت و کنترل در حدود سنین ۱۲ - ۱۴ سالگی ممکن است فروکش کند و در اوائل بلوغ تقریبا تمام شود.

با رشد فرد و ورود در مرحله بلوغ و جوانی این امر جای خود را باید به ازدواج و روابط همسری دهد که البته در سایه هدایت والدین چنین خواهد شد. رشد عقلانی و ایمانی در افراد، بسیاری از مسائل را حل خواهد کرد و جلوی بسیاری از بی بند و باری ها را خواهد گرفت (۱).

ص: ۲۶۸

---

۱- ۱. همان، ص ۱۸۳

## همسایه آزاری

در اسلام تأکید زیاد در باب همسایه رفته است و مخصوصاً قیدشده است که مسلمان از همسایه خود مهر دین و آئین باشد. باید رعایت و جانبداری کرده و خود و کسانش را از اذیت همسایه ای که با او خویشی دارد چه جارالجنب؟ بوده یعنی همسایه ای که بیگانه باشد خواه مسلمان، خواه غیر مسلمان رسول اکرم «صلی الله علیه و آله» می فرماید: لا یدخل الجنبه عید لا بأمن جاره بوائقه؛ بنده ای که همسایه از شرش ایمن نباشد بهشت نمی رود.

باز می فرماید: الجیزان ثلاثه جار له لائه حقوق حق الجوار حق المزابه حق الإسلام جاژ له حق الجوار و حق الإسلام و جار له حق الجوار.

همسایگان سه قسمت هستند: یک همسایه آن است که سه حق دارد، حق همسایگی، حق خویشی، حق اسلام. یک همسایه آن است که حق همسایگی و حق اسلام داشته و یک همسایه آن است که تنها حق همسایگی را داراست. همسایه ای که خویش نداشته و مسلمان هم

نباشد باید حق همسایگی او را رعایت کرد(۱).

### حدود همسایگی

حضرت صادق «علیه السلام» فرمود: مردی از انصار خدمت پیغمبر «صلی الله علیه وآله» آمده و عرض کرد من خانه ای در فلان محله خریده ام، نزدیکترین همسایگانم کسی است که نه از شر او ایمنم و نه به نیکی او امیدوارم.

پیغمبر «صلی الله علیه وآله» به علی «علیه السلام» و سلمان و اباذر (راوی می گوید چهارمی را فراموش کرده ام گمان می کنم مقدار باشد) دستور داد در میان مسجد با صدای بلند بگویند ایمان ندارد کسی که همسایه خویش را ایمن نگرداند از آزار و شر خود. و پس از آن فرمود: «اعلام کنید تا چهل خانه چهار طرف: چپ و راست، جلو و عقب، همسایه محسوب می شوند» (۲).

### تادیب همسایه مزاحم

حضرت باقر «علیه السلام» فرمود: مردی خدمت پیغمبر «صلی الله علیه وآله» رسید و از آزار همسایه خویش شکایت کرد. حضرت رسول «صلی الله علیه وآله» او را امر به شکیبائی کردند. پس از چندی برای مرتبه دوم شرفیاب شده و جریان گذشته را تکرار کرد باز هم او را امر به صبر کردند.

در مرتبه سوم که اظهار دلتنگی از آزار همسایه خویش نمود، پیغمبر «صلی الله علیه وآله» به او فرمود: صبحگاه جمعه که مردم برای گذاردن نماز

ص: ۲۷۰

---

۱- اخلاق محتشمی، ص ۱۹۲

۲- بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۴۳

جمعه می روند، تو اسباب و لوازم زندگی را از خانه خارج کن، در میان راه و کوچه بگذار تا هر کس برای نماز از آنجا می گذرد ببیند اگر کسی از تو پرسید برای چه این طور کرده ای، بگو از آزار فلانی. به دستور آن جناب عمل کرد، لوازم زندگی را در میان کوچه گذاشت، هنوز چیزی نگذشته بود که همسایه اش پیش او آمد، التماس کرد که اسباب و اثاث را به خانه برگرداند، گفت: من با خدا پیمان می بندم که دیگر تو را نیازم (۱).

### حقوق همسایه

و اما حق همسایه، حفظ اوست. هرگاه در خانه نباشد، و احترام او است در حضور و یاری و کمک با او است در هر حال، عیبی از او و ارسسی نکن. «و از بدی او کاوش منما که بفهمی، و اگر بدی او را فهمیدی بی قصد و رنج باید برای آنچه فهمیدی چون قلعه محکمی باشی و چون پرده ضخیمی، تا اگر نیزه ها دلی را برای یافتنش بشکافند بدان نرسند که بر آن پیچیده است، از آن جا که نداند به سخن او گوش مگیر، در سختی او را و مگذار، و در نعمت بر او حسد مبر. از لغزشش در گذر و از گنااهش صرف نظر کن و اگر به تو نادانی کرد

بردباری کن و به مسالمت با او رفتار کن و زبان دشنام را از او برگردان و اگر ناصحی با او دغلی کرد، جلوگیری کن و با او بخوبی معاشرت کن.

ولا حول ولا قوه الا بالله (۲).

ص: ۲۷۱

---

۱- سفینه البحار، ج ۱، ص ۶۶

۲- واعظ اجتماع، ص ۲۱۳

ظالمی را در جوار ضریح موسی بن جعفر «علیه السلام» دفن کردند، رئیس خدام مشهد موسوی «علیه السلام» را دید، قبر آن ستمکار باز شده و آتش از آن شعله ور می گردد و دود و بوی پخته از آن قبر منتشر گشته است و دید موسی بن جعفر «علیه السلام» به او می فرماید به خلیفه بگو، به وسیله آن شخص اذیت مرا فراهم نکنند، خلیفه خودش آمد و دستور داد که قبر آن ظالم را نبش کنند و آن را به جایی دیگر ببرند، وقتی که قبر را شکافتند جز مقداری خاکستر از آن مرد اثری نیافتند (۱).

## همسایه خوب

یکی از همسایگان امام صادق «علیه السلام» می خواست خانه مسکونی خود را بفروشد به مشتری گفت: چهار هزار دینار اصل قیمت خانه و شش هزار دینار قیمت همسایگی امام صادق «علیه السلام». آن حضرت از جریان اطلاع حاصل کرده وی را خواست و فرمود: چرا منزلت رامی فروشی؟ عرض کرد: یا بن رسول الله «صلی الله علیه و آله» اگر محتاج نبودم به هیچ قیمتی دست از همسایگی شما بر نمی داشتم و این افتخار را از خود سلب نمی کردم.

ص: ۲۷۲

امام صادق «علیه السلام» ده هزار دینار به عنوان قیمت به وی پرداخت. سپس خانه را نیز به او بخشید و فرمود: همسایه ای را که قدر همسایه را بداند از دست نمی دهم و امیدوارم در بهشت نیز همسایه باشیم (۱).

### همسایه بد

سعید بن جبیر نقل می کند که: عبد الله بن عباس بر ابن زبیر وارد شد. ابن زبیر به وی گفت: تو مرا به پستی و بخل نسبت می دهی؟

گفت: آری. شنیدم از رسول خدا «صلی الله علیه و آله» که فرمود: از دایره اسلام بیرون است کسی که شکم خود را سیر کند و همسایه اش گرسنه باشد.

ابن زبیر گفت: ابن عباس، من چهل سال است که بغض شما اهل بیت را در دل گرفته ام و به دنبال آن سخنانی بین آنها گذشت. ابن عباس از ترس جان خویش به طائف رفت و در همان جا وفات یافت (۲).

### داستانی درباره همسایه از صاحب کتاب مفاتیح الکرمه

سید جواد فقیه معروف صاحب کتاب مفاتیح الکرمه، موقع شب خواست غذا بخورد که متوجه شد در می زنند. در باز کرد دید پیش خدمت استادش سید بحر العلوم است و می گوید: استاد الان شما رامی خواهد، شام جلوی ایشان است و تا شما نرو، غذا نخواهد خورد. سید جواد بدون آن که غذا را به اتمام برساند با عجله به خانه

ص: ۲۷۳

---

۱- محرمات، ج ۱، ص ۲۹۲

۲- همان، ص ۲۹۲



سید بحر العلوم رفت. چون چشم استاد به سید جواد افتاد با خشم و تندى به سید جواد گفت: از خدا نمى ترسى و شرم نمى کنی؟ سید جواد به حیرت فرو رفت و هر چه فکر کرد سبب ناراحتی بحر العلوم را نفهمید و گفت: می خواهم تقصیر خود و علت ناراحتی استاد را بدانم. بحر العلوم گفت: هفت شبانه روز است فلان شخص همسایه ات گندم و برنج گیرشان نیامده و از بقال سر کوچه خرماى زاهدی می گرفت. امروز او هم نسیه نداد و دست خالی به خانه اش برگشته و امشب خود و عائله اش بی شام مانده اند، به خدا من اطلاع نداشتم و

الا رسیدگی می کردم، اما تو چرا از احوال همسایه ات بی خبر بوده ای و آنها با آن وضع زندگی می کنند؟ اگر با خبر بودی و اقدام نمى کردی مسلمان نیستی. اکنون پیش خدمت من این غذا را بر می دارد و تو هم با او برو و این پول را هم بگیر و زیر فرش او بگذار و با او شام بخور و از این که درباره او کوتاهی کرده ای از وی معذرت بخواه، سپس برگرد که تا شما نیامده اید من شام نخواهم خورد.

پیش خدمت غذا را برداشت و به همراهی سید جواد به خانه آن مرد وارد شدند. پس از معذرت و خواهش آن مرد دست به سفره برد و باز از غذا دست کشید و گفت: این غذا دست پخت عرب نیست و تا نگوئی این غذا از کجا آمده است من نخواهم خورد. سید جواد جریان را گفت و آن مرد فهمید که غذا در خانه سید مهدی بحر العلوم ایرانی از اهل بروجرد بوده است و غذا را با حیرت و شگفتی خورد و متعجب بود که من این راز را از نزدیکترین همسایگانم پنهان داشته ام، بحر العلوم از کجا دانسته است؟! (۱).

ص: ۲۷۴

«عمر بن عکرمه» می گوید: روزی به محضر مقدس امام صادق «علیه السلام» شرفیاب شدم. و از اذیت و آزار همسایه ام را شکایت کردم، امام «علیه السلام» فرمود: تو به او مهربانی کن و برایش از خداوند متعال طلب رحمت و بخشش بنما، گفتم: پروردگار عالم او را نیامرزد، چون پاسخ من برخلاف میل آن حضرت بود از این رو رویش را برگردانید «عمر بن عکرمه» می گوید: من نخواستم آن همسایه را رها کنم و قضیه را تعقیب و دنبال کنم. از این رو بعضی از اعمال ناشایست و کردارهای ناپسندش را که با همسایگی ناسازگار بود، به آن حضرت گفتم.

امام «علیه السلام» به من متوجه شده و فرمود: به نظر تو اگر عداوت و دشمنی خود را آشکار سازی حق خودت را تمام و کمال از اومی گیری و انتقام میکشی و عدل و انصاف را رعایت می کنی؟ گفتم:

بلی. بلکه منظورم از این کار احسان و نیکی درباره اوست. امام «علیه السلام» فرمود: کسی که از انعام و احسان پروردگار جهان بهره مند شد و مورد حد و رشک قرار می گیرد، آدم خود همه چیز را می خواهد و نمی تواند ثروت و نعمت و سعادت دیگران را ببیند. از این جهت آتش رشک و حدش افروخته می گردد و به اهل و خاندان محسود ضرر و زیان می رساند و صدمه وارد می کند و اگر خاندانی ندارد به نوکر و خدمتکارش و اگر خادم هم ندارد شبها می ماند و روزها را در خشم و غضب می گذارند.

حق همجواری و همسایگی در آئین مقدس اسلام بسیار مورد اهمیت و تأکید قرار گرفته است از این رو رهبران دینی و پیشوایان مذهبی در سخنان حکمت آمیزشان با عبارات گوناگون و تشبیهات بی نظیر و با بیان فوائد و منافع رعایت کردن آن، مسلمانان را به انجام این وظیفه و دستور اسلامی توصیه و سفارش نموده و از ترکش بر حذر داشته اند. بعنوان نمونه در این جا چند حدیث نقل می شود:

۱- پیامبر عالیقدر و عظیم شأن اسلام حضرت محمد مصطفی «صلی الله علیه وآله» فرمود: هر کس همسایه اش را ناراحت سازد و آسیب بزند، خداوند متعال بوی معطر و خوش

بهشت را بر او حرام می نماید و منزلگاه او جهنم است و بسیار بد جایگاهی است (۱).

هر کس حق همسایه اش را پایمال کند از دوستداران و پیروان مانمی باشد. فرشته وحی جبرائیل همسایه را پیوسته به من سفارش می کرد بحدی که گمان کردم که همسایه ارث می برد، و مسواک کردن نیز پیوسته به من توصیه می کرد. تا آن که پنداشتم که آن را واجب خواهد فرمود و همچنین مرا به شب زنده داری همیشه سفارش می کرد تا این که خیال کردم که بهترین امت و پیروانم هرگز نمی خوابند (۲).

ص: ۲۷۶

---

۱- اشاره به آیه ۱۶۲، سوره آل عمران

۲- مکارم الاخلاق، ص ۴۲۹، فی ذکر مناهی النبی

۲- رسول اکرم «صلی الله علیه و آله» فرمود: به من ایمان نیاورد کسی که شب سیر بخوابد و همسایه اش گرسنه باشد و سپس افزود مردم هیچ روستائی نیست که اهل آن سیر بخوابند و میان آنان گرسنه ای باشد و پروردگار عالم روز قیامت با نظر رحمت به آنها بنگرد(۱).

۳- امام صادق «صلی الله علیه و آله» فرمود: خوش همسایگی روزی را بسیار می کند(۲).

۴- خوبی همجواری و همسایگی خانه ها را آباد می سازد و عمرها را می افزاید(۳).

۵- امام کاظم «علیه السلام» فرمود: خوش همسایه بودن تنها این نیست که از آزار همسایه خودداری کنی، بلکه تا آن جاست که بر آزارش شکیباشی(۴).

۶- امام صادق «علیه السلام» روزی به کسان بسیاری که خدمتش بودند فرمودند: همه که راستش این است که از ما نیست هر که با همسایه اش به خوشی رفتار نمی کند(۵).

### حضرت یعقوب چرا به فراق فرزند مبتلا شد؟؟؟!!

(کاهلی) گویا شنیدم از امام صادق «علیه السلام» که چون بنیامین از نزد حضرت یعقوب «علیه السلام» رفت، او به خدا عرضه داشت، خدایا به من عنایت

ص: ۲۷۷

---

۱- لقه الاسلام کلینی (ره)، ج ۲، باب حق الجوار، حدیث ۱۴، حدیث ۳

۲- لقه الاسلام کلینی (ره)، ج ۲، باب حق الجوار، حدیث ۱۴، حدیث ۳

۳- لقه الاسلام کلینی (ره)، ج ۲، باب حق الجوار، حدیث ۱۴، حدیث ۳

۴- همان، حدیث ۹۸

۵- همان، ص ۱۱

کن فرزندم رفت و چشمم نابینا شد، خداوند متعال به او وحی فرستاد: اگر من آنها را میرانده باشم دوباره زنده می کنم تا آنها را به تو برسانم، ولی یادداری آن وقتی که گوسفندی را سر بریدی و بریان کردی و خوردی و فلان و فلان در همسایه ات بودند و روزه داشتند و چیزی از آن گوسفند را به آنها ندادی.

پس حضرت یعقوب «علیه السلام» شیوه اش این بود که هر صبح جارچی او از منزلش تا یک فرسخ جار می کشید که هر کس چاشت خواهد به خانه یعقوب آید و در هر شامگاه جار میزد که هر کس شام خواهد به خانه یعقوب «علیه السلام» آید (۱).

### احترام همسایه مثل احترام از مادر است.

امام صادق «علیه السلام» از پدرش نقل می کند که من در کتاب حضرت علی «علیه السلام» خواندم که رسول خدا «صلی الله علیه وآله» عهدنامه بین مهاجرین و انصار و گروهی

که با آنها پیوستند نوشت که: همسایه چون خود انسان است نه زیانمند می شود و نه گناه می ورزد (یعنی به همان نحوی که انسان مفید است که به خود زیان وارد نیاورد باید نسبت به همسایه زیان نرساند)

و دیگر اینکه احترام همسایه بر همسایه چون احترام مادر است (۲).

ص: ۲۷۸

---

۱- واعظ اجتماعی، ص ۲۰۹

۲- همان

امام سجاد «علیه السلام» در رساله حقوق خود که پنجاه حق را برای هر انسانی می‌شمارند، درباره حق همسایه چنین می‌فرماید: حق همسایه این است که در غیاب (آبروی) او را حفظ کنی و در حضور احترامش را نگه داری، و در هر حال یار و مدد کارش باشی، در پی عیب جوئی او نباشی برای پیدا کردن بدیهایش کنجکاو نکنی، اگر تصادف و بدون قصد و تعقیب، به عیبی در او برخوردی، باید سینه ات دری محکم و پرده ای مستحکم باشد که با سر نیزه هم نتوان بدان راز دست یافت، اگر با کسی راز می‌گویدی، گوش مده او را، در سختی‌ها و امگذار، در نعمت بر او رشک و حسد مبر، از خطایش بگذر، لغزشش را نادیده بگیر، اگر نادانی کرد تو بردباری کن، مسالمت را از دست مده، زبان بدگوی را از او بگردان، دغل کاری نصیحتگو (منافق) را بر او فاش گردان و با وی خوشرفتار باش!!

رسول گرامی «صلی الله علیه و آله» نیز می‌فرماید: اگر از تو کمک خواست یاریش کن، اگر از تو قرض خواست به قرض او بده و اگر نیاز مند شده، به او بر گردان (و ببخش) و اگر به او خبر رسید تبریکش گوی و اگر مریض شد به عیادتش برو و اگر مصیبتی به او رسید، تغزیت و تسلیتش ده، و اگر فوت کرد به دنبال جنازه اش برو و دیوار خانه خود را طوری بلند کن که راه باد را بر او ببندد مگر به اجازه او باشد و اگر میوه ای خریدی، به او هدیه کن و اگر نکردی (به هر دلیلی بود) پنهان به خانه ات وارد کن و مواظب باش فرزندان بیرون نبرند، که فرزندان او احساس نقص و کمبودت کنند و با دود دیگ خود که پخت و پز

می کنی، او را اذیت مکن، مگر اینکه مقداری هم به او بدهی (۱).

## همسایه مطرب و عیاش

ابوبصیر می گفت همسایه ای داشتم که از معاونین و همکاران سلطان جور و ستم بود و ثروت زیادی از کنار این سلطان بدست آورده بود، و کنیزان و غلامانی داشت و هر شب مجلسی از هواپرستان و عیاشان تشکیل می داد و به لهو و لعب و عیش و طرب می گذرانید و چند کنیز آوازه خوان و مطرب داشت که می خواندند و شراب می خوردند و چون همسایه و مجاور من بود همیشه صدای آن منکرات از خانه او به گوش ما می رسید و ما را ناراحت می کرد.

چندین بار به او گوش زد کردم که صدای ساز و آوازت مرا و خانواده ام را اذیت می کند... ولی متأسفانه نمی پذیرفت هر دفعه به او اصرار و مبالغه می نمودم. تا یک روز گفت: من مردی مبتلا و معتادم و اسیر شیطان شده ام اما تو گرفتار شیطان و هوی نفس نیستی. اگر وضع مرا به صاحب خود آقا حضرت صادق «علیه السلام» بگویی شاید حضرت دعائی کرده و خداوند مرا از پیروی نفس نجات دهد.

ابوبصیر گفت: سخن آن مرد بر دلم نشست. صبر کردم تا وقتی که خدمت حضرت امام صادق علی رسیدم و داستان همسایه ام را به آن حضرت عرض کردم. حضرت فرمود: وقتی که به کوفه برگشتی او به

ص: ۲۸۰

دیدن تو خواهد آمد، به او بگو جعفر بن محمد میگوید آنچه از کارهای زشت می‌کنی ترک کن من برایت بهشت را ضمانت می‌کنم.

برگشتم به کوفه، مردم به دیدنم آمدند او نیز با آنها بود، همین که خواست حرکت کند نگاهش داشتم. وقتی اطاق خلوت شد، گفتم وضع تو را به آقا امام صادق «علیه السلام» شرح دادم. حضرت فرمود: سلام مرا به او برسان و بگو آن حالت زشت را ترک کند تا من برایت بهشت را ضمانت کنم.

تا این سخن مرا شنید گریه اش گرفت. گفت تو را به خدا آقا امام صادق «علیه السلام» این حرف را به تو زد. گفتم: به خدا قسم حضرت فرمودند.

حضرت علی «علیه السلام» رو به جمعیت کرد و فرمود: ای مسلمانان این عمل یکی از حقوق خداست. هر کس بر گردن او نیز حقی است برگردد. زیرا کسی که حقی بر او باشد نمی‌تواند حدّ جاری کند.

همه مردم برگشتند، فقط آقا علی «علیه السلام» و امام حسن و امام حسین «علیه السلام» باقی ماندند، حضرت امیرالمؤمنین «علیه السلام» سنگی به دست گرفت و سه تکبیر فرمود و سه سنگ به ترتیب با هر یک سه تکبیر به آن مرد زد. امام حسن و امام حسین «علیه السلام» نیز به ترتیب همین عمل را تکرار کردند بر اثر همان ضربات مرد گنه کار از دنیا رفت. آقا علی «علیه السلام» او را بیرون آورده دستور داد قبری برایش کنند نماز بر او خوانند، دفنش کردند، عرض کردند غسلش نمی‌دهید، حضرت فرمود: با چیزی غسل کرد که تا روز قیامت پاک و پاکیزه است همانا صبر بر کار



ای ذکر جانفزای تو مفتاح بابها

وی نام دلفروز تو زیب کتابها

عشق تو مرهم جگر ریش عاشقان

یاد تو راحت دل بی صبر و نایها

گردن نهاده اند بفتراک بندگی

بر درگه جلال تو مالک رقابها

جن در درون ذره ناچیز میدهد

مهرت ز فرط جلوه گری آفتابها

گر جلوه جمال حقت نیست در نظر

رو فکر چاره باش که داری حجابها

قومی خداپرست و گروهی هواطلب

و بیدارها چنین خرابها

آن کور دل که می کند انکار ذات حق

دارم بهر سؤال که دارد جوابها؟

غیر از دل شکسته نباشد مقام او

این گنج را بجوی مگر در خرابها

آری به ذات خدا می رسد بشر

وقتی بقعر آب رسندی حبابها



پیامبر «صلی الله علیه وآله» می فرماید: هر کس شب با شکم سیر در منزلش بخوابد و بداند همسایه اش گرسنه است و به او چیزی ندهد می فرماید این آدم مسلمان نیست.

خدا کند ندانی، خدا کند از گرفتاری گرفتارها خبر نداشته باشید، خدا کند بی اطلاع باشی، وای به حال کسی که بداند و دستگیری نکند. به سرمایداری می گوید کمک کن، به فقیر هم می گوید مناعت طبع را حفظ کن. آری خودت را عزیز با سخت ترین وضع گذران کن اما دست احتیاج را پیش مردم دراز نکن. بگو خدا، به ثروتمندی گوید در فکر باش، به فقیر می گوید قانع باش.

یک نقطه از نقاط اجتماعی در قالب الفاظ ساده بگویم، آی مردم، اگر عزیزترین افراد و نزدیکترین افراد که پدر انسان است بفهمد در دست چیزی نیست و محتاجش هستی با چشم ذلت به تو نگاه می کند. نگذارید کسی بفهمد چیزی دارید یا نه؟ خودتان را خوار نکنید، مناعت طبعتان و عزت نفستان را حفظ کنید، خودتان را نگه دارید، به خدا قسم عزیز کسی است که چشم به دست مردم نداشته باشد با بدترین سختی زندگی کند حتی به پدرش نگوید چیزی به من بده.

اما از آن طرف به داراها می گوید او خودش را حفظ کرد و آبروی خودش را نریخت، تو توجه داشته باش از نظر دین مسئولیت داری، به او بررسی. اگر یک وقتی خواستیم چیزی به کسی بدهیم خدایم فرماید: «لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و الاذی» اگر وقتی خواستی چیزی

به کسی بدهی با منت گذاشتن و اذیت کردن به رخس کشیدن و آبرویش را بردن کار خیر را بی اجر نکنید، محترمانه و عزیزانه بدهید.

اسلام چیز دادن را هم یاد می دهد (۱).

### همسایه

گویند: مردی نزد پیامبر «صلی الله علیه وآله» آمد عرض کرد: فلان همسایه من مرا اذیت می کند. پیامبر فرمود: بر آزار او صبر کن و خود نیز او را میآزار چیزی نگذشت که دوباره آمد عرض کرد: ای پیامبر خدا «صلی الله علیه وآله»! آن همسایه من مرد! فرمود: روزگار خود در پند دادن و مرگ در پراکندن کافی است، زیرا تو اگر او را در میان قبرش می دیدی تمام عمرت را به حال او می گریستی (۲).

### مردی که از همسایه شکایت داشت.

حضرت باقر «علیه السلام» فرمود: مردی به حضور پیغمبر اسلام «صلی الله علیه وآله» آمد و از آزار همسایه اش شکایت کرد. رسول خدا «صلی الله علیه وآله» و فرمود: صبر کن. آن مرد

رفت و پس از چندی باز آمد، و شکایت کرد. رسول خدا «صلی الله علیه وآله» فرمود:

صبر کن. بار سوم نیز آمد و شکایت کرد. رسول خدا «صلی الله علیه وآله» به آن مردشاک می فرمود: روز جمعه هنگامی که مردم برای نماز جمعه می روند

ص: ۲۸۴

۱- نغمه هایی از بوستان بلبل حضرت مهدی (عج)، ص ۲۵۴

۲- مجموعه ورام، ترجمه محمد رضا عطایی، ج ۲، ص ۴۴۶

اثاث خانه خود را بر سر راه بریز، تا هر کسی که برای نماز جمعه می رود ببیند، وقتی که از تو پرسیدند این چیست؟ وضع خود را به آنها گزارش بده افکار عمومی را متوجه همسایه بد قرار ده آن مرد به فرموده عمل کرد و اثاث خود را بر سر راه آورد، در این حال همسایه آزار دهنده اش آمد و به او گفت: اثاث خود را برگردان من با خدا عهد می کنم که دیگر آزارت نکنم (۱).

### نفرین بر همسایه دشمن و مردم آزار

اسحاق بن عمار می گوید: به حضور امام صادق «علیه السلام» رفتم شکایت کردم و گفتم گرفتار چنین همسایه بدی شده ام چه کنم؟ امام صادق «علیه السلام» او را نفرین کن. اسحاق می گوید: در مورد همسایه نفرین کردم نتیجه نگرفتم. بار دیگر نفرین کردم باز هم نتیجه نگرفتم. به حضور امام صادق «علیه السلام» رفتم باز از همسایه ام شکایت کردم. فرمود: او را نفرین کن.

گفتم: قربانت کردم، نفرین کردم ولی نتیجه نگرفتم. امام صادق «علیه السلام» چگونه او را نفرین کردی؟ گفتم وقتی که به او بر خورد کردم نفرینش نمودم. امام صادق «علیه السلام»: وقتی که از تو رو گردانید نفرینش کن. در همان هنگام نفرین کردم چندان نگذشت که خداوند مرا از شر او راحت کرد (۲).

۲۹۲.

ص: ۲۸۵

---

۱- اصول کافی، ج ۴، ص ۵۰۰

۲- داستانهایی از اصول کافی، ج ۱، ص ۲۹۲

بیچاره سال‌ها بود در چنگال بیماری سختی دست و پا می‌زد، ولی نه بیماری جسمی که خطر آن بسیار اندک بود، بلکه بیماری اخلاقی و روحی، علاوه بر اینکه جسم و دنیای او را نابود کرد، جان و روح و سعادت جاودانی او را نیز تباه ساخت و مصداق کامل زیانکار دنیا و آخرتش ساخت. در زمان هادی خلیفه عباسی در بغداد مرد ثروتمندی بود که همسایه اش نسبت به او حسد می‌برد و مدت‌ها از طرق مختلف کوشیده بود که به وی زیانی برساند، ولی موفق نشده بود تا اینکه این بار تصمیم نهائی را گرفت، بدین نحو که غلام کودکی ریداری نمود و مدت‌ها او را خدمت کرد تا بزرگ شد. روزی به او گفت: می‌دانی که من تو را برای چه خریده و این همه خدمت نموده‌ام؟ جواب داد: خیر. گفت: فقط برای یک کار، و آن اینکه نصف شب به پشت بام همسایه مان برویم و تو سر مرا ببری و کشته‌ام را آن جا رها کرده، بروی که فکر کنند او مرا کشته است، و دستگیرش کرده و او را به جرم این کار به قتل برسانند، و اضافه کرد که برای پاداش آن نیز سی هزار درهم به تو می‌دهم. غلام که از دستور و اندیشه جنون‌آمیز مولایش سخت در شگفت بود، گفت: ای مولای من، تو را به خدا در

مورد خود از خدا بترس و خود را به گمان این که او را بکشند به هلاکت مینداز و شاید هم او را نکشند، و تازه اگر هم او را بکشند تو نیستی که لذت ببری. بالاخره او تلاش زیادی کرد که مولایش را از این اندیشه باز دارد، ولی چون اصرار و التماس او را بر تصمیمی که گرفته

بود، دید آمادگی خود را برای انجام دستور وی اعلام داشت.

همسایه حسود که از اطاعت غلام خوشحال به نظر می رسید، نصف شب کارد را برداشته و غلام را از خواب بیدار کرد و با خود به پشت بام رفته، خوابید و گفت: زود مرا بکش. غلام نیز سر او را برید و کشته آغشته به خونش را رها کرده و رفت و چون عصر فردایش کشته او را در آنجا یافتند همسایه پولدار را گرفته به زندان بردند، و چون غلام، او را کاملاً بی گناه می دانست نزد خلیفه رفته، جریان را بیان کرد، خلیفه دستور داد همسایه را نیز آزاد کردند (۱).

آری، بیماری های اخلاقی و روحی به مراتب از بیماری های جسمی خطرناکتر و زیانبارتر است، بخصوص بیماری حسد و رشک بردن که دین و دنیای انسان و با دیگران را نابود می سازد، و لذا خداوند به پیغمبر گرامی اسلام «صلی الله علیه و آله» می فرماید: «قلوا: ومن شر حاسد إذا حسد» (۲) از شر آدم حسود و بدخواه پناه می برم به خدا هنگامی که آتش حسد او را برافروزد.

و امام باقر «علیه السلام» فرمود: «ان الحد الأیمان كما تأكل الثائر الحطباصول کافی، باب حسد، حدیث ۵» حقا که حسد ایمان را تباه می سازد، چنانکه آتش هیزم را از بین می برد.»

و امام صادق «علیه السلام» می فرماید: «آفة الدین الحسد و العجب و الخرب آفت دین حسد و خودبینی و بالیدن است.»

ص: ۲۸۷

---

۱- محدث قمی، سفینه البحار، جلد ۱، ص ۲۵۱

۲- قرآن کریم، سوره فلق، آیه ۵

یونس بن عمار می گوید: به محضر امام صادق «علیه السلام» رفتم و عرض کردم، همسایه ای از قبیله قریش دارم نام مرا (به عنوان شیعه) فاش ساخته است و مرا در معرض خطر طاغوتیان، که در کمین شیعیان بودند قرار داده است به گونه ای نام مرا مشهور نموده که هر وقت از کنارش عبور می کنم، می گوید: این رافضی مالها را نزد جعفر بن محمد یعنی امام صادق «علیه السلام» می برد. امام صادق «علیه السلام» فرمود: هنگامی که نماز شب می خوانی در سجده آخر در رکعت اول نماز شب او را چنین نفرین کن. نخست حمد و ثنا الهی به جا آور، سپس بگو: که ترجمه اش این است) خدایا فلانی پسر فلانی نام مرا فاش و مشهور کرده و مرا به خشم آورده و در معرض خطرها قرار داده است. خدایا او را هدف تیری شتابان قرار بده به گونه ای که اثر آن تیر او را از من بازدارد. بار خدایا مرگش را نزدیک گردان و نشانه اش را نابود کن، پروردگارا، درین کار شتاب کن در همین ساعت و لحظه. یونس می گوید: (دستور امام را انجام دادم) وقتی که به کوفه بازگشتم از خانواده ام در مورد آن همسایه مردم آزار پرسیدم، گفت: بیمار است، هنوز سخم به پایان نرسیده بود که از خانه او شیون بر است و گفتند فلانی مُرد (۱).

ص: ۲۸۸



از هفتاد طواف دور خانه کعبه برتر است، از هفتاد حج و عمره قبول شده و خداوند بالا- می برد برای او هفتاد درجه و خداوند رحمت خود را بر او می ریزد، و فرشتگان گواهی میدهند که بهشت برای او واجب گشته.

آیا از خدا نمی ترسی؟ حیاء نمی کنی؟ چرا از احوال آنها با خبر نشدی؟ او نمی دانست تا این حد وظیفه اش سنگین است. هرگز خیال نمی کرد همسایه اش در چنین وضع رقت باری قرار گرفته است.

## مرگ همسایه آزار

آنان نمی دانستند که مردم آزاری و مزاحمت چه عواقب وخیمی به دنبال دارد، آنها غافل بودند که اذیت به همسایگان و سلب آسایش از آنان، گاهی کار خودش را می کند و بالاخره آه و ناله مظلومین و قطرات اشک نیمه شب آنان بسا همانند گلوله هیا کشنده ای می شود که طومار زندگی آدمی را در هم می پیچد.

«عمر بن مسلم می گوید: همسایه دیوار به دیواری داشتم که بسیار مرا اذیت می کرد و کارها و سخنان زشتی از وی به من می رسید. من از دست او سخت به تنگ آمده بودم لذا نامه ای به امام حسن عسکری «علیه السلام» نوشتم و از وی خواستم که برای نجات من از این گرفتاری دعا کند.

طولی نکشید که پاسخ آن بزرگوار آمد که نوشته بود:

بشارت باد تو را که بزودی راه گشایش برایت فراهم می شود و تو

صاحب خانه او خواهی شد.

یک ماه پس از آن همسایه ام مرد و به برکت دعای امام من خانه او را از ورثه اش خریدم و جزء خانه ام کردم.

و نیز نقل شده که مردی خدمت پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» آمده و عرض کرد: فلانی همسایه من است و مرا اذیت می کند. حضرت فرمود: برآزار او صبر کن و مواظب باش که به او اذیت نکنی.

او رفت و پس از چند روز آمده و گفت: همسایه ام مرد. پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» فرمود:

«گفتی بالدهر واعظه و بالموت شرقاً، دنیا جهت پند دادن و مرگ برای جدائی کافی است.»

و آن حضرت فرمود:

من أذى جاره كرم الله عليه الجنة و مأواه جم و بشت المتصیتر؛ هر کس همسایه اش را اذیت کند، خداوند بهشت را بر او حرام می گرداند و جایگاهش دوزخ است که بد منزلگاهی می باشد.»

و نیز فرمود: پیوسته درباره همسایه به من سفارش می کرد که من گمان کردم وی بزودی (مانند خویشان نزدیک از همسایه اش ارث می برد).

و علی «علیه السلام» فرمود: «از هر طرف تا چهل همسایه محسوب می شوند».

و پیامبر اکرم علی واله فرمود: احترام همسایه انسان مانند احترام مادر او (لازم) است.

و نیز فرمود: با همسایه خود خوش رفتاری کن تا مؤمن باشی. و باز فرمود: هر کس به خدا و روز باز پسین ایمان دارد همسایه اش را آزار ندهد (۱).

ص: ۲۹۰

ماه ها و روزها یکی پس از دیگری می گذشت، و همچنان مردم در انتظار ورود مهمان بسیار عزیزشان بی صبرانه روز شماری می کردند، بالاخره انتظارها به پایان رسید و او در کمال سادگی وارد شهر شد، با اینکه همه مسلمانان دوست داشتند میزبان حضرتش باشند ولی نمی دانستند افتخار پذیرائی وی نصیب کدام یک از آنها خواهد گشت؟ هنگامی که پیامبر گرامی اسلام «صلی الله علیه و آله» بر حسب دعوت قبلی مردم مدینه به این شهر هجرت فرمود با این که همه مردم آرزو داشتند آن حضرت به منزل آنها وارد شود، ولی حضرتش وارد خانه ابو ایوب انصاری که از نیکان مدینه و فقیرترین مردم آن دیار بود وارد گشت، وی مادری نابینا داشت که می خواست بینا شده و سیمای آن حضرت را ببیند، لذا آن بزرگوار دست خود را به صورت او گذاشت، وی بینا شد و این اولین معجزه ای بود که در مدینه از آن حضرت ظاهر گشت.

منزل ایوب دارای دو طبقه بود، و چون نمی خواست بالای سر آن حضرت باشد عرض کرد: یا رسول الله «صلی الله علیه و آله» فدایت گردم، طبقه بالا برای سکونت شما بهتر است یا طبقه پائین؟ من دوست ندارم بالای سر شما قرار گیرم، آن حضرت فرمود: به خاطر رفت و آمد مردم طبقه پائین برای ما مناسب است. ابو ایوب میگوید: من و خانواده ام در طبقه بالا - منزل گرفتیم، ولی هر گاه با دلو آب میکشیدم مواظب بودم قطرات آب بر رسول گرامی اسلام «صلی الله علیه و آله» نریزد، و خیلی آهسته گام برمی داشتیم، که صدای پایمان را آن حضرت نشنود و ملایم حرف

می زدیم که موجب آزار آن بزرگوار نگردیم، و هرگاه حضرتش خواب بود حرکت نمی کردیم، وقتی که غذا می پختیم دربها را می بستیم که دود موجب ناراحتی وجود مبارکش نشود، و یک موقع که ظرفی آب به زمین می ریخت با تنها حوله ای که داشتیم فوراً آن را خشک می کردیم که چیزی از آن پائین نریزد. و از اینجا روشن می شود که بی جهت نبوده که پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» از میان اهل مدینه تنها او را به میزبانی خود انتخاب کرده است. در هر صورت وی همچنانکه از نیکان اصحاب آن حضرت بود، بعدها نیز در تمام حوادث در کنار حضرت علی «علیه السلام» و یاران با وفای آن بزرگوار بود، چنانکه رسول اکرم «صلی الله علیه و آله» به وی فرمود:

ای ابو ایوب، تو همراه علی «علیه السلام» با ناکشین (پیمان شکنان بصره) و قاسطین (منحرفین از حق که معاویه و اهل صفین بودند) و مارقین (از دین بیرون رفتگان که خوارج بودند) جنگ خواهی کرد و همان طوری که آن حضرت فرموده بود ابو ایوب در جنگ جمل و صفین و نهروان در کنار علی «علیه السلام» با سه گروه یاد شده سرسختانه نبرد کرد و در نهروان به امر آن حضرت پرچی در دست گرفت که هر کس کنار آن می آمد در امان بود (۱).

ص: ۲۹۲

## همنشینی با دوستان ناباب

همان گونه که می دانید انسان نمی تواند به طور انفرادی زندگی کند و ناچار است برای برطرف ساختن نیازهای خود به زندگی اجتماعی رو آورد. و این مسأله باعث می شود که وجود دوستان ضروری باشد، تا جایی که نقش دوست در زندگی انسان از نظر اسلام بسیار اهمیت دارد.

### سخنی از امام هفتم «علیه السلام»

سلیمان بن جعفر جعفری گوید: شنیدم روزی ابوالحسن «علیه السلام» به پدرم می فرمود:

مالی رأیتک عند عبدالرحمان بن یعقوب؟ قال: إنه فی الله قولاً عظیماً، یصف الله ولا یوصف ، فإنا جلسنا معه و ترکتنا و إلا کلش ما و ترکته؟ له: هو یو ماشاء؛ أی شی و علی منه إذا تم أثل ما یقول؟ ال أبو الحسن «علیه السلام»: أما تخاف أن تزل به نفت نصیبکم جمیعاً أما علمت الذی کان من أضخاب موسی علیه السلام و کان أبوه من أضخاب فزعون قللاً لحقت

خَيْلُ فِرْعَوْنَ مُوسَى تَخَلَّفَ عَنْهُ لِيَعْظَ أُنَا، فَيُلْحِقَهُ بِمُوسَى فَمَضَى أَبُوهُ وَهُوَ زَاغَةٌ حَتَّى بَلَغَا طَرَفًا مِنَ الْبَحْرِ قَرَقًا جَمِيعًا فَاتَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ الْخَيْرَ فَقَالَ: هُوَ فِي رَحْمَةِ اللَّهِ وَ لَيْثُ الثَّلْمَةِ إِذَا تَلَّثَ لَمْ يَكُنْ لَهَا عَنْ قَارِبِ الذَّيْبِ دِفَاعٌ (۱)؛ چگونه است که تو را نزد عبدالرحمن بن یعقوب می بینم که با او رفت و آمد داری؟ عرض کرد: او دائی من است. حضرت فرمود:

او درباره خدا سخن ناهمواری گوید؟ خدا را (به صورت اجسام و اوصاف آن) وصف کند؟ پس یا با او همنشین شو و ما را واگذار، یا باما نشین و او را ترک کن! عرض کردم: او هر چه می خواهد بگوید به من چه زیانی دارد وقتی که من نگویم آنچه را که او گوید؟

ابوالحسن «علیه السلام» فرمود: آیا نمی ترسی از این که به او عذابی نازل گردد و هر دوی شما را فرا گیرد؟ آیا ندانی (داستان) آن کس را که خود از یاران موسی «علیه السلام» بود و پدرش از یاران فرعون، پس هنگامی که لشکر فرعون در کنار دریا به موسی «علیه السلام» (و یارانش) رسید، (آن پسر) از موسی «علیه السلام» جدا شد که پدرش را پند دهد و به موسی «علیه السلام» (و یارانش) ملحق سازد، و پدرش به راه خود (در لشکر فرعون) می رفت و این جوان با او درباره مذهبش ستیزه می کرد، تا این که هر دو به کناری از دریا رسیدند

(همین که لشکر فرعون غرق شدند) آن دو نیز با هم غرق شدند، خبر به موسی «علیه السلام» رسید، فرمود: او در رحمت خدا است ولی چون عذاب نازل گردد از آنکه نزدیک گنهکار است دفاعی نشود. «حال باتوجه به این حدیث و مراجعه به سخنان معصومین «علیه السلام» در می یابیم که یک دوست و همنشین خوب و شایسته باید چه معیارهایی باشد

ص: ۲۹۴

۱- دیدن او شما را به یاد خدا بیندازد...

از ابن عباس روایت شده که به رسول خدا «صلی الله علیه و آله» عرض شد:

«الجلساء خیر؟ قال: من دگر گم بالله و زاد گم فی علمکم منه، و ذگرم بالآخره عمله (۱)؛ کدام همنشینان بهترند؟ فرمود: کسی که دیدارش شمارا به یاد خدا اندازد، و گفتارش در علم و دانش شما بیفزاید، و عمل و کردارش شما را به یاد آخرت اندازد.»

\*و در حدیث دیگری است که حواریون حضرت عیسی «علیه السلام» به آن حضرت عرض کردند:

من جالس؟ قال: من یذکرکم الله ژی، و یرغبکم فی الآخره عمله، و یزید فی منطقم علمه، و قال: تقوا إلی الله بالیغیر من أهل المعاصی، و تحبوا إلیه بیغضهم، و التیسوا برضاه سخطهم (۲)؛ با چه کسی هم نشینی کنیم؟ فرمود: «با کسی که دیدارش شما را به یاد خدا اندازد، و عمل و کردارش شما را به آخرت ترغیب و تشویق کند، و علم و دانش او در گفتار شما بیفزاید، و فرمود: به خدای تعالی تقرب جوئید بوسیله دوری از گنهکاران، و خود را به درگاه خدا محبوب گردانید به وسیله بغض و دشمنی آنها، و رضا و خشنودی خدا را به وسیله خشم آنها جستجو کنید.»

۲- همنشینی و مجالست با علماء و دانشمندان...

و در وصیتهای لقمان به پسرش آمده که گوید:

ص: ۲۹۵

---

۱- بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۸۶ و ۱۸۹

۲- همان

«یا بنی صاحب العلماء و اقرب منهم، و جالسهم و ژرهم فی بیوتهم فلعلک تشبههم فتکون معهم و اجلس مع ذخائم فیما أصابهم الله برحمه تدخل فیها فصیک، و إن كنت صالحه قاعد من الأشرار و الشتاء، فیما أصابهم الله بعذاب قصیک مَعَهُمْ...» (۱) پسر م با علماء و دانشمندان مصاحبت کن و به ایشان نزدیک شو و با آنها هم نشینی کن و در خانه شان دیدارشان کن شاید همگون و شبیه آنها شوی و با آنها باشی، و با صالحان و شایستگان هم نشینی کن، چه بسا رحمتی از سوی خدا به

آنها برسد و به تو نیز برسد، و اگر شایسته ای، از بدان و نابخردان دوری کن چه بسا عذابی از سوی خدا به ایشان رسد و تو هم که با آنها هستی دچار آن شوی...»

از رسول خدا «صلی الله علیه و آله» روایت شده که فرمود:

«تجلسوا إلا عند گل عالم یدعوم من خمس إلى خمس، من الشک إلى یقین و من الریاء إلى الإخلاص، و من الغیره إلى الرفیه، و من الکبیر إلى التواضع، و من الغش إلى التصیحه»؛ ننشیند مگر نزد هر عالم و دانشمندی که شما را از پنج چیز به پنج چیز دعوت کند: از شک و تردید به یقین، و از ریاء و خودنمائی به اخلاص، و از رغبت به دنیا به ترس از خدا، و از تکبر و خودبینی به تواضع و فروتنی و از غش و دغل کاری به خیر خواهی...»

در حدیث امالی صدوق از امام صادق «علیه السلام» از رسول خدا «صلی الله علیه و آله» روایت شده که فرمود:

«أشع الناس من خالط کزام الناس (۲): سعادت مندترین مردم کسی

ص: ۲۹۶

---

۱- بحار الانوار، علامه مجلسی (ره)، ج ۷۴، ص ۱۸۸ و ۱۸۹

۲- علامه مجلسی (ره)، بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۸۵



است که با مردم بزرگوار و کریم آمیزش داشته باشد.»

در اصول کافی به سندش از امیرالمؤمنین «علیه السلام» از رسول خدا «صلی الله علیه و آله» روایت کرده که فرمود:

أنظروا من تحادثون فائمه ليس من أحد ينزل به الموت إلا له أضخائه إلى الله، إن كانوا خياره فياره، و إن كانوا شزاره فزاره، و ليس أحد يموت إلا تثلث له عند موته (۱): بنگرید با چه کسی هم سخن می شوید زیرا هیچکس نیست که مرگش فرا رسد جز آنکه یارانش و هم نشینانش نزد خدا در برابرش مجسم شوند اگر از نیکان باشند نیکانند (و بدیدن آنها شاد شود) و اگر از بدان باشد بد هستند (و به سرنوشت آنها دچار شود و هیچکس نیست که بمیرد، جز آنکه من در هنگام مرگش در برابر او مجسم شوم).

و اما معیارهای انتخاب درست و صدیق از نظر اسلام:

۳- برون و درون (ظاهر و باطن او یکی باشد...

«إذا كان لك صدیق ولی ولایه أصبته علی العشر مما كان لك علیه قیل ولایته فلیس بصدیق سوء (۲): اگر دوستی داشتی که به حکومت و قدرتی رسید و یک دهم از آن چه را پیش از رسیدن به حکومت در رفاقت با تو داشت از او دیدی دوست بدی نیست.»

۴- در حدیثی آمده که امام صادق «علیه السلام» به برخی از یارانش فرمود:

من غضب علیک من إخوانک ثلاث مرات قلم یثل فیک شرا فاحذره لنفسک صدیقاً (۳): هر یک از برادرانت که سه بار بر تو خشم کرد و درباره تو سخن بدی نگفت او را برای خود دوست بگیر.»

ص: ۲۹۷

---

۱- اصول کافی، ط علمیه اسلامیة، ج ۴، ص ۴۵۱

۲- بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۷۶

۳- همان، ص ۱۷۳ و ۱۷۶

\*در حدیث دیگری است که فرمود:

«لأشتم الرجل صديقه سته مغرونه ثي تختبره بثلاث: تغضبه فتتظر غضبه يخرج من الحق إلى الباطل، وعند الإيثار و الدرهم، و طی اور معه (۱): مردی را به نام دوست ننماید بدانسان که به دوستی با شمامعروف شود تا در سه چیز او را بیازمائید: او را به خشم آور و بنگر که خشم او، وی را از حق به باطل نمی برد، و در هنگام پول و درهم و دینار، و تا وقتی که با او مسافرت کنی و او را بیازمائی (۲).»

### دوست آینه تمام نما

«و من اشتبه علم

آمره و کم تعرفوا دینه، فانظروا إلى ضاییر، فإن كانوا أفل دین الله و علی دین الله (۳): هر گاه وضعیت شخصی بر شما نامعلوم شد و دین و آئین او را نشناختید به دوستانش بنگرید، اگر اهل دین و آئین الهی اند، او نیز پیرو آئین خداست.»

### دوستی خاله خرسه:

شیر مردی در بیابان عبور می کرد، خرسی را دید که گرفتار اژدها شده، و اژدها او را محکم گرفته و می کشد، و او هر چه تلاش می کند نمی تواند خود را از اژدها نجات دهد.

آن مرد برای نجات خرس، دست به کار شد و سرانجام خرس رانجات داد، و از آن پس خرس مثل سگ اصحاب کهف برای پاسداری

ص: ۲۹۸

۱- همان مدرک

۲- بحار لآنوار، ج ۷۴، ص ۱۹۷

۳- چهل حدیث، ج ۳، ص ۱۲۳

از آن شیر مرد، به دنبال او راه افتاد تا در همه جا به او خدمت کند و خدمت او را جبران نماید.

حکیمی به آن شیر مرد رسید و به او گفت: خرس یک حیوان نا اهل است، دوستی با نا اهلان روا نیست، به دوستی خرس دل میند...

شیر مرد سخن حکیم را گوش نکرد و حتی به او گفت: تو نسبت به من حسادت می ورزی، از اینکه می بینی خرس این گونه خادم من شده است.

تا روزی خرس در بیابان خوابیده بود، آن شیر مرد نیز در کنار خرس خوابیده بود مگسی به سراغ خرس آمد، خرس هر چه آن مگس را با دستش رد می کرد، باز مگس می آمد و او را آزار می داد.

سرانجام خرس برخاست و رفت کنار کوه و سنگ بزرگی برداشت و آورد دید آن مگس روی صورت آن شیر مرد نشسته است، آن سنگ بزرگ را با خشم روی آن مگس انداخت تا او را بکشد، در نتیجه سر آن شیر مرد زیر آن سنگ بزرگ کوفته شد و او جان داد. این بود دوستی با خرس و دوستی خاله خرسه:

مهر آبل، مهر خرس آمد یقین

کین او مهر است و مهر اوست کین (۱)

بنابراین با ابلهان جاهل، همنشین مباش.

ص: ۲۹۹

دلش آکنده از عشق و محبت به او بود، سراسر وجودش را دوستی او فرا گرفته بود علاقه زاید الوصف وی را همه می دانستند، ولی... امام صادق «علیه السلام» فرمود: در زمان پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» مرد روغن فروشی بود که سخت به رسول اکرم «صلی الله علیه و آله» علاقمند بود و محبت او به قدری زیاد بود که صبح ها دیداری از آن حضرت می نمود، سپس سر کار خود می رفت. این جریان را همه و خود پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» به خوبی می دانستند، لذا هر وقت در کنار جمعیت برای دیدن آن حضرت می آمد، آن بزرگوار نیز سرش را بلند می کرد تا روغن فروش خوب او را ببیند و او هم پس از دیدارش از رسول اکرم «صلی الله علیه و آله» بدنبال کارش می رفت. روزی بعد از این که دیداری از آن حضرت کرد، رفت و مجددا برگشت و کنار جمعیت ایستاد، رسول اکرم «صلی الله علیه و آله» او را دید، با دست اشاره کرد که بنشین، او هم نشست. سپس پیامبر «صلی الله علیه و آله» فرمود امروز

کاری کردی که هیچگاه نمی کردی، عرض کرد به آن خدایی که تو را به پیامبری «صلی الله علیه و آله» برگزیدت یاد تو آنچنان دلم را فرا گرفت که نتوانستم دنبال کارم بروم ناگزیر به نزد شما برگشتم. رسول گرامی اسلام «صلی الله علیه و آله» در حق او دعا کرد و با خوشرویی با وی سخن گفت او هم خدا حافظی کرد و رفت. پس از مدتی که از این جریان گذشت چند روز متوالی کسی مرد روغن فروش را ندید. پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» از دیگران سراغ او را گرفت آنها هم اظهار بی اطلاعی کردند. آن حضرت با جمعی از یارانش برای

تحقیق از احوال او به بازار روغن فروشان رفت دید مغازه اش بسته است. احوال او را از همسایگانش پرسید؟ عرض کردند او چند روزی است که از دنیا رفته است و اضافه کردند که وی مردی راستگو و

امانتدار بود ولی یک خصلت ناپسند در او بود. رسول اکرم «صلی الله علیه وآله» پرسید، کار ناپسند او چه بود، گفتند: دنبال زنان مردم می رفت (و چشم چرانی می کرد) رسول گرامی اسلام «صلی الله علیه وآله» فرمود: خدا او را پیامرزد به خدا قسم چنان محبتی به من داشت که اگر برده فروش هم بود، خدا او را می آمرزید. مرحوم مجلسی می گوید: شاید مقصود

فروختن و به اسارت کشیدن افراد آزاد بوده است. (۱) آری مهم ترین معیار دین داری دوستی خدا و اولیاء او، و دشمنی خدا و دشمنان دوستان اوست. چنانکه پیغمبر اکرم «صلی الله علیه وآله» می فرماید: آذثق عری الإیمان الحب فی الله و البغض فی الله و توالی أولیاء الله و الثبلی مآ أعداء الله.

مهم ترین رشته های ایمان، دوستی برای خدا و خشم برای خدا و دوستی دوستان خدا و بیزاری از دشمنان خدا است. امام صادق «علیه السلام» فرمود: گل من لم یجب علی الدین و لم یبغض علی الدین قلا دین له؛ هر کس برای دین (و خدا) دوستی و دشمنی نکند، دین ندارد.

### دختر سرگردان

دخترک بیچاره در آن وقت نمی دانست که آن مرد بوالهوس با سرنوشتش چگونه بازی می کند. او هرگز فکر نمی کرد گرفتاری وی به عشق دروغین آن مرد شیاد سرانجام چه به روزش خواهد آورد و بالاخره، ساده اندیشی، فکر نکردن، با بزرگترها و آشنایان فهمیده و دلسوز مشورت نکردن، خوش بینی و اعتماد بیش از حد وی را به چنین روز سیاهی گرفتار ساخت. زن ۲۳ ساله ای هستم، چند سال

ص: ۳۰۱

پیش پدر و مادرم از من جدا شدند، و من در کنار مادرم زندگی می کردم، تا اینکه به هر فلاکتی بود تحصیلات متوسطه را به پایان رسانیدم و به استخدام یک شرکت خصوصی درآمد، مدتی بعد، کارفرمایم که متأهل و صاحب یک فرزند بود خودش را شیفته من نشان داد و درخواست ازدواج از من کرد. وقتی به او گفتم باید به فکرزن و فرزندش باشد، گفت: هیچ علاقه ای به همسرش ندارد و فقط به خاطر فرزندش با او زندگی می کند و آنقدر به گوشم خواند تا تقاضایش را پذیرفتم و مدتی بعد خانه ای اجاره کرد و من و مادرم به

آنجا منتقل شدیم. اما از چندی پیش متوجه شدم که وی شور و شوق سابق را ندارد و چون به او تذکر می دادم مشکلات شغلی را بهانه می آورد، تا این که حوصله ام سر رفت و از وی خواستم تا تکلیفم را روشن کند. وی با صراحت گفت: اگر دلت می خواهد شوهر کن، و اگر دلت می خواهد تا پایان عمر همین طور بمان. من مدرکی در دست ندارم که ثابت کنم با او ازدواج کرده ام و امکان زندگی با او نیز برایم وجود ندارد و نمی توانم برای همیشه بلا تکلیف بمانم و وضعیت خود را از فامیل مخفی نگاه دارم، مرا راهنمایی کنید (۱) کدامیک مقصود؟ هر چند آن شخص نامردی کرده و از ساده اندیشی آن دختری پناه سوء استفاده نموده و با فریبکاری وی را گرفتار چنین وضعیتی تاسفباری کرده، ولی خود دختر نیز بی تقصیر نبوده است، زیرا با اینکه سن کمی هم نداشته و فردی تحصیل کرده بوده به این سادگی و آن هم بدون مدرک به همسری مردی در آمده که دارای زن و فرزند بوده و تنها به خاطر بی علاقه بودن به همسرش می خواسته با او ازدواج کند

ص: ۳۰۲

و از طرف دیگر وقتی اسلام می فرماید: «یا ایها الذین اتوا إذا تدایم بدین إلی أجل شئی فاکتبه و لکن کاتب بالعدل: (۱) ای اهل ایمان چون تا زمانی معین قرض دهید سندی نوشته و شخص عادلی باید آن را در میان بنویسد.»

و پیامبر گرامی اسلام «صلی الله علیه و آله» فرمود: از جمله کسانی که دعای آنان استجاب نمی شود کسی است که تا وقت معین به کسی قرض داده و نوشته ای از وی نگرفته و گواهی بر آن ندارد (۲).

و امام صادق «علیه السلام» می فرماید: «من مب کله بیر بینه لم یؤجر (۳): هر کس حق (و مال او در اثر نداشتن مدرک و گواه از بین برود، پاداشی

به او داده نمی شود.»

با این وصف چرا باید انسان بدون مدرک و شهود معتبر تن به ازدواج بدهد و با حیثیت و سعادت دنیا و آخرت خود بازی کند؟ آیا راستی اهمیت ازدواج، از صد تومان پول قرض دادن کمتر است و اگر دختر بر خلاف دستور اسلام بدون مدرک و تحقیق کافی و عدم مشورت با افراد آگاه دلسوز، با تجربه، خردمند و با ایمان این چنین شتابزده و خود سرانه با مرد زن داری ازدواج کرد، غیر از آن چه واقع شده باید انتظار داشته باشد؟

### همشینی بادشمنان

ابن عبدالله گوید: یحیی پسر ام طویل را دیدم، که در کنار (میدان

ص: ۳۰۳

---

۱- قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۲۸۲

۲- بحار الانوار، ج ۱۰۴، ص ۳۰۸

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۹۳

بزرگ کوفه) ایستاده و با بلند ترین آوازش فریاد می زد و می گفت: ای سرگروه دوستان خدا، بیزاریم از آنچه شما می شنوید هر که علی «علیه السلام» را سب کند لعنت خدا بر او باد، ما بیزاریم از آل مروان و آنچه بجز از خدا می پرستند، پس صدایش را کوتاه می کرد و (آهسته تر) می گفت:

هر کس اولیاء خدا را سب کرد، با او نشیند و هر که شک دارد در آنچه ما بدان هستیم با آن محاکمه نکنید. و هر که از برادرانتان نیازمند بخواهش و گدائی از شما شد به او خیانت کرده اید (یعنی پیش از این که خواهش کند به او عطا کنید که نیاز به سؤال پیدا نکند) (۱). سپس می خواند «همانا آماده کرده ایم برای ستمکاران آتشی را که فرا گرفته است بدیشان سراپرده آن و اگر فریاد کند، فریادرسی شوند به آبی چون آهن گداخته، بریان کند چهره ها را، چه زشت نوشابه ایست و چه زشت آسایشگاهی» (۲).

### همنشین بد

یکی از بزرگان گوید: نزد مالک بن دینار آمدم. در حالی که او تنها نشسته بود، ناگاه سگی را دیدم که پوزه اش را بر زانوی او گذاشته بود، رفتم که آن را دور کنم، مالک رو به من کرد و گفت: او را به حال خود بگذار!

این حیوان نه ضرری دارد، نه کسی را اذیت می کند و بهتر از همنشین بد است (۳).

ص: ۳۰۴

---

۱- اصول کافی، ج ۴، ص ۸۲

۲- قرآن کریم، سوره کهف، آیه ۲۹

۳- محجه البیضاء، ترجمه محمد رضا عطائی (راه روشن)، ج ۴، ص ۳۳



حضرت صادق «علیه السلام» فرمود: روزی پیغمبر «صلی الله علیه و آله» نزد عایشه بود.

ناگاه مردی اجازه شرفیابی خواست. رسول خدا «صلی الله علیه و آله» فرمود: چه مرد بدی است از این تیره و قبیله. سپس عایشه برخاست و به درون اطاق رفت و رسول خدا «صلی الله علیه و آله» اجازه ورود به آن مرد را داد، همین که وارد شد، حضرت با روی باز او را پذیرائی کرد و با او به گفتگو پرداخت، تا هنگامی که به پایان رسانید، و آن مرد از نزدش بیرون رفت. عایشه (برگشته) و عرض کرد: ای رسول خدا «صلی الله علیه و آله» در حالی که شما این مرد را به بدی یاد کردی، با روی باز از وی پذیرائی کردی؟ در این هنگام حضرت فرمود: از بدترین بندگان خدا کسی است که برای دشنام گوئیش هم نشینی با او را بد دارند (۱).

## شوهر فراری

زن در حالی که با چشمان خون آلود و پف کرده در سالن دادگاه مدنی خاص ایستاده بود، گفت: نمی دانم، در حق چه کسی بد کرده ام، که باید این همه عذاب و تقاص پس بدهم. من هنوز بیست سالم نشده، اما در آغاز زندگی کارم به شکست انجامیده، چه آرزوهائی که داشتم، و با چه ذوق و شوقی دیپلم گرفتم، خدا بیامرز پدرم را، چقدر برای من و آینده ام برنامه داشت، اما حیف که همه اش نقش بر آب شد. شش ماه است که با پسر دائی خودم ازدواج کرده ام. کاشکی

ص: ۳۰۵

هرگز زنش نمی شدم. او مرا تنها گذاشته و رفته عراق، یعنی فرار کرده و آنجا پیش منافقین است. او اول ها آدم خوب و به قول معروف یک پارچه آقا بود، اما درد سر من از وقتی شروع شد که او با دوستان جدیدش (منافقین) به این ور و آن ور می رفت که عاقبت خاک بر سرخودش و زندگی من کرد، چهار ماه پیش با یکی از همین رفقای ناصالح، مدتی این در و آن در زد که پولی جور کنند و از مملکت بروند، من اول خیال می کردم شوخی می کند، اما غافل از این بودم که شوهرم یک آدم هوس باز است و همه اش به دنبال تفریح و خوشگذرانی می رود، بالاخره دو هفته پیش نامه ای از خارج به دستم رسید که نوشته بود به عراق رفته و خیال ندارد به ایران باز گردد.

نمی دانم چرا برعکس دائم و زنش که خوبند، پسرشان این قدر ناجوراز کار در آمده است، او تا چند روز اوائل ازدواجمان اهل نماز و دعا بود، اما این اواخر در اثر عیاشی و رفت و آمد با دوستان فاسد و منافقش منحرف گشته و از کشور فرار کرد، پدر و مادرش همیشه او را لعن و نفرین می کنند، اما من دلم نمی آید به او بد بگویم. اکنون من آمده ام که شاید دادگاه برای مشکلم راه حلی پیدا کند، شاید او هرگز نیامد، من باید تکلیف خود را بدانم (۱).

### دوستی خرس مابانه

زن و شوهر جوان مانند بسیاری از همسران کمی با هم اختلاف پیدا کرده بودند که خیلی ساده قابل حل و اصلاح بود، که پدر و مادر،

ص: ۳۰۶

دختر از جریان به اطلاع شده و دخترشان را جهت گرفتن طلاق به دادگاه کشانده بود پدر دختر به دامادش که به دادگاه آمده بود، همسرش را ببرد رو کرده و با عصبانیت گفت: حضرت آقا دخترم را به خانه تو بر نمی گردانم. داماد چرا حاج آقا اگر من با همسرم مشکلی داشته باشیم خودمان می توانیم حلش کنیم، چرا ما را به اینجا کشانده اید؟ پدر این دختر نمی تواند از حقش دفاع کند ولی من حق و مهریه اش را تا آخرین ریال می گیرم. همه داد و فریاد می کردند و تنهازن جوان بود که در کنار پدر و مادرش ساکت نشسته بود داماد چه می کنید دستی دستی دارید ما را از هم جدا می کنید. مگر من می گذارم این طوری زندگی ما را از هم بپاشید. مرد این را گفت و دست همسرش را گرفت، از جا بلند کرده و ادامه داد که این زن من است و من شوهر او هستم، فکر می کنم حداقل این حق را داریم که درباره مشکلاتمان با هم تصمیم بگیریم.

زن جوان همراه شوهرش از پدر و مادر خود فاصله گرفت و بادلهره به آنان نگاه می کرد. پدر با حالت خشم نزدیک او رفته گفت بلندبگو تا همه بشنوند حاضر نیستی با این مرد زندگی کنی. ولی برخلاف انتظار وی زن با صدای لرزان گفت آقا چون تو را به خدا مسائل جزئی را این قدر بزرگ نکنید، من نمی خواهم زندگیم را از هم بپاشم، مشکلات را می توانیم طور دیگری حل کنیم. هر چند پدر و مادر چهره برافروخته ای پیدا کرده بودند ولی زن از این که شوهرش را دوباره یافته بود احساس علاقمندی همسرش به وجد آمده بود. باچشمانی براق از شادی با همسرش ساختمان دادگاه را ترک کردند، پدر و مادر زن نیز که در میان حاضرین احساس شکست و شرمندگی می کردند بعد از چند لحظه که بی هدف این طرف و آن طرف

می رفتند از دادگاه خارج شدند(۱).

## وفای سگ و خیانت دوست

حرث بن صَعَصِیّه، چند دوست صمیمی داشت که آنها را بسیار دوست می داشت، به طوری که از آنها جدا نمی شد، در یکی از سفرهای تفریحی، همه آنها همراهش بودند، جز یکی از آنها که در سفر نبود. حرث، سگ با وفائی نیز داشت.

از قضای روزگار، آن دوست که به سفر نرفته بود، با همسر حرث بن صعصعه خلوت کرد و پس از عیش و نوش، با او همبستر گردید، و این خیانت بزرگ را نسبت به دوستش نمود.

اما وفای سگ مذکور به جوش آمد و به آنها حمله کرد و هر دو را کشت. وقتی حرث از سفر بازگشت، جریان را دریافت، آنگاه این دو شعر را سرود:

فيا عجباً للمحل هتك حرمتی

و یا عجباً للكلب كيف يَصُونُ

وما زال يرعى ذمتی و يعوطنی

و يُحفظ عوسى والخليل تَحُونُ:

«عجبا از دوست که در غیاب من به ناموس من بی حرمتی می کند و شگفتا از سگ که ناموس مرا محافظت می نماید، و همواره وفادار و نگهبان من و حافظ ناموس من می باشد ولی دوستم به من خیانت می نماید(۲).

ص: ۳۰۸

۱- اطلاعات هفتگی، شماره ۲۶۰۲، مورخه ۲۵ آذر ۷۱، ص ۱۴

۲- سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۸۷

الف) دروغگو

امام سجاد «علیه السلام» یکی از پسران خود درباره نداشتن رابطه با چنددسته چنین فرمودند: «یا بنی أنظر إلی خمسہ قلا صاحبهم و لاتخاذهم ولا ثراتهم فی طریق فقال: یا ایه من هم؟ قال «علیه السلام»: ایاک و مصاحبه الکذاب قائمہ بمزله الشراب یقرب لک العید و یبعد لک القریب (۱): فرزندم!

پنج دسته را در نظر داشته باش و با آنان همنشین و هم گفتار و رفیق راه مشو، گفت: پدر جان آنها چه کسانی هستند؟ فرمود: «مبادا با دروغگو همنشین شوی که چون سراب است، دور را نزدیک و نزدیک را به تودور نماید.»

ب) فاسق

امام سجاد «علیه السلام» در ادامه روایت پیشین فرمود: «و ایاک و مصاحبه الفاسق، فاه بایک بأکل أو أقل من ذلک (۲): مبادا با فاسق همنشین شوی که تو را به لقمه ای نان و یا به کمتر از آن بفروشد.» لقمان به فرزندش گفت: «یا بن ایات و مصاحبه الشاق، هم کالکلاب إن وجدوا عندک شیئا أکلوه إلا شوک و ضحوک و إنما بینهم ساعه (۳): فرزندم! «مبادا با فاسقان و بدکاران همنشین شود، زیرا آنان همانند سگ‌ها هستند، اگر چیزی نزد تو پیدا کردند، می‌خورند و اگر چیزی نیافتند تو را نکوهش و بدگویی می‌کنند و پی در پی رسوایت می‌سازند.»

فرزندم! دشمنی با مؤمن بهتر است از دوستی با فاسق، فرزندم! اگر

ص: ۳۰۹

۱- کافی، ج ۲، ص ۳۷۶، ح ۷

۲- الاختصاص، ص ۳۳۳

۳- الاختصاص، ص ۳۳۳

به مؤمنی ستم کنی به تو ستم نخواهد کرد. و گاهی علیه او به کاری که انجام می دهی او از تو می گذرد و راضی می شود، و اما فاسق، حقوق خدا را رعایت نمی کند، چگونه حقوق تو را رعایت کند. فاسق کسی است که از راه راست منحرف شده و به قوانین و احکام شرعی به کلی بی اعتناست. او کسی است که دستورات و حقوق الهی را زیر پامی گذارد، طبعاً حقوق مردم را هم به آسانی نادیده خواهد گرفت.

فاسق شخصی پست و فرومایه است. او در وجود دیگران تنها به دنبال منافع خویش است، اگر منفعت در دوستی باشد با کسی دوستی می کند و چون منفعت دیگری در میان این دوستی قبلی رافدای آن می کند. به همین جهت دوستی فاسقان پا در هوا و همیشه متزلزل است و بر آن اعتمادی نیست. فاسق از پروا پیشگی و شرم و حیای انسانی تهی گشته است و با بی شرمی به هر کار پستی تن می دهد. تا هوسهای خود را اشباع نماید او از هوا پرستی و بی باکی سعی دارد شخصیت پاکان را بیالاید و صفات خود را به آنها منصوب دارد. از این رو می اندیشد که همگان هواپرست و سود جویند و خدا و پیامبر «صلی الله علیه و آله» نمی شناسند، زیرا خود را چنین می یابد. فاسق هرزه گو و بی نزاکت است، و در حال خشم و غضب زبان به هر گونه فحش و بدگویی باز می کند (۱).

\*این ویژگی ها به گونه ای است که هم به خود او آسیب می زند و هم به دوستان و همنشینان او را آلوده می سازد. بر همین باید از دوستی چنین انسان های بی مبالا و عُصیانگر دوری کند (۲).

ص: ۳۱۰

۱- همان مدرک

۲- حقوق فرزندان در مکتب اهل بیت «علیهم السلام»، ص ۱۸۰

ج) بخیل

امام سجاد «علیه السلام» به یکی از فرزندانش فرمود: «و ایاک و مصاحبه البخیل اه یخذلک فی ماله أخرج ما تكون إليه (۱)؛ مبادا با بخیل دوست شوی، زیرا وقتی به شدت به کمک مالی او نیازمند افتی، تو را واگذارد.»

د) جاهل

امیر مؤمنان «علیه السلام» به فرزندش امام حسن «علیه السلام» فرمود: «طبه الجاهل شوم (۲)؛ همنشینی با جاهل نحس و بی برکت است.»

ه) بد زبان

لقمان حکیم به فرزندش فرمود: «یا بنی لا یترک خبیث اللسان، فإنه یختم علی قلبه و تتکلم جواره و تشهد علیه (۳)؛ فرزندم! هیچ گاه (شخص) بد زبان، تو را فریب ندهد، زیرا (به دلیل نافرمانی و عصیانگری) بر دلش مهر زده شود و اندام و جوارحش سخن بگوید و علیه او شهادت دهد.»

و) احمق

امام سجاد «علیه السلام» فرمود: «و ایاک و مصاحبه الأختی قانه یرید أن ینک فیضات (۴)؛ مبادا که با احمق همنشین شوی، زیرا برای آنکه سودی به

ص: ۳۱۱

---

۱- تحف العقول، ص ۲۸۶

۲- بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۲۰۸

۳- الاختصاص، ص ۳۳۶

۴- تحف العقول، ص ۲۸۶

(ز) فرومایگان

همچنین امام علی «علیه السلام» به امام حسین «علیه السلام» فرمود: «و من خالط الأندال حقر (۱): و هر که با فرومایگان معاشرت کند پست و حقیر شود.»

(م) فاجر

امام صادق «علیه السلام» در وصیتی به فرزندش امام کاظم «علیه السلام» چنین فرمود: «یا بنی إذا زرت زیر الأخیار و لا تثریر التیار فإنهم صخره لا یقرّ ماؤها و شجره و لا یخضر ورقها و أرض لا یظهر عشیها (۲): اگر خواستی با کسی دیدار کنی به زیارت خوبان برو و هیچ گاه به دیدار بدکاران نرو، زیرا آنان همانند تخته سنگی هستند که هرگز از آن آبی جاری نمی شود و درختی که برگش سبز نمی گردد، و زمینی که گیاهش آشکار نمی شود.»

(ظ) اشرار

امام جواد «علیه السلام» فرمود: «ایاک و مصاحبه الشریر، فاه کالیف المسئول یخش منظره و یقی أثره (۳): مبادا با شخص بدکار و تبه‌کار دوستی و رابطه برقرار کنی، زیرا که او همانند شمشیر آهیخته است که جلوه زیبایی دارد ولی اثرش زشت و نازیباست.»

ص: ۳۱۲

۱- تحف العقول، ص ۸۴

۲- بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۹۷

۳- بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۰۲



همچنین فرمود: «و إياك و مصاحبه القاطع لرحمه؛ از همنشینی با کسی که پیوند خویشاوندی را قطع کرده، دوری کن، زیرا که من او را در سه جای کتاب الهی مورد لعن و نفرین یافتم. خدای عزوجل فرمود: «آیا اگر به حکومت رسیدید، می خواهید در زمین فساد کنید و پیوند خویشاوندیتان را ببرید؟ اینانند که خدا لعنشان کرده است و گوش هایشان را کر و چشم هایشان را کور ساخته است، و فرمود: و آنان که پیمان خدا را پس از استوار کردنش می شکنند و آنچه را که خدا به پیوستن آن فرمان داده می گسلند و در زمین فساد می کنند، لعنت بر آنهاست و بدی های آن جهان نصیبشان». و در سوره بقره فرمود: کسانی که پیمان خدا را پس از بستن آن می شکنند و آنچه را که خدا به پیوستن آن فرمان داده می گسلند و در زمین فساد می کنند، زیانکارانند).

### نتیجه دوستی با فاسدان:

۱۸ ساله هستم در خانه ای زندگی می کنم که مهر و محبت بر آن سایه افکنده است. هر چند سال قبل دیلم گرفتم و قصد ورود به دانشگاه را دارم. ولی سال گذشته به اصرار یکی از دوستانم (که خائن و دلال فساد بود و موجب بدبختی من شد) با پسری آشنا شدم. که کاردرستی نکردم و این موضوع را از خانواده ام مخفی نگه داشتم و کم کم با خانواده اش آشنا شدم و بسیاری از اخلاقیات ناپسند او و خانواده اش برایم آشکار گشت. از کار خود پشیمان شدم ولی راه برگشت نداشتم، چون او مرا تهدید به کشتن کرد و پس از مدتی خانم محترمی تلفنی موضوع را به مادرم گفت. رفته رفته پدرم نیز از دوستی

ما آگاه شد و به دنبال آن مهر و محبت پدرم نسبت به من مبدل به کینه و نفرت شد. تا جایی که گفت یا فرار کن یا خودکشی. چند بار با عذرخواهی از او خواستم که مرا ببخشد. اما او می گوید تو لکه ننگ جامعه می باشی و باید از میان ما بروی. راستی چقدر ساده اندیشی و بی خردانه است، دختری که تحصیل کرده است و از مهر و محبت کامل خانواده برخوردار است، این چنین آلت دست دوست خائنی شود و بدون اطلاع پدر و مادر با پسری فاسد دوست گردد که در صورت کناره گیری او را تهدید به قتل کند و از طرفی، به طوری مورد نفرت و کینه پدرش قرار گیرد که نابودی وی را خواستار شود. خوب است دختران از این سرگذشت تاسفبار عبرت بگیرند و بدون اطلاع پدر و مادر محبوب و دلسوزشان دوست پسر نگیرند و پدر و مادرها نیز ضمن مراقبت از دخترانشان آنها را به عواقب خانمان سوز چنین دوستی هائی آگاه کنند و اگر هم آنان در اثر غفلت و ساده اندیشی این چنین گرفتار شدند، آنها را کمک کنند، نه اینکه آنها را به خودکشی یا فرار وادار کنند (۱).

### دشمنان دوست نما

چون از کار و زحمت کارخانه رفتن راحت شده بود و روزها بادوستان به گردش می رفتند. فکر می کرد روزگار خوشی را می گذراند.

مخصوصاً وقتی که پول منت و نسبتاً زیادی به دست آورده بود خیلی خوشحال به نظر می رسید، اما... تا کلاس پنجم ابتدایی درس خواندم.

ولی به علت مشکلات خانوادگی نتوانستم به درسم ادامه دهم و از

ص: ۳۱۴

طرفی میلی هم به ادامه تحصیل نداشتم و کسی هم نبود که مرا راهنمایی کند. تا اینکه در کارخانه مشغول کار شدم و مدت ها در آنجا کار کردم و مزد کمی می گرفتم. کمک خرجی برای خانواده ام بود و زندگی نسبتاً راحتی داشتم. تا این که به سن و سالی رسیدم که می بایست به خدمت سربازی بروم، لذا از کارخانه بیرون آمدم و خود را معرفی کردم ولی اعزام من برای مدتی به تأخیر افتاد و چون بیکار شدم، روزها با دوستانم برای سرگرمی به این طرف و آن طرف می رفتیم.

کم کم دوستان نامناسب مرا از راه صحیح به در بردند و روزی به من پیشنهاد کردند که ما چون جوان هستیم و احتیاج به پول داریم بهتر است از راه سرقت، احتیاجات خود را تأمین کنیم. من هم برای اولین بار با آنها دست به سرقت زدم و اگر چه آن وقت سرقت برایم بسیار مشکل بود، ولی پول زیادی که به دست آوردیم، چشم حقیقت بین مرا کور کرد و وجدان بیدار مرا افسرده ساخت. دفعات بعد دشواری اول را حس نمی کردم، تا این که شش سرقت انجام دادیم و هر چند من از یک خانواده مذهبی بودم و آنها همیشه مرا به نماز و اطاعت

خدا دعوت و از کارهای زشت نهی می کردند، ولی تأثیر حرف دوستانم در من بیشتر بود و به همین دلیل دوستانم از من یک سارق حرفه ای ساختند. اما سرانجام گرفتار عدالت شدم تا مجازات اعمال خود را بکشم. آری این سرنوشت تمام بدکاران و منحرفان است و آنها که فکر می کنند تا آخر عمر می توانند به کارهای پلید و زشت ادامه دهند سخت در اشتباهند. اگر من در ابتداء خلافکاری به اشتباهاتم پی می بردم، حال در زندان نبودم. اکنون از تمام جوانان می خواهم که از سرنوشت من درس عبرت بگیرند و هرگز دوستان را به جای خانواده خود سرمشق و راهنمایی خود قرار ندهند و به نصیحت های

والدین خود گوش کنند و از هوس های جوانی و غرور دست بردارند(۱).

### دوستی در کلام امام هفتم «علیه السلام»:

محمد بن فضیل از ابوالحسن اول (حضرت موسی بن جعفر «علیه السلام»)

نقل می کند که به امام «علیه السلام» عرض کردم: از کسی که از دوستانم چیزی را به من اطلاع می دهند که من ناراحت می شوم، اما وقتی که از او می پرسم، او منکر می شود، در صورتی که گروهی از افراد مورد اعتماد من گفته بودند. امام «علیه السلام» فرمود: محمد تو بد شنیده ای و چشم و گوشت نسبت به برادرت خطا کرده است و اگر پنجاه نفر به چیزی در نزد حاکم قسم بخورند، اما دوست چیزی را بگوید، سخن او را باور کن و تمام آن پنجاه نده را تکذیب کن، چیزی را که باعث سرافکنندگی او شود، افشام کن. (۲)

ص: ۳۱۶

---

۱- مجله جوانان، ۸ دی ماه ۶۵، شماره ۱۰۲۷، ص ۱۹

۲- مجموعه ورام، ترجمه محمد رضا عطائی، ج ۲، ص ۳۸

### معنای هوی:

هوا مجموعه امیال و غرائز و خواسته ها و شهواتی است که از حدود طبیعی و شرعی خارج است. هوا در وجود انسان بطور صد درصد مخالف حق است و همنشین باطل، قدرت و قوت هوا ناشی از شهوات است یعنی از خواسته هائی که جانب حق در آن رعایت نشده و حلال و حرام در آن ملحوظ نگشته. سبب پیدایش هوا سه چیز است:

۱- خوردن مال حرام.

۲- مسامحه و غفلت از واجبات بدنی، مالی و روحی و سبک انگاشتن سنن الهی.

۳- فرو رفتن در ملامتی و مناهی و کارهای بیهوده.

انسان اگر با توجه به آیات حق به دنیا و اهل دنیا بنگرد به این نتیجه می رسد که دنیا برای انسان خانه بدست آوردن کمال و اهل دنیا هم بندگان و عباد حضرت حقند باید دنیا را سرمایه کمال و رشد قرار دادو برای مخلوق خدا هم منبع خیر و برکت بود با این دید انسان نه

ص: ۳۱۷

گرفتار مال حرام می شود، نه از خرافتی و سنن غافل می ماند و نه دچارخوض در ملامتی و مناهمی می شود. آیا دنیا از دست رفتنی ارزش دارد که بحرام نزد انسان جمع شود و بخاطر آن فرائض و سنن ترک شود و برای لذت بردن از آن دمی دچار محرمات الهی و امور نا پسند شود؟! (۱).

## هوی

حضرت علی «علیه السلام» در ابتدای خطبه چهل دوم نهج البلاغه می فرماید:

ایها الناس إن أخوف ما أخاف علیکم اینان اتباع الهوی و طول الأمل فاما اتباع الهوی قید عن الحق و اما طول الأمل فینسی الاخره؛ ای مردم شدید ترین خوف و هراس که از شما دارم دو چیز است پیروی از هوی و درازی آرزو اما پیروی از هوا آدمی را از برخوردی از حق جلوگیری می کند و درازی آرزو و آخرت را از یاد انسان می برد.

شارح نهج البلاغه حکیم بزرگوار شیخ محمد تقی جعفری در شرح جملات بالا می فرماید: هوا عبارتست از امواجی که از جوشش غرایض حیوانی سر می کشد و فضای درون را تیره و تاریک می سازد و عوامل و وسایل درک و دریافت حقیقت را فلج می کند.

این هوا با اینکه دارای جوهر و مبنای اصیلی جز خواستن بی محاسبه چیز دیگری نیست می تواند همه اصالتها و حقایق رشته دار را از جلو انسان و عقل و وجدان او دور کند.

ص: ۳۱۸

این همان است که می خواهیم است که به هیچ علت و دلیلی جز خود تکیه نمی کند و این یک سخن بی اساس است که در موقع سؤال از کسی که مطابق هوا عمل کرده است بعنوان جواب بگوید که دلم خواست کدام دل؟

تو همی گویی مرا دل نیز هست

دل فراز عرش باشد بنی به هست

دل وهوی: دل جایگاه دریافت عالی ترین حقایق است دل همان جنبه ملکوتی است که خدا را بوسیله آن در می یابد. دل جایگاه تصفیه همه مفاهیم و موضوعاتی است که حواس طبیعی آنها را به عقل نظری تحویل می دهد و عقل نظری بدون اینکه بتواند آنها را از جنبه ارزش ها و غفلت ها درک کند به دل تحویل می دهد.

«دلم خواست کردم» از آن جملات ویرانگر موجودیت آدمیست.

کم با صورت حق به جانش آتش به ریشه همه اصول و قوانین مبنی بر حق و حقیقت می زند. هوا همان امواج بی محاسبه است که از جوشش غرایض انسانی سر بر می کشند و بدون اعتنا به بایدها و نبایدها و نشاندها، همه اصالات را به بازی گرفته و سرمایه های حیات گرانبهای آدمی را مستهلک می سازد.

گاهی هوا محوری بقدری شدت پیدا می کند که تا سر حد معبودیت به پیش می رود. این خطر تباه کننده را خداوند سبحان در قرآن مجید گوشزد فرموده است: «افرأیت من اخذ الهه هواه»؛ آیا پس ندیدی کسی که هوای خود را برای خویشتن معبود گرفته است.

در چنین موقعیت هاست که موجودیت آدمی کاملاً مسخ می شود و

از انسانیت جز اعضای مادی شبیه به انسان چیزی در او نمی ماند.

مهار کردن هوا برای وصول به حق و حقیقت درست شبیه مهار کردن کوه آتشفشان است که می تواند مقدمه ای برای استخراج موادمعدنی با ارزش آن کوه بوده باشد.

درون آدمی دارای نیروها و استعدادهای بسیار گرانبهایی است مانند معادن با ارزش در شکم کوه آتشفشان هنگامی که هواها به تموج در می آید نه تنها آن نیروها و استعدادها خفه می شوند بلکه انسان در آن موقع بصورت آتشفشان در می آید که تبدیل به موجود خطرناک نیز می گردد.

بطور قطع باید گفت دردهای بی درمان بشری که سرتاسر تاریخ ما را فرا گرفته است میکربی جز هوای نفسانی ما ندارد. هر کجا ستمی و تجاوزی دیدید فوراً به سراغ کشن ریشه اصلی آن پردازید. خواهید دید که ریشه اصلی آن ستم و تجاوز، هوای نفسانی یک یا چند نفر بوده است (۱).

### هوس

این صفت بقدری ناشایست و به درجه ای مذموم است که خداوند تعالی آن را با شرک مرتبه دانسته و اشخاصی که با این مسلک شوم مبتلا هستند بنده هوی شمرده و می فرماید: «آفرایت من اخذ إلهه هوا؛ یعنی دیده اید کسی را که خدای خود را هوای خویش قرار

ص: ۳۲۰



می دهد و چون انسان بنده هوای نفس شود و رو به هوی نما بد باید بداند که در گمراهی افتاده که جز هلاک و بوار نتیجه ای نخواهد دید.

همه رنج جهان از شهوت آمد

که آدم زان برون از جنت آمد

امیر المومنین «علیه السلام» می فرماید:

إن أخوف ما أخاف عليكم إثنان إبتاع الهوى و طول الأمل أما إبتاع الهوى فيه عن الحق و أما طول الأمل فينسى الآخرة؛ یعنی آنچه از هر چیز بر شما بیشتر می ترسم دو چیز است: پیروی هوی و آرزوی دراز که پیروی هوی آدمی را از حق بازداشته و آرزوی دراز آخرت را فراموش سازد.

بکش نفس ستوری بکشد. شینه یکدستق طاعکته بسیارست دستانش صادق آل محمد «صلی الله علیه و آله» می فرماید: از هوای نفس خود پرهیز کنید، همانطور که از دشمن خود پرهیز می نمائید که چیزی برای شخص دشمن تر از پیروی هوای نفس نیست.

دلست و جان ممیز آدمی را

کزین دو یافت بیشی و کمی را

دل او گر مربی گشت جان دار

بیابد او بقای جاودان را

چه او با روح گیرد آشنائی

رسد در دار ملک روشنایی

و گر شد در هوای تن گرفتار

تو آنکس را بجز شیطان مپندار

بزرگان گفته اند: قوت فکر بین عقل و هوی است که عقل در بالا و هوی در زیر است وقتی فکر بالا رفته و به طرف هوی میل نماید فکر پست شده و از او قبائح اعمال صادر می شود.

و هر انسان را با هوای خود به حال است.

یکی آن است که هوی بر او غلبه نماید و او بنده هوی شود.

ص: ۳۲۱

دوم آنکه هوی با او مجادله کرده گاهی او غلبه نماید، و گاهی هوی.

سوم کسی که او بر هوای خود غلبه نماید و اینان هستند که در دنیا و آخرت مقام ارجمند داشته و از اولیاء و اصفیاء و بزرگان و مرد واقعی بشمار آیند.

سر زهدی تافتن از سروری استترک هوی قوت پیغمبری است پس بر هر کس که بخواهد خود را قید بندگی و ذلت نجات دهد باید پیروی از بزرگان کرده هوی را زیر پا گذارده و خدا را در هر موقع و در هر کار نصب العین ساخته و اگر کار خوبی را بر خلاف هوی نفس بیند از دست نگذارد(۱).

### مخالفت بانفس

نوشته اند: در بنی اسرائیل زنی زنا کار بود، که هر کس با دیدن جمال او، به گناه آلوده می شد. در خانه اش به روی همه باز بود، در اتاقی نزدیک در، مشرف به بیرون نشسته بود، و از این طریق مردان و جوانان را به دام می کشید، هر کس به نزد او می آمد، باید ده دینار برای انجام حاجتش به او می داد!

عابدی از آنجا می گذشت، ناگهان چشمش به جمال خیره کننده زن افتاد، پول نداشت، پارچه ای نزدش بود فروخت، پولش را برای

ص: ۳۲۲

زن آورد و در کنار او نشست، وقتی چشم به او دوخت، آه از نهادش برآمد، که ای وای بر من که مولایم ناظر به وضع من است، من و عمل حرام، من و مخالفت با حق! با این عمل خوبی هایم از بین خواهد رفت!!

رنگ از صورت عابد پرید، زن پرسید این چه وضعی است، گفت:

از خداوند می ترسم، زن گفت: وای بر تو! بسیاری از مردم آرزو دارند به اینجایی که تو آمدی بیایند، گفت: ای زن من از خدا می ترسم، مال را به تو حلال کردم، مرا رها کن بروم، از نزد زن خارج شد در حالی که برخویش تأسف می خورد و سخت می گریست!

زن را در دل ترسی شدید عارض شد، و گفت: این مرد اولین گناهی بود که می خواست مرتکب شود، اینگونه به وحشت افتاد، من سال ها غرق در گناهم، همان خدایی که از عذابش او می ترسید، خدای من هم هست، باید ترس من خیلی شدید تر از او باشد، در همان حال توبه کرد، و در را بست، و جامه کهنه ای پوشید و روی به عبادت آورد و با خود گفت: اگر این مرد با خدا را پیدا کنم، به او پیشنهاد ازدواج دهم، شاید با من ازدواج کند! او من از این طریق با معالم دین و معارف حق آشنا شوم و برای عبادتم کمک باشد.

با روبند خویش را برداشت و به قریه عابد رسید، از حال او پرسید محلش را نشان دادند، نزد عابد آمد و داستان ملاقات آن روز خود را به آن مرد الهی گفت و عابد فریادی زد و از دنیا رفت، زن شدیداً ناراحت شد، پرسید از نزدیکان او کسی هست که نیاز به ازدواج داشته باشد؟ گفتند: برادری دارد که مرد خداست ولی از شدت پاکدستی قادر به ازدواج نیست، زن حاضر شد با او ازدواج کند.

خداوند بزرگ به آن مرد شایسته و زن بازگشته به حق پنج فرزند عطا کرد که همه از تبلیغ کنندگان دین خدا شدند(۱).

## عابد نفس کش

در بنی اسرائیل زنی بدکاره که عده زیادی از جوانان را فریفته کرده بود روزی بعضی از جوانان به او گفتند تو بقدری فریب دهنده هستی که اگر فلان عابد مشهور تورا ببیند فریفته تو خواهد شد. آن زن چون این مطلب را شنید سوگند خورد که به منزل نرود تا آن عابد را فریب دهد.

شب که فرا رسید به صومعه عابد رفت و گفت ای عابد درمانده هستم مرا امشب جا و پناه بده. عابد قبول نکرد. زن گفت: بعضی از جوانان بنی اسرائیل با من قصد زنا دارند از نزد ایشان فرار کرده ام اگر مرا جا ندهی آنها می رسند و با من عمل منافی عفت انجام می دهند.

عابد چون این سخن را شنید در را گشود و به آن زن جا داد و آن زن بدکاره، پس از چند لحظه لباس نه‌ای خود را در آورد و با حرکاتی خواست عابد را فریب دهد. چون چشم عابد به آن منظره و طنازی‌ها افتاد، شهوتش طغیان کرد و اختیار از دستش رفت، بطوری که بی اختیار دستش را به بدن آن زن گذاشت، در همین حال به یاد خدای افتاد و فوری بلند شد و رفت بطرف دیگ غذائی که روی آتش

ص: ۳۲۴

گذاشته بود. دست خود را روی آتش گذاشت.

زن نگاه کرد، دید عابد دست خود را می سوزاند. گفت: چکار می کنی؟ گفت: دست خود را می سوزانم به آتش دنیا تا از آتش آخرت نجات یابم. زن هماندم از صومعه بیرون آمد و خود را به بنی اسرائیل رساند و گفت عابد را دریابید که اینک دست خود را می سوزاند.

عده ای از بنی اسرائیل به سوی صومعه دویدند وقتی رسیدند دیدند تمام دست عابد سوخته شده است (۱).

### آهنگر مصری و مخالفت باهوی نفس

مردی از پرهیزکاران وارد مصر شد. آهنگری را دید که آهنی تافته را با دست از کوره بیرون می آورد و حرارت آن بدست او هیچ تأثیری ندارد با خود گفت این شخص یکی از اوتاد است. پیش رفت، سلام کرده و گفت: تو را به حق آن خدائی که در دست تو این کرامت را جاری کرده کرد، گفت: گمانیکه درباره من کردی، صحیح نیست من از پرهیزکاران و صالحین نیستم، پاسخ داد صحیح است ولی این دست من هم سببی دارد.

آن مرد اصرار ورزید تا از علت امر مطلع شود. آهنگر گفت: روزی بر همین دکان مشغول کاری بودم، زنی بسیار زیبا و خوش اندام که

ص: ۳۲۵

کمتر مانند او دیده بودم جلو آمد اظهار فقر و تنگدستی شدید می کرد من دل بر رخسار او کردم و شیفته جمال او شدم، گفتم اگر راضی شوی کام از تو بگیرم هر چه احتیاج داشته باشی بر می آوردم، باحالتی که حاکی از تأثیر فوق العاده بود گفت: از خدا بترس من اهل چنین کاری نیستم. گفتم در این صورت برخیز و دنبال کار خود برو برخاسته و رفت.

طولی نکشید دو مرتبه باز گشت. همان قدر بدان تنگدستی طاقت فرسا مرا وادار کرد بخواسته تو پاسخ دهم من دکان را بسته، با او به خانه رفتم. وقتی وارد اطاق شدیم درب را قفل کردم، پرسید چرا قفل می کنی، اینجا کسی نیست.

گفتم می ترسم یک نفر اطلاع پیدا کند و باعث رسوائی شود در این هنگام چون برگ بید میلرزید، قطرات اشک چون ژاله از دیده می بارید، گفت: پس چرا از خدا نمی ترسی، پرسیدم تو از چه می ترسی که اینقدر بلرزه افتادی، گفت:

هم اکنون خدا شاهد و ناظر ماست چگونه ترسم، با قیافه بسیار تضرع آمیز گفت: ای مرد اگر مرا واگذاری بعهده می گیرم خداوند پیکرتو را به آتش دنیا و آخرت نسوزاند، دانه های اشک او التهاب عجیبی در من تأثیر بسزایی کرد از تصمیم خود منصرف شدم، احتیاجاتش را بر آوردم با شادی و سرور زیادی به منزل خود برگشت. همان شب در خواب دیدم بانویی بزرگوار تاجی از یاقوت بر سر داشت، به من فرمود: خدا پاداش نیکوئی به تو عنایت کند. پرسیدم کیستید؟ گفت: من مادر همان دخترم که نیازمندی او را بسوی تو کشانید ولی از ترس

رهایش کردی اینک از خداوند می خواهم که در آتش دنیا و آخرت تورا نسوزاند. پرسیدم آن زن از کدام خانواده بود، گفت: از بستگان رسول خدا «صلی الله علیه و آله» و سپاس فراوانی کردم. به همین جهت حرارت آتش در من تأثیری ندارد (۱).

### هوس مرگبار

بدبخت خانه را از اغیار خالی دیده بود و به پندار خویش فرصت خوبی پیدا کرده بود. آهنگهای موسیقی و حرارت به کرار او را داغ کرده بود. و دیگر نمی دانست چه می کند و لذا یکی پس از دیگری آنها را بالا می کشید و به بطریهای خالی را به اطرافش پرت می کرد.

آنقدر این عمل جنون آمیز را ادامه داد تا از هوش رفت و برای همیشه دیگر چیزی نفهمید. او در یک نشست دو ساعته آنقدر مشروبات الکلی خورد، که دچار مسمومیت شده و پس از انتقال به بیمارستان جان سپرد. او که ۲۴ سال داشت چند بطری مشروب خرید و پای رادیو نشست و به نوشیدن پرداخت. هنگامی که همسرش به منزل مادر خود رفته به منزل مراجعت کرد، و با شوهر بی هوش و شیشه های خالی مشروب در اطراف شوهر مواجه شد. بلافاصله او را به کمک همسایه ها به بیمارستان منتقل کرد. ولی معالجات درباره او مؤثر واقع نشد و بر اثر مسمومیت حاصله از الکل جان سپرد. فرد ۴۵

ص: ۳۲۷



ساله ای بنام... در اثر مشروبخواری دچار ناراحتی شد و نزدیک پل فلزی از خود بیخود شده به زمین افتاد و بی حال شده و قبل از اینکه او را به بیمارستان برسانند، مرد. اگر چه با پیروزی انقلاب اسلامی و استقرار جمهوری اسلامی در ایران درب می‌کده ها و مشروب فروشی ها بسته شده و کارخانه های مشروب سازی تعصیل گشت، و بالاخره بساط میخوارگی برچیده شد، ولی برای قدر دانی از جمهوری اسلامی و فداکاری در راه حفظ دست آوردهای ارزشمند انقلاب اسلامی و توجه بعضی از اشخاص نادان که گاهی ممکن است در اندیشه این ماده پلید باشند. یادآوری مسائل و جریان اسفبار گذشته مفید است.

### **مسمومیت الکل و تأثیر آن در نسل:**

چنانکه دانشمندان می گویند: مشروبات، سم است. و چون ماده لطیفی است، معده روی آن کاری انجام نمی دهد و بدون تصفیه وارد خون می شود و تمام بدن الکلی مسموم می گردد و این مسمومیت دیربا نزدیک موجب مرگ او می شود. و در نسل وی نیز اثر عمیقی می گذارد.

چنانکه دکتر کارل می گوید: مستی زن با شوهر در حال آمیزش جنایت واقعی است، زیرا کودکانی که در این شرایط به وجود می آیند، اغلب از عوارض عصبی یا روانی درمان ناپذیر رنج می برند و لذا امام صادق «علیه السلام» می فرماید: کسی که دخترش را به شرابخوار بدهد، نسل خود را قطع کرده است، چنانکه پیامبر «صلی الله علیه و آله» می فرماید: هر زنی که از شوهر مست خود (در تمکین آمیزش) اطاعت کند به شماره ستارگان برایش گناه است، و هر زنی که از او به دنیا آید پلید است، و یا وقتی که

شوهر او بمیرد یا از او طلاق گیرد خداوند هیچ توبه و صدقه ای از او نمی پذیرد، و امام صادق «علیه السلام» فرمود: من تزوج ابنته شارب الخمر فکانما اقادها الی النار، هر کس دخترش را به شرابخوار بدهد، مانند این است که او را در آتش انداخته و نابودش کرده است (۱).

## فرار از بند

بیچاره بد جوری در بند افتاده بود او شخصی زیرک، متعهد و پرتلاش بود و هرگز فکر نمی کرد به این سادگی غافلگیر شده و در چنگال فرد ملموسی گرفتار گردد. ولی چون جوان پاکی بود و نمی خواست به گناه آلوده شود، خدای پرهیزکاران کمکش نمود و باسنقشه ماهرانه ای خیلی زود از بند رها شد و به همگان نشان داد که انسان مؤمن در هر شرایط نباید گناه کند. ابن سیرین که مردی زیبا بوده و شغلش بازی بود، زنی عاشق وی شد و پیوسته دنبال فرصت می گشت که او را به خانه خویش برده و کامی از او بگیرد تا اینکه روزی ابن سیرین را به بهانه خریدن پارچه به خانه خویش برد و درب را بسته، مقصودش را اعلام کرد. ابن سیرین بیچاره که بدجوری به دام افتاده بود هر چه زن بل هوس را نصیحت کرد و مفاسد نکوهش های زنا کاری را برایش شرح داد نتیجه بخش واقع نشد و زن از فکر شیطانیش دست بردار نبود. از طرفی چون ابن سیرین جوانی پاک و

ص: ۳۲۹

خدا ترس بود و در هر شرایطی نمی خواست به گناه آلوده شود در فکرفرت که چه کند، ناگهان فکری به نظرش رسید به بهانه دستشویی رفتن به آنجا رفت و بدن خود را آلوده کرده بیرون آمد و به طرف زن رفت.

وقتی وی ابن سیرین را با چنین وضعی دید از او متنفر شده درب خانه را باز کرد و او را از خانه بیرونش کرد. او هم در جوی آبی رفته، خود را شستشو داد و از آن هنگام خداوند متعال علم تغییر خواب را به او آموخت (که از آن پس خوابها را خیلی دقیق و خوب تعبیر می کرد که کتاب تعبیر خوابش معروف است) (۱) چنانکه خداوند به حضرت

یوسف «علیه السلام» نیز بخاطر اینکه تسلیم زلیخا نشده و حتی حاضر شد زندان برود ولی گناه نکند، علم تعبیر خواب را عنایت کرده، درباره اش فرمود: «و كذلك يجتیک ریک و علم و تأویل الأحادیث؛ (۲) این چنین خداوند تو را برگزید و علم تعبیر خواب را (در اثر پرهیزکاری) به تو آموزد.»

و الهام علم تعبیر خواب به ابن سیرین نیز به خاطر مخالفت وی باهوی نفس خویش بود (۳).

آری هر چند از مدت کوتاهی خود را بخاطر فرار از گناه آلوده ظاهری کرد ولی در عوض روح خویش را از آلوده شدن به گناه رها ساخت و اگر چه زمان کمی زحمت آلودگی بدن را تحمل کرد ولی

ص: ۳۳۰

---

۱- همان، ج ۹، ص ۴۹

۲- قرآن کریم، سوره یوسف، آیه ۶

۳- محدث قمی، سفینه البحار، ج ۱، ص ۶۷۸

جان خویش را از عذاب جاودانی دوزخ نجات داد. آری پیامبر «صلی الله علیه و آله» فرمود: روز قیامت (گاهی) بندهای بخاطر یکی از گناهانش صد سال زندانی خواهد شد و او با حسرت به همسرانش که در بهشت درحالی که غرق نعمت اند نگاه می کند (۱).

و امام باقر «علیه السلام» فرمود: هیچ چیزی مانند گناه دل را تباه نمی کند، بسا انسان پیوسته گناه می کند تا اینکه دلش زیر و رو می شود (و دیگر رستگار نخواهد شد) (۲).

## ازدواج بر اساس هوس

ناله های او در دادگاه حاکی از رنج و دردهایش بود، چه شده که زن و مردی که روزگاری چون جان شیرین یکدیگر را خیلی دوست داشتند و خود را یک روح در دو قالب تصور می نمودند، اکنون زندگیشان سخت تلخ شده، و چون دشمنان دیرینه که گویی باهمدیگر پدر گشتگی دارند، به روی هم خنجر کشیده، مرثیه جدایی می سرایند، و این دو زوج جوان با فرزند خردسالشان ساعت ها وقت خود را پشت درب اطاق دادگاه می گذرانند؟

زن داستان زندگی خود را چنین نقل می کند:

ابتداء زندگی ما با عشق و یک دنیا آرزو آغاز گشت، شور و هیجان

ص: ۳۳۱

---

۱- اصول کافی، دو جلدی، ص ۲۷۲

۲- همان

من آن چنان بود که بدون دقت و مطالعه کافی صرفاً بر اساس هوی و هوس سر به فرمان دل نهادم، و ازدواجم با آن مرد صورت گرفت، شوهری که انتخاب کرده بودم، جوان خوش اندام، خوش برخورد بود، شغلی آزاد داشت، و از درآمد نسبتاً خوبی برخوردار بود.

هر چه می خواستم برایم فراهم می کرد، تنها کوشش من نیز جلب رضایت او بود، زندگی ما به خوبی پیش رفت، اما طولی نکشید که کاخ رؤیائی ما روز به روز به ویرانی گرائید، تا زمانی که حس کردم ناهماهنگی های زیادی از نظر خصوصیات اخلاقی بین من و او وجود دارد، هر روز این ناهماهنگی ها بیشتر جلوه می کرد، و من که خود را در خطر می دیدم سعی کردم خود را با او وفق دهم، ولی گویا او حاضر به کوچکترین تغییری در خصوصیات اخلاقی و رفتاری خود نبود، تا اینکه دخالت های مادر شوهرم به این اختلاف دامن زد و زندگی ما را به دوزخی جانسوز مبدل ساخت (۱).

### یاری شیطان

پدر و مادرم از دنیا رفتند، و خواهر و برادرم نیز پس از ازدواج از من جدا شدند، و چون تنها شدم شدید به محبت احتیاج داشتم. تامدتی زندگی با همه سختی هایش به خوبی پیش می رفت و مشکل من از آنجا شروع شد که عاشق دختری شدم که رو بروی منزلمان بود.

ص: ۳۳۲

عشق او مرا از کار و زندگی انداخت، به بهانه های مختلف به منزل آنها می رفتم، تا اینکه به سربازی رفتم، و شب و روز در فکر او بودم، و چون از سربازی آمدم، شوهر خاله را به خواستگاری او فرستادم. ولی آنها جواب رد دادند، که دیگر زندگی برایم تاریک شد، و در ذهنم هزار نقشه کشیدم تا اینکه شیطان به یاریم شتافت و راهی را انتخاب کردم که شخصیتم را شکست، زندگی را به باد داد، در واقع راه نبود، بلکه چاه بزرگی بود. بالاخره تسلیم شیطان شدم و تمام آنچه معتقد بودم از حرمت و آبرو همه را زیر پا گذاشتم، دامن عفت خود و

دیگری را لکه دار کردم و با معشوقم فرار کردیم، و هفت ماه از این شهر به آن شهر و از این محل به آن محل در بدر بودیم و در این مدت زندگی سختی را گذرانیدیم. تا سرانجام دستگیر و به اتهام قتل دختر دیگری بازداشت شدم، و چون پس از رابطه با دختر همسایه مان با او فرار کردم همه فکر می کردند، دختر دیگری نیز کشته ام، اکنون سه سال است که در زندان بسر می برم، اینجا انسان دیوانه می شود، و یادق می کند، من نه تنها به معشوق خود نرسیدم، بلکه به عنوان یک قاتل و فاسق، زندانی شدم، برادرم زودتر از شش ماه به دیدنم

نمی آید (۱). پدر و مادر معشوقم گفته اند اگر از خانواده مقتول رضایت گرفتم، حاضرند دخترشان را به من بدهند، ولی من دیگر احساس نمی کنم که آدم هستم، من به عنوان یک فرد گناهکار که دامن دختری را آلوده کرده ام و به آینده خود امید نمی دارم به همه جوانان سفارش

ص: ۳۳۳

می‌کنم که عقل و فکر خود را بکار گیرند و با کمک والدین و اطرافیان خویش در دوران جوانی خود را حفظ کنند، خود را بدبخت و سیه روز نمایند. اگر می‌خواهند ازدواج کنند از راههای غیر شرعی و قانونی وارد نشوند. اگر توانستند با دختری که دوست دارند ازدواج کنند، دست و پای خود را گم نکنند و از راههای درست دختران هم‌شان خود را بشناسند و با آنها ازدواج کنند، جوآن‌ها بر لب پرتگاه هستند. اگر اندکی غفلت کنند به راههایی کشیده می‌شوند که عاقبت آن بدبختی و بیچارگی است، عاقبتی که من گرفتارش شدم (۱).

## بُت دروغین

با خوردن زنگ مدرسه شتاب زده راهی خانه شدم که با مادرم به تماشای فیلمی برویم که مدت‌ها بود بچه‌ها صحبت آن را می‌کردند.

ناگهان در خم کوچه (حادثه‌ای رخ داد که سرنوشت شومی برایم ترسیم کرد) در یک لحظه با او سینه به سینه شدم هر چند زود راهم راکج کرده رفتم اما از نگاهش در چشم‌هایم احساسی در من بوجود آورد که وقتی وارد خانه شدم نه تنها در فکر رفتن به سینما نبودم، بلکه حاضر نبودم با مادرم، هم‌کلام شوم. در اطاق رفته روی تخت دراز کشیده و سخت در اندیشه او فرو رفته بودم تا آن وقت او را ندیده بودم و نمی‌دانستم او کیست و از کجا آمده است. بعدها یکی دو بار

ص: ۳۳۴

سر راهم دیدمش. گویا انتظارم را می کشید. تا اینکه یک روز همراه پدر و مادرش برای خواستگاری به خانه مان آمدند هر چند پدر و مادرم می گفتند اگر چه او ۲۰ سال دارد و به تازگی از آمریکا آمده است و این دلیل نیست که ما بدون تحقیق و بررسی لازم) تو را در بست در اختیار او بگذاریم. ولی من چنان عاشق و دلباخته او شده بودم که گفتم (جزاؤ) نه، نه، نه، همان که گفتم. بالاخره پدر و مادرم تسلیم شدند و مراسم عقد و عروسی ما خیلی زود انجام شد و من به خانه او رفتم اگر چه او قبلا برایم آشنا نبود ولی حالا از هر آشنائی آشناتر شده بود، و من چنان به او علاقمند شده بودم که دوست نداشتم وقت خود را به خواندن کتاب با دیدن تلویزیون یا در دیدار با دوستانش صرف نماید، و از نبودش اظهار نگرانی می کردم. روزی گفت اینقدر اصرار نکن که همیشه در خانه و با تو باشم، راحتم بگذار و کم کم در چهره اش احساس خستگی می کردم و بدنبال آن، شب ها نیز دیر به خانه می آمد و

یک روز هم در جلو من از جیبش سیگار در آورده، کشید. به او اعتراض کردم، گفت در آمریکا بچه ها از ده سالگی سیگار می کشند.

گفتم اما اینجا ایران است و دلیلی ندارد کارهای غلط آنها را ما تکرار نماییم.

بالاخره بعضی از شب ها تا ساعت ها از پنجره اطاق در کوچه نگاه می کردم که شاید از لابلای تاریکی ها پیدایش شود و این مطلب بسیار برایم رنج آور بود (۱).

ص: ۳۳۵



می خواهم اعتراف کنم، می خواهم از زندگی سراسر گناه و پوچ خود برای شما بگویم، تا شاید به خود آئید و مثل من سر خورده و غمگین نشوید و فریب عشقهای خیابانی را نخورید. از آنجا که از هیچکس محبت ندیده بودم و تشنه آن بودم و تصور می کردم که بادوستی او محبت را پیدا کرده ام. وقتی نامه آن پسر را که هیچ گونه آشنائی با وی نداشتم از طریق یکی از آشنایان دریافت کردم، بنا بر حرف هائی که آن شخص گفته بود، دوستی با او را پذیرفتم. در طی دوستی با او بی محبتی و بد اخلاقی و رفتار تند و ناپسند از وی ندیدم و فکر می کردم به آرزوئی که همیشه در خیال خود داشتم رسیده ام. تا اینکه روزی کمیته ما را دستگیر کرد و با گرفتن تعهد تا رسیدگی به پرونده آزاد مان کردند و چون قول داده بودیم که هیچ طوفانی نمی تواند رشته های محکم عشقمان را از هم پاره کند. من فکر می کردم، او فراموش نکرده و باز به سراغم می آید، مدت ها صبر کردم و با اینکه از پدرم کتک مفصلی خورده بودم و با زخم زبانها و طعنه ها و هزاران مشکل دیگر کنار آمدم تا اینکه نامه ای بوسیله همان آشنا (دلالت خیانکار و فریب کار) بدستم رسید و با اینکه برای دیدارش دقیقه شماری می کردم دوری او را تحمل کردم.

تا اینکه به مدرسه رفتم، و از آنجا نیز از طرف معلمین و مدیر و همکلاسی هایم زخم زبان ها و سرزنش ها از نو آغاز شد. تا اینکه مدیرمان

گفت: باید تمام نامه هائی را که برای آن پسر نوشته ای بیاوری و گرنه تو را از مدرسه بیرون می کنیم، من به وسیله همان آشنا برای او پیغام دادم و اتفاقات را برایش بازگو کردم، اما او روی پلید و زشت خود را که تا آن روز پنهان کرده بود نشان داد و گفت: من نامه ای از او ندارم، باشنیدن این جواب، پتکی بر سرم خورده بود و تازه فهمیدم که تا آن زمان خواب بودم و در واقع دوستی ما دوستی گرگ و بزه بوده است و من با دست خودم آینده ام را تباه کردم، اما افسوس که همه چیزها تمام شده بود، او دیگر مرا دوست نمی داشت و بهتر بگویم که از اول دوست نداشت. من بخاطر افکار کودکانه با فریب خوردن از او زندگیم را باختم، یک سال تمام با اندوه، شب و روز و روز را به شب می رساندم، شاید او پشیمان شود و به سراغم بیاید. ولی او دیگر برایم مرده بود، رهایم کرده بود و بدنبال دختر دیگر و طعمه دیگری رفته بود. که او را نیز به قربانگاه بفرستد. شما را به خدا از سرگذشت تلخ من عبرت بگیرید و فریب حرفهای زیبای این و آن نخورید و خود را ملعبه دستهای هوس آلود جوانان خیابانی نکنید، اگر دوست نمی دارید آینده ای به تاریکی آینده من داشته باشید، بدنبال حرفهای دروغ این و آن نباشید (۱).

ص: ۳۳۷

---

۱- همان، ج ۶، ص ۱۴۰، به نقل از اطلاعات هفتگی، شماره ۲۴۶۸، مورخه ۴ بهمن ۱۳۶۸، ص ۱۰

چشمان گریان من پیوسته در حسرت یک زندگی سعادت‌مندانه می بارد، از من که دیگر گذشت، اما از شما که قصه مرا می خونید، تمنادارم که زندگی مرا آئنه خودتان قرار دهید در انتخاب همسر و خانواده او خیلی دقت کنید تا مثل من دچار چنین بدبختی، بی کسی و بی پناهی نشوید.

من هم مثل همه دخترهای دم بخت هنوز به قول همکلاسی هایم امضاء دیپلمم خشک نشده بود که رفتم خونه شوهر. اما شناخت من از شوهرم از روی تحقیق نبوده بلکه ظاهری بود، او به نظر جوانی

خوش اخلاق، صبور و جذاب آمده بود، آن وقت ها زمان طاغوت بود و باری هم فراوان بود من با شوهرم توی خیابان با هم آشنا شدیم، هنوز یک ماه از ورودم به خانه شوهر نمی گذشت که اخم و تخم های مادر شوهرم شروع شد و هر روز هم شدت پیدا می کرد، بقدری او نزد شوهرم از من بد می گفت که او هم یک روز با شلنگ به جانم افتاد و تا میخوردم کتکم زد و علت اصلی آن این بود که نمی خواست من توی آن خانه باشم (چون با عشق خیابانی باپسرشان آشنا شده بودم از من نفرت داشت) و بالج بود و مرتب چوب لای چرخ می گذاشت.

کار آنها بقدری بالا گرفت که حتی برادر شوهرم که چند سال از من کوچکتر بود برویم دست بلند می کرد، آن بی رحم ها بخصوص شوهرم که همیشه فکر میکردم حامی و یاور من است، بچه در شکمم

را هم با لگد کشت و یک ماه بعد هم ماشینش را فروخت، مهریه ام راداد و پس از طلاق از خانه بیرونم انداختند.

من به همه مردم، زن ها و شوهرها، خواهران و برادران می گویم که از قصه پر غصه زندگی من عبرت بگیرید، من گول عشق خیابانی را خوردم، مواظب باشید، شما در این دام نیفتید، من در مورد زندگیم تحقیق نکردم، اما شما حتما این کار را نکنید).

آری همچنانکه پیامبر اسلام «صلی الله علیه و آله» می فرماید: «إذا جائکم من زقون للقه و دینه وجوه؛

هر گاه کسی برای خواستگاری شما آمد که از نظر دینی و اخلاقی روی او شناخت دارید به او همسر بدهید.»

و فرمود: ازدواج یک نوع بردگی است، پس هر گاه خواستید دخترتان را شوهر دهید، ببینید او را برده و اسیر چه کسی می نمائید.

و امام صادق «علیه السلام» نیز فرمود:

زن قلاده «در گردن» است پس دقت کن و ببین که چه قلاده ای به گردن خود می اندازی...

با توجه به آنچه گفته شد، دختران و پسران در کارها بخصوص در انتخاب همسران خود باید دقت کنند و با والدین خویش مشورت نمایند و به نظریات خیرخواهانه آنها ترتیب اثر بدهند (۱).

ص: ۳۳۹

آنها که در آغاز نسبت به هم لیلی و مجنون بودند و خود را عاشق و دلباخته همدیگر می دانستند، ولی فقط چند روزی زندگی آرامی داشتند و طولی نکشید که کشمکش، فحش، بهانه گیری و نزاع درمیانشان شروع شد و روز به روز شدت بیشتری پیدا می کرد و با اینکه دختر بچه ای هم پیدا کرده بودند ولی سرانجام تصمیم به جدائی گرفتند.

آن روز وقتی از دادگاه برگشتند مشغول تقسیم اثاثیه شان شدند، درمورد وسائل مشترکشان بگومگوهای زیادی کردند و بالاخره باشکستن بعضی از آنها کار آنها نیز پایان یافت و فقط در مورد تقسیم یک چیز مشترک در بن بست گیر کردند به این نحو که یک پای کودک را پدر با عاطفه اش! گرفت و پای دیگرش را مادر مهربانش! و آن قدر کشیدند تا اینکه طفل معصوم را بیرحمانه دو تکه کردند و او را با کمال قساوت کشتند و بدین ترتیب آخرین مشکل خود را نیز حل کردند.

آری از ازدواجهایی که بر اساس هوس و احساسات استوار باشد و از ایمان، اخلاق، تقوی و بینش عقل عاری باشد، بهتر از این نباید انتظار داشت و لذا اسلام ایمان و اخلاق را شرط اساسی معرفی کرده است.

چنانکه پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» فرمود:

با زنان بخاطر زیبایی ازدواج نکنید که بسا زیبایی موجب فساد آنان گردد و نیز برای مالشان آنها را به همسری نگیرد که بسا مالشان آنها را

سرکش سازد و تنها به جهت دینشان با آنها ازدواج نمائید.

وامام رضا «علیه السلام» فرمود:

وقتی مردی دین و اخلاقش رضایت بخش است از شماخواستگاری کرد به او زن بدهید و از فقر و تنگدستی وی نه هراسید که خداوند فرموده: اگر آنان تهی دست می باشند خدا از فضل خویش بی نیازشان می کند(۱).

### نتیجه شوم بوالهوسی

هر چند خداوند متعال نعمت ارزشمندی به وی عطا کرده بود ولی او در کمال غرور و خودسری بسر می برد و از عواقب شوم رفتار خویش غافل بود و هنگامی بخود آمد که به اعتراف خودش دیگر دیر شده بود.

حقیقتش را بخواهید در این چهار سال من فقط ۶ ماه اول زندگی باهمسرم مهربان بودم و بعد از این مدت بنای ناسازگاری را گذاشتم، هیچ وقت نسبت به زندگی احساس مسئولیت نمی کردم و هر چه درآمد داشتم صرف ولخرجی و خوشگذرانی خودم می کردم، هیچ ارزش برای همسرم و زندگی او قائل نبودم و زندگی را بازیچه گرفته بودم، تذکرات مداوم همسرم را نشنیده می گرفتم.

الان یک سال است که همسر خوب و مهربانم مرا ترک کرده و از

ص: ۳۴۱

۱- همان، ص ۴۱

یکدیگر جدا شده ایم. او بخاطر اخلاق و رفتار من قهر کرده و به خانه پدرش رفته است و می گوید باید مرا طلاق بدهی، من در عوض یک سال خیلی فکر کردم و حالا- می فهمم که او نه تنها همسر من بود بلکه مثل جامه ای نیکو عیب مرا می پوشاند، همیشه نماز می خواند و بسیاری اوقات روزه می گرفت، حجاب اسلامی را کاملاً رعایت می کرد، بدون اجازه من جایی نمی رفت. حتی به تنهایی غذای خورد، همیشه می گفت: زن باید پیرو فاطمه زهرا «علیه السلام» باشد.

گوئی نعمتی بود که خدا نصیب من کرده بود، اما من قدر او را ندانستم و حالا دچار عذاب وجدان شده ام، آتش در درونم شعله ور شده و از شنیدن نام طلاق بدنم می لرزد تا بحال چندین بار می خواستم دست به خودکشی بزنم ولی لبخندهای شیرین دخترم جلو چشمانم مجسم شده و مرا پشیمان کرده است و چیزی نمانده که دیوانه شوم، چون در حق همسر من و آن بچه نازنین خیلی کوتاهی کرده ام و حالا پشیمان شده ام اما افسوس که دیگر دیر شده است و هر چه به او می گویم می خواهد بدی های گذشته را جبران کنم و مثل یک مرد واقعی به زندگی ادامه دهم باور نمی کند.

### سرانجام هواپرستی

یکی از علماء و دانشمندان مشهور بنی اسرائیل را بعلم بن باعورآبود، او در عصر حضرت موسی «علیه السلام» زندگی می کرد. او نخست در مسیر حق بود و در راه خدا بسیار فعالیت و کوشش کرد و خدمات

شایانی را انجام داد، بحدی که در پیشگاه الهی مقرب شد که دعایش مستجاب می شد و افراد گرفتار و کسانی که با مصائب و سختی های روزگار دست و پنجه نرم می کردند پیش او می آمدند و از او درخواست دعا می کردند، او نیز دعا می کرد و خداوند هم دعایش را مستجاب می کرد و گرفتاریهای مردم را برطرف می ساخت.

ولی بر اثر وسوسه و دغدغه های شیطان و متابعت از هوا و هوس نفس از مسیر حق منحرف شد و در مسیر دنیا پرستان قرار گرفت، از این رو تمام مقامات خود را از دست داد و از گمراهان گردید.

از امام هشتم «علیه السلام» نقل شده که فرمود: بلعم بن باعورا در پیشگاه ایزدی عزیز و محترم بود و خداوند اسم اعظم را بر او ارزانی داشته بود از این جهت دعایش مستجاب می شد، ولی گرفتار وسوسه های شیطان گشت.

شیطان او را به هوا پرستی دعوت کرد و لذات جهان ماده را در نظرش آراست و سرانجام در صف مخالفان حضرت موسی «علیه السلام» قرار داد، هنگامی که «فرعون» به تعقیب موسی «علیه السلام» علی و پیروانش عازم شد به بلعم باعورا گفت: بر موسی «علیه السلام» و پیروانش نفرین کن و از خدا بخواه که آنانرا برای ما حبس کند و نگهدارد.

«بلعم باعورا» سخن فرعون را پذیرفت و برای اجرای دستورات سوار الاغش شد که به تعقیب «موسی «علیه السلام»» و یاران او پرداخت و محلی ویژه علیه آنان دعا کرد و لیکن الاغش حرکت نکرد و از راه رفتن خودداری نمود، بلعم باعورا الاغ را کتک مفصل زد تا اینکه خداوند قادر آن حیوان را بزبان آورد و به بلعم باعورا این چنین گفت:



وای بر تو، برای چه مرا میزنی، آیا می خواهی همراه تو بیایم تا اینکه بر موسی «علیه السلام» و گروه مؤمنان نفرین کنی بلعم باعورا، از عمل ناروا و کار ناشایست خود صرف نظر کرد و دست برنداشت و آنقدر آن حیوان را زد تا اینکه آنرا کشت و خداوند متعال اسم اعظم را از او گرفت (۱).

شیطان قوی ترین و نیرومندترین دشمنان انسان است که شب و روز برای ربودن سرمایه پرارزش و گرانمایه (عمر) او مشغول توطئه و اسباب چینی است و با نقشه های ماهرانه خود می خواهد انسان را اغفال کند و از مسیر حق و صراط مستقیم منحرف سازد و به بیراهه بکشد و به انجام گناه تشویق و ترغیب نماید و نزد خلق و خالق، فتضح و رسوا سازد. این دشمن توطئه گر در آغاز شیطنت و بداندیشیش که در فریب دادن و گول زدن چندان-خصص و مهارت نداشت، با سخنان دروغینش پدر و مادر آدم و حوا را از بهشت بیرون کرد

این دشمن دیرینه همانطور که با خوشبختی پدر و مادر ما دشمن بود و نمی خواست که آنان از نعمتهای بهشتی برخوردار شوند و در رفاه و آسایش بسر برند. همچنین با سعادت ما که فرزندان همان پدر و مادر هستیم نیز دشمن است و نمی خواهد ما فرزندان این آدم در این جهان و جهان دیگر سر فراز و پیش خلق و خالق محترم و آبرومند باشیم.

از این رو پیوسته علیه ما کنکاش کرده و نقشه می کشد و مانند راهزن ماهر و متخصص و مجهز به وسائل گوناگون بر سر راه ما نشسته

ص: ۳۴۴

و می خواهد به هر راهی که ممکن است سرمایه نفیس و عزیز ما را ازدستمان بگیرد و نگذارد ما از این سرمایه ذیقیمتی که در اختیارمان قرار گرفته، بنفع دنیا و آخرت خود بهره برداری کنیم، از این لحاظ باراههای مختلف گناه را در نظر فرزندان آدم آراسته و خوب جلوه می دهد و آنان را به انجام اشتباهات نفس و خواسته های نامشروع دعوت می نماید.

از این رو آفریدگار جهان در قرآن کریم در سوره های متعددی مردم را از عداوت و دشمنی شیطان آگاه ساخته و از متابعت و پیرویش برحذر ساخته است. بعنوان نمونه به چند آیه اشاره می شود:

۱- ای مردم از آنچه که در زمین حلال و پاکیزه را بخورید و بدنبال شیطان نروید و از وسوسه های او پیروی نکنید که او دشمن آشکار شماست، این دشمن است که به شما دستور بدکاری را می دهد و وادارتان می کند که درباره خدا سخنانی از روی جهل و نادانی بگوئید و چیزهایی که نمی دانید بساحت مقدس الهی نسبت دهید.

۲- پروردگار جهان پس از آنکه مؤمنان را به انفاق و احسان بهترین و نیکوترین آنچه که دارند دستور می دهد، می فرماید: شیطان به شما وعده فقر و تنگدستی می دهد و بکارهای زشت و بخیل و خسیس بودن وادار می کند و خداوند برای تشویق و ترغیب به امور خیر و کارهای نیک بشما وعده آمرزش و فزونی را می دهد که خدا گشایش دهنده و دانا به همه امور جهان است (۱).

ص: ۳۴۵

۳- پروردگار عالم بعد از بیان حقانیت قیامت و روز جزا برترسانیدن مردم از گناه و عصیان و نقشه های شیطان می فرماید: حقا که شیطان دشمن شماست، شما نیز او را دشمن بدانید و فریب او را نخورید که سپاه خود را برای گمراه ساختن و اغفال نمودن شما آماده ساخته تا همه تان را مانند خود اهل دوزخ گرداند(۱).

۴- روز قیامت و رستاخیز که گناهکاران بکیفر اعمال ناشایست خود می رسند و در آتش دوزخ می سوزند، از ناحیه الهی به آنان خطاب می رسد: ای فرزندان آدم مگر بوسیله پیامبران و سفیران خود به شما ابلاغ نکردیم که پرستش شیطان را نکنید که او دشمن آشکار شماست و مرا عبادت کنید که راه راست اینست. شیطان نسلهای بسیار را از شما گمراه کرد آیا تعقل نمی کردید؟ این همان دوزخی است که به شما وعده می دادند(۲).

ص: ۳۴۶

---

۱- همان، سوره فاطر، آیه ۶، یس، آیه ۶۰-۶۲

۲- سید مهدی علوی، داستانهای علوی، ج ۳، ص ۲۹

## منابع و مأخذ

۱. حجله خونین صغری محمدی
- ۲- آئین همسرمداری ابراهیم امینی
- ۳- اختلالات رفتاری کودکان و روشهای اصلاح آن عزت الله نادری دکتر مریم سیف نراقی و دکتر
- ۴- مجله ایران جوان شماره ۱۴۲
۵. نشریه پیوند تابستان ۸۶
- ۶- اعتیاد و خانواده شکوه ثوابی نژاد
- ۷- بررسی عامل وابستگی خانواده در بروز اعتیاد محسن اعتماد زاده
- ۸- بچه های اعتیاد مهرانگیز کار
- ۹- مجله خانواده شماره ۱۱۴
- ۱۰- داستانهای آموزنده غلامحسین رحیمی اصفهانی
- ۱۱- تفسیر نمونه آیت الله مکارم شیرازی
- ۱۲- اخلاق اسلامی در نهج البلاغه اکبر خادم الذاکرین
- ۱۳- تفسیر صافی ذیل آیه ۲۶ سوره اسراء
- ۱۴- داستان ها و پندها مصطفی زمانی
۱۵. داستان دوستان محمد محمدی اشتهاردی
- ۱۶- مجله نصیحت نمایندگی ولی فقیه در سپاه
۱۷. میزان الحکمه محمد محمدی ری شهری
- ۱۸- مجموعه ورام ج ۱ و ۲ ترجمه محمد رضا عطایی
- ۱۹- چهل حدیث سید هاشم رسولی محلاتی

۲۰- عرفان اسلامی شیخ حسین انصاریان

۲۱- اخلاقی در قرآن آیت الله مکارم شیرازی

۲۲- جامع السعادات مولی مهدی نراقی ترجمه مجتبی

۲۳- محرمات مصطفی نورانی

۲۴- نهج البلاغه فیض الاسلام

ص: ۳۴۷

۲۵- غرر الحکم و درر الکلم (مجموعه سخنان امام علی «علیه السلام»)

۲۶- حکایت ها و روایتهای آموزنده و تاریخی مصطفی نورانی

۲۷ □ وسائل الشیعه شیخ حر عاملی (ره)

۲۸- اخلاق اسلامی غلامحسین رحیمی اصفهانی

۲۹- سفینه البحار محدث قمی (ره)

۳۰- اصول کافی ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی

۳۱ □ اخلاق اسلامی سید محمد شیرازی (ره) ترجمه علی کاظمی

۳۲- نهج الفصاحه غلامحسین پاینده

۳۳- داستانهای شگفت شهید آیت الله دستغیب (ره)

۳۴- واعظ اجتماع محمد مهدی تاج لنگرودی

۳۵- حسد سید رضا صدر

۳۶- ثواب الاعمان و عقاب الاعمال صدوق (ره) ترجمه ابراهیم محدث بندر ریگی

۳۷. کیفر کردار سید محمد تقی مقدم

۳۸- برگزیده داستانهای اسلامی حاج عباس احمدی ادیب

۲۹- گناهان کبیره شهید دستغیب

۴۰- بحار الانوار علامه مجلسی (ره)

۴۱- داستانهای علوی سید مهدی علوی

۴۲- امالی صدوق (ره)

۴۳- حکایت های شنیدنی محمد محمدی اشتهاردی

۴۴- کشکول شیخ بهائی (ره)

۴۵- داستانهای عبرت انگیز سعید مهدی شمس الدین

۴۶- داستانها و پندها مصطفی زمانی وجدانی

۴۷- کلید خوشبختی صادق حسن زاده

۴۸- روزنامه جمهوری اسلامی ۷۶/۳/۲۹

۴۹- فصلنامه در تاریخ و فرهنگ معاصر شماره ۱۱

۵۰- نغمه هایی از بلبل بوستان حضرت مهدی مرحوم کافی / علی اکبر محدث شوشتری

۵۱- ارزش پدر و مادر سید اسماعیل گوهری

ص: ۳۴۸

- ۵۲- وعاظ گیلان تاج لنگرودی
- ۵۳- داستان راستان شهید مطهری (ره) ج ۱ و ۲
- ۵۴- اخلاق شبر ترجمه محمد رضا جباران
- ۵۵- نهج البلاغه ترجمه سید نبی الدین اولیایی
- ۵۶- المحجبه البیضاء ملا محسن فیض کاشانی (ره)
- ۵۷- چهل حدیث حضرت امام خمینی (ره)
- ۵۸- مجله حوادث شماره ۲۹، ۱۹ دیماه ۱۳۷۱
- ۵۹- معراج السعاده مرحوم نراقی (ره)
- ۶۰- ستارگان درخشان محمد جواد نجفی
- ۶۱- حقوق فرزندان در مکتب اهل بیت (ع) محمد جواد طبسی
- ۶۲- عیون اخبار الرضا
- ۶۳- خصال شیخ صدوق
- ۶۴- خانواده و مسائل جنسی کودکان علی قائمی
- ۶۵- پژوهش همجنس گرایی مرحوم محمد حسن رجبی
- ۶۶- تفسیر سوره حجرات شهید دستغیب
- ۶۷- مفاسد مال و لقمه حرام سید اسماعیل گوهری
- ۶۸- شرح مکاسب سید محمد کلانتر
- ۶۹- معاد شهید دستغیب
- ۷۰- اخلاق محتشمی حسن اسفندیاری
- ۷۱- مستدرک الوسائل ج ۱ مرحوم محدث نوری (ره)



۷۲- روز شمار انقلاب اسلامی ۱۳۶۷ دفتر تبلیغات اسلامی

۷۳- زنان مرد آفرین محمد محمدی اشتهاردی

۷۴- داستانهایی از سفر آخرت حاج شیخ عباس قمی

۷۵- مناقب ابن شهر آشوب

۷۶- حکایت ها و روایتهای آموزنده و تاریخی مصطفی نورانی

۷۷- مجله جوانان شماره ۱۱۳۴

۷۸- گلشن لطائف جاوید حاج علی اکبر شماره ۶۵۱

۷۹- خزینه الجواهر فی زینت المنابر مرحوم شیخ علی اکبر نهاوندی (ره)

ص: ۳۴۹

۸۰- دیار عاشقان شیخ حسین انصاریان

۸۱- قصص التوابعین علی میر خلف زاده

۸۲- داستانهای اصول کافی محمد محمدی اشتهاردی

۸۳- چشم، نگاه، چشمک محمد حسین حقجو

۸۴- احکام دختران محمد وحیدی

۸- مثلها و پندها محی الدین حائری شیرازی

۸۶- روضه کافی ج ۱ مرجوم ثقه الاسلام کلینی ره

۸۷- رموز نماز فرید نهاوندی

۸۸- راه روشن المحججه البیضاء ترجمه سید محمد عارف

۸۹- کیفر گناهان سید هاشم رسولی محلاتی

ص: ۳۵۰

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

